

# تاریخ واقعی کمونیسم

ریموند لوتا



مترجم: منیر امیری



# تاریخ واقعی کمونیسزم

ریموند لوتا

ترجمه منیر امیری

نام کتاب: تاریخ واقعی کمونیسم

نویسنده: ریموند لوتا

ترجمه: منیر امیری

ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۹۴

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Lotta, Raymond (2014) ***You Don't Know What You Think You "Know" About...The Communist Revolution and the REAL Path to Emancipation: Its History and Our Future*** – Chicago – Insight Press

Lotta, Raymond (2005) ***Socialism is Much Better Than Capitalism and Communism Will Be A Far Better world*** – in [www.revcom.us](http://www.revcom.us)



به خاطره‌ی فریبرز لسانی

(۱۳۶۱-۱۳۲۹)

# فهرست

مقدمه ناشر..... ۱

دفتر اول: همه آنچه درباره تاریخ انقلاب کمونیستی و راه واقعی رهایی فکر می کنید می دانید غلط است، در واقع شما هیچ نمی دانید ۲۱-۱۸۴

فصل ۱: مقدمه..... ۲۲

پنداشت همگانی بر دروغ بنا شده است..... ۲۴

ما به انقلاب و یک جهان واقعاً نوین نیاز داریم..... ۲۶

فصل ۲: نخستین سپیده دم: کمون پاریس..... ۳۰

مارکس درسی اساسی از کمون بیرون کشید:

ما به یک قدرت دولتی نوین نیاز داریم..... ۳۳

فصل ۳: انقلاب در روسیه طلوع می کند..... ۳۸

لنین و نقش حیاتی رهبری کمونیستی..... ۴۰

گونه‌ی نوینی از قدرت..... ۴۴

تغییرات بنیادی: زنان..... ۴۵

تغییرات رادیکال: اقلیت‌های ملی..... ۴۸

- هنر.....۵۲
- ژوزف استالین.....۵۵
- برساختن یک اقتصاد سوسیالیستی.....۵۶
- مبارزه در مناطق روستایی.....۵۹
- تغییر شرایط و تغییر شیوه تفکر.....۶۲
- لحظه سرنوشت‌ساز: انقلاب در آلمان شکست می‌خورد
- و نازی‌ها به قدرت می‌رسند.....۶۴
- اشتباه‌ها و عقب‌گردها.....۶۶
- مساله جهت‌گیری.....۷۰
- دو نوع تضاد متفاوت.....۷۲
- یک رابطه حیاتی: پیشبرد انقلاب جهانی، دفاع از دولت
- سوسیالیستی.....۷۵
- فصل ۴: چین: یک چهارم بشریت به قله‌هایی
- از رهایی صعود می‌کند.....۹۴
- تولد یک انقلاب.....۹۵
- چین در آستانه انقلاب.....۹۸
- بسیج توده‌ها برای دگرگون کردن کل جامعه.....۱۰۰
- یک پرسش کماکان مطرح: جامعه به کدام سو می‌رود.....۱۰۵
- جهش بزرگ به پیش.....۱۰۹
- یک راه خردمندانانه و عقلانی برای توسعه.....۱۱۲

- ۱۱۴.....حقیقت درباره قحطی
- انقلاب فرهنگی: پیشرفته ترین نقطه‌ای که
- ۱۲۰.....رهایی انسان تا کنون به آن دست یافته است
- ۱۲۲.....خطر سرنگونی
- ۱۲۵.....برانگیختن جوانان برای آغاز کردن انقلاب فرهنگی
- ۱۲۷.....ماهیت متضاد سوسیالیسم
- ۱۳۰.....این یک انقلاب واقعی بود
- ۱۳۳.....مناظره‌های توده‌ای، بسیج عمومی و انتقادات توده‌ای
- ۱۳۵.....دستاورد‌های نوین سوسیالیستی
- ۱۴۴.....«ذات بشری» و تغییرات اجتماعی
- ۱۴۶.....اعزام روشنفکران به مناطق روستایی
- ۱۵۳.....مشکل «تاریخ‌نگاری به وسیله‌ی خاطره‌نویسی» چیست؟
- ۱۵۵.....آخرین نبرد بزرگ مائو
- فصل ۵: به سوی دور نوینی از انقلاب کمونیستی.....۱۶۰
- ۱۶۳.....باب آواکیان سنتز نوین کمونیسم را پیش می‌گذارد
- ۱۶۵.....آموختن و فراتر رفتن از تجربه انقلاب فرهنگی
- ۱۶۸.....دنیا به سنتز نوین انقلاب کمونیستی نیاز دارد



دفتر دوم: سوسیالیسم میلیون‌ها بار بهتر از سرمایه‌داری  
است و کمونیسم، جهانی از آن هم بهتر است ۱۸۶-۲۶۹

بخش ۱: مقدمه..... ۱۸۷

بخش ۲: کمونیسم و سوسیالیسم..... ۱۹۲

بخش ۳: بلشویک‌ها انقلابی را رهبری می‌کنند

که دنیا را تکان داد..... ۱۹۶

بخش ۴: تجربه شوروی: انقلاب اجتماعی

توسط قدرت پرولتری آغاز می‌شود..... ۲۰۱

بخش ۵: تجربه شوروی:

ساختمان اولین اقتصاد سوسیالیستی جهان..... ۲۰۶

بخش ۶: تجربه شوروی: جنگ جهانی دوم و پس از آن..... ۲۱۲

بخش ۷: راهگشایی مائو: پیروزی انقلاب در چین..... ۲۱۸

بخش ۸: مائوتسه دون، گسست از

مدل اقتصادی شوروی و پیشروی..... ۲۲۳

بخش ۹: جهش بزرگ به پیش..... ۲۲۶

بخش ۱۰: انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین، نه یک

تسویه حساب درونی، بلکه رویارویی راه سوسیالیستی با راه

سرمایه‌داری بود..... ۲۳۱

بخش ۱۱: مائو در باره تضادهای جامعه سوسیالیستی..... ۲۳۵

بخش ۱۲: انقلاب فرهنگی، آشفتگان‌رهای بخش..... ۲۳۹

- بخش ۱۳: انقلاب فرهنگی، مبارزه‌ای پیچیده و رهایی بخش..... ۲۴۴
- بخش ۱۴: دستاوردهای فرهنگی و آموزشی..... ۲۴۹
- بخش ۱۵: انقلاب فرهنگی: بهداشت عمومی و اقتصاد..... ۲۵۵
- بخش ۱۶: شکست سوسیالیسم در چین و  
درس‌هایی برای آینده..... ۲۶۰



# مقدمه ناشر: تاریخ کمونیسم و مبارزه طبقاتی امروز

## صنعت جعل تاریخ و امپراتوری جهانی دروغ

هرگز مبالغه نیست اگر بگوییم امروزه بر سر تاریخ کمونیسم و تجربه‌ی پیشین دولت‌های سوسیالیستی و انقلاب‌های پرولتری در قرن بیستم، یک جنگ ایدئولوژیک در ابعاد جهانی در جریان است. بورژوازی جهانی چندین دهه است که با تمام توان و امکانات سیاسی و مالی‌اش در عرصه‌های مختلف رسانه‌های عمومی، دانشگاه‌ها، مطبوعات، چاپ و نشر کتاب، فیلم‌های مستند و سینمایی، نمایشگاه‌ها و همایش‌های آکادمیک دست به کار حمله به تجربه‌ی پیشین انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی است. هدف یک چیز است: جا انداختن این پروپاگاندای ایدئولوژیک که «هیچ گزینه و امکان و بدیلی به غیر از نظام سرمایه‌داری موجود نیست» و مردم چاره‌ای جز پذیرش وضع موجود و شرایط برده‌وار آن ندارند. برای نهادینه کردن این باور باید آلترناتیو واقعی،

ممکن و ضروری نظام سرمایه‌داری یعنی کمونیسم و انقلاب پرولتری بیش از هر چیز دیگری پیش چشم صدها میلیون نفر از توده‌های مردم تخریب می‌شد و به این منظور مخدوش کردن واقعیت تاریخ انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی و وارونه جلوه دادن حقیقت آنچه که در گذشته روی داده است، به یک وظیفه‌ی عاجل برای مبلغین و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری تبدیل شد. آن‌ها یک صنعت جهانی «تاریخ‌سازی» را به راه انداختند که دفن کردن و انکار هر گونه دستاورد انقلاب‌های پرولتری و بزرگ‌نمایی اشتباهات، کمبودها و کاستی‌های دولت‌های سوسیالیستی، ستون فقرات این صنعت بین‌المللی را تشکیل می‌داد. دروغ، تاریخ‌نمایی، ساختن آمار و ارقام سراسر کذب و بی‌اساس، خلق افسانه‌های بی‌پایه از عملکرد رهبران کمونیست و نسبت دادن رویدادهایی به انقلاب‌های پرولتری که هیچ ربطی به کمونیست‌ها نداشته‌اند، به سکه‌ی رایج این صنعت تبدیل شد.

خاستگاه اولیه‌ی صنعت جعل تاریخ علیه کمونیسم البته باز می‌گردد به نبوغ و توانایی یوزف گوبلز<sup>۱</sup> وزیر تبلیغات آدولف هیتلر، در دروغ‌پردازی و جنگ روانی. همو بود که برای اولین بار افسانه‌هایی مانند «۶ میلیون کشته به دست استالین در قحطی سال‌های دهه ۱۹۳۰»<sup>۲</sup> یا «۶ تا ۱۰ میلیون کشته در اردوگاه‌های کار» در اتحاد شوروی را بر سر زبان‌ها انداخت. یاهوهای فاشیستی و بی‌اساسی که بعدها آمار آن مانند بانک بازی پوکر اضافه شد و به ارقام ۲۰ میلیون و ۶۰ میلیون و حتی ۱۰۰ میلیون نفر رسید<sup>۳</sup> و البته با افتخار از سوی

1- Paul Joseph Goebbels

۲- در مورد نقش تبلیغات گوبلز و آلمان نازی علیه اتحاد شوروی و تکرار آن توسط ایدئولوگ‌های لیبرال برای نمونه نگاه کنید به:

Tottle, Douglas (1987) *Fraud, Famine, and Fascism: The Ukrainian Genocide Myth from Hitler to Harvard* – Toronto – Progress Book

۳- برای نمونه نگاه کنید به یکی از معروف‌ترین کتاب‌های ضد کمونیستی در سطح جهان با نام کتاب سیاه کمونیسم که در سال ۱۹۹۷ برای نخستین بار به زبان فرانسه منتشر شد و بعدها به ده‌ها زبان و در میلیون‌ها نسخه در سراسر جهان انتشار یافت:

تربون‌های ایدئولوژیک «جهان آزاد» و آکادمیسین‌های لیبرال و راست در ایالات متحده و اروپای غربی در طول جنگ سرد و سال‌های پس از آن و تا امروز تکرار و ترویج شده است.

آنچه که بیش از هر چیز دیگری به این بازار جعل و دروغ رونق داد، شکست سوسیالیسم در قرن بیستم در دو تجربه‌ی اتحاد شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و جمهوری خلق چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) و احیای سرمایه‌داری در این دو کشور و سپس فروپاشی کمونیسم دروغین سوسیال-امپریالیسم شوروی و بلوک شرق در دهه ۹۰ میلادی بود. در پس شکست انقلاب‌هایی که چشم امید و آرمان صدها میلیون نفر از کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم برای یک دنیای نوین را به خود دوخته بودند، جاعلین و دروغ‌پردازان دست افشان و پای کوبان فریاد پیروزی و شعار «کمونیسم مُرد، زنده باد سرمایه‌داری» را سر دادند. پس از شکست سوسیالیسم، موقعیت برای جا انداختن این آیه‌های بورژوازی که «کمونیسم نسبتی با ذات بشر و جامعه انسانی ندارد و فقط یک اتوپای دست نیافتی است» یا «کمونیست‌ها می‌خواستند بهشت درست کنند، اما جهنم ساختند» بیش از هر زمان دیگری مساعد و آماده و بود و باز حمله به تاریخ کمونیسم، به یکی از محورهای اصلی این کارزار ایدئولوژیک تبدیل شد. به این ترتیب سال‌ها است انبوهی از دروغ، ادعای بدون مدعا و اتهام بی‌اساس با واقعیت تحریف شده و بزرگ‌نمایی شده‌ی اشتباهات و کاستی‌های دولت‌ها و انقلاب‌های سوسیالیستی به صورت دلخواه‌ی مخلوط شده و تحت نام «تحقیق علمی» و «پژوهش تاریخی» به اذهان عمومی مردم در سراسر جهان تزریق می‌شود. آن هم در شرایطی که اکثریت مطلق مردم جهان در منجلاب نظام سرمایه‌داری غرق در گرسنگی و فلاکت و از خود بیگانگی هستند و کماکان تنها راه عینی و امکان‌پذیر برای رها شدن از این وضعیت، کمونیسم و انقلاب کمونیستی است.

## سیر کمونیسم ستیزی در ایران: شاه، امام، اصلاحات

کمپین جهانی جعل تاریخ کمونیسم و حمله به کمونیست‌ها، در ایران نیز نمایندگان و سخنگویان خود را در هر دو رژیم سلطنتی و اسلامی داشته است. آن‌ها در هیئت سازمان‌ها و وزارتخانه‌های امنیتی و اطلاعاتی ضمن سرکوب، دستگیری، شکنجه و کشتار کمونیست‌ها و انقلابیون چپ، همواره یک بخش تبلیغی و انتشاراتی عریض و طویل با بودجه‌های عظیم علیه تاریخچه‌ی عملکرد سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیست ایران و به طور کلی علیه تاریخ واقعی کمونیسم و تجربه کشورهای سوسیالیستی داشته‌اند. برای مثال یکی از اولین کتاب‌های ضد کمونیستی در ایران را «سرهنگ ستاد» علی زیبایی در سال ۱۳۴۳ به رشته تحریر در آورد و آن را به محمد رضا شاه «تقدیم» کرد.<sup>۱</sup> پس از شکست انقلاب ایران و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، اسلام‌گرایان همراه با کشتار وسیع مارکسیست‌های «کافر و بی‌خدا» دور دیگری از کمونیسم ستیزی را آغاز کردند که تا به امروز به اشکال گوناگون ادامه یافته است. مؤسسات انتشاراتی وابسته به قوه قضائیه، وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران مانند «مرکز اسناد انقلاب اسلامی»<sup>۲</sup> یا «مؤسسه اطلاعات»

۱- این کتاب با مشخصات زیر در سایت آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران، قابل دسترسی است:

زیبایی، علی (۱۳۴۳) *کمونیسم در ایران، یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست‌ها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳* - بیجا - بینا

۲- مرکز اسناد انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۹ به پیشنهاد شخص خمینی و با ریاست حمید روحانی تأسیس شد و از سال ۱۳۷۴ ریاست آن به روح‌الله حسینیان یکی از متهمین پرونده موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای و آمرین و عاملین این قتل‌ها و ترورها داده شد. مرکز اسناد چند سالی است که مجموعه‌ای از کتاب‌های امنیتی-اطلاعاتی را درباره سازمان‌ها و احزاب چپ ایران منتشر می‌کند. نخستین کتاب از این مجموعه درباره اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) و قیام آمل با مشخصات زیر منتشر شد:

کردی، علی (۱۳۸۶) *اسناد اتحادیه کمونیست‌های ایران در واقعه آمل* - تهران -

به ریاست جنایت‌کارانی همچون اسدالله لاجوردی، روح‌الله حسینیان، محمد محمدی ری‌شهری و همچنین حضور و فعالیت بازجویان و امنیتی‌کاران «بخش فرهنگی» و تبلیغاتی سپاه و وزارت اطلاعات مانند عطاالله مهاجرانی، سعید حجاریان، مصطفی تاجزاده، هاشم آقاجری، اکبر گنجی، محسن آرمین و دیگران به دروغ‌بافی و لجن‌پراکنی علیه تاریخ چپ و کمونیسم در ایران و جهان مشغول شدند.

علاوه بر تبعات منفی ناشی از احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی پس از مرگ ماؤ تسه‌دون که پایان یک مرحله از انقلاب‌های کمونیستی را رقم زد، شکست انقلاب ایران و قدرت‌گیری اسلام‌گرایان نیز مزید بر علت شد. این وضعیت خود را به شکل روحیه‌ی سرخوردگی از انقلاب و یأس نسبت به مبارزه‌ی رادیکال سیاسی و اجتماعی نشان داد و به‌ویژه در میان طبقات و اقشار میانه و متوسط جامعه تقویت شد. بخشی از ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان راست و لیبرال که اکثر آن‌ها از کار به‌دستان و مسئولین امنیتی و سیاسی جمهوری اسلامی نیز بوده‌اند، می‌کوشند ضمن حمله به هر گونه رادیکالیسم سیاسی و انقلابی‌گری -به‌ویژه انقلاب کمونیستی- این باور و سمتگیری ایدئولوژیک را در جامعه تقویت و تثبیت کنند که «انقلاب‌ها خواه ناخواه به فاجعه منجر می‌شوند پس تسلیم وضع موجود شدن و برای اصلاح همین سیستم دست و پا زدن بهترین کار است».

به این ترتیب دور جدید حملات مدافعین نظام سرمایه‌داری علیه انقلاب و کمونیسم و تاریخ و گذشته‌ی آن، از خرداد ۷۶ آغاز شد و عمدتاً توسط طرفداران جناح اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی و اجرا شده است.<sup>۱</sup>

---

انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۱- برای نمونه نگاه کنید به کتاب الهه کولائی از اعضای حزب مشارکت و طرفداران محمد خاتمی در مورد اتحاد شوروی:  
کولائی، الهه (۱۳۷۶)/ اتحاد شوروی / از تکوین تا فروپاشی - تهران - مؤسسه چاپ و



نشریات حکومتی و راست نئولیبرال مانند *شهروند/مروز*، *مهرنامه*، *اندیشه پویا* و غیره در صف مقدم تعرض به اندیشه‌ی مارکسیستی و لجن‌پراکنی علیه تاریخ جنبش کمونیستی در ایران و جهان قرار دارند.<sup>۱</sup> طی سال‌های اخیر برخی از ناشران ثروتمند، شماری از معروف‌ترین کتاب‌های جدید ضد کمونیستی جهان که مملو از دروغ و تاریخ‌نمایی علیه رهبران جنبش کمونیستی مانند لنین، استالین و مائو هستند را در مجموعه‌ای تحت عنوان «رهبران سرخ» منتشر کرده‌اند. کذب نامه‌های بی‌اساسی که بیشتر شبیه داستان‌های جنایی مجلات زرد هستند تا تحقیقات تاریخی علمی. به عنوان نمونه یکی از مشهورترین و پر سر و صداترین آثار این مجموعه کتابی درباره زندگی مائو تسه‌دون بود با نام *مائو داستان ناشناخته* که توسط دو نویسنده‌ی ضد کمونیست نوشته شده و در میلیون‌ها نسخه در سراسر جهان به ده‌ها زبان ترجمه و انتشار یافت.<sup>۲</sup> کتابی که به قول یکی از متخصصین دانشگاهی و محققین تاریخ معاصر چین، «یک افتضاح پژوهشی و علمی است». داستانی تخیلی-جنایی و سرشار از ادعاهای بی‌پایه و تهمت‌های بدون فاکت و جعلیات و تحریفات تاریخی که قصد دارد به مخاطبش القاء کند که مائو یک «بیمار روانی جنایتکار» و چین مائوئیستی یک «جهنم زمینی» و «کشتارگاه انسانی» بود.<sup>۳</sup>

همچنین تعدادی از روشنفکرانی که سابقاً خود را با گرایش‌های چپ یا

انتشارات وزارت امور خارجه - چاپ دوم

- ۱- در مورد نشریات نئولیبرال و پروژه کمونیسم ستیزی آن‌ها نگاه کنید به: پرتوی، سیامک - *کوته‌فکران تروریست* - در نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (م ل م) - شماره ۷۳ - شهریور و مهر ۱۳۹۴
- ۲- جانگ چنگ و هالیدی، جان (۱۳۸۹) *مائو داستان ناشناخته* - ترجمه بیژن اشتری - تهران - نشر ثالث
- ۳- درباره نقد محتوی و روش پژوهش و تاریخ‌نگاری کتاب *مائو داستان ناشناخته*، نگاه کنید به:

Mobo Gao (2008) *The Battle for China's Past: Mao and the Cultural Revolution* - London - Pluto Press - Chapter 4 and 5 p: 65-97

کمونیستی معرفی می‌کردند نیز در مقاطع گوناگون و به درجات مختلف به کارزار حمله به کمونیسم پیوستند. این روند به‌ویژه پس از شکست انقلاب ایران و خصوصاً بعد از فروپاشی بلوک شرق شدت پیدا کرد.<sup>۱</sup>

### سه رویکرد نسبت به گذشته‌ی کمونیسم

شکست سوسیالیسم در قرن بیستم و هجدهم‌ی ایدئولوژیک و کارزار تبلیغاتی راست جهانی علیه کمونیسم و انقلاب پرولتری، مساله‌ی جمع‌بندی از تجربه‌ی جنبش‌ها، انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی از زمان مارکس و انگلس تا پایان قرن بیستم را به صورت عینی در دستور کار احزاب کمونیست قرار داد. موضوعی که هنوز تمام نشده است و ارتعاشات ناشی از تبعات این شکست کماکان جهان را می‌لرزاند و مختصات دنیای امروز را تعیین می‌کند. بنابراین به طور عینی موضوعی تاریخی-جهانی است که هیچ نیروی مترقی، هیچ فردی که به آینده بشریت فکر می‌کند و همچنین کسانی که تاریخ اجتماعی نوع بشر مشغله‌شان است، نمی‌توانند نسبت به آن بی‌اعتنا باشند. در مقابل این وضعیت، به طور عمده سه خط و گرایش در نگاه به این گذشته و جمع‌بندی از آن در میان کمونیست‌ها و روشنفکرانی که سابقاً حامی انقلاب‌های سوسیالیستی بودند سربلند کرد.

خط یا گرایش نخست معتقد است که تجربه‌ی سوسیالیسم در قرن بیستم کاملاً مثبت، درخشان و عاری از ایراد و کاستی جدی بوده است و وظیفه‌ی نیروهای کمونیست و چپ فقط دفاع از این تجربه و خاطر نشان کردن دستاوردها و نقاط قوت آن است. همه مدافعین این گرایش دگماتیستی دارای

---

۱- عنایت‌الله رضا، انور خامه‌ای، تورج اتابکی، کاظم علمداری، هوشنگ ماهرویان، اتابک فتح‌الله‌زاده و غیره از این دست هستند. همچنین مبلغین و خادمین علنی دربار شاه و شیخ یعنی چهره‌هایی همچون عباس میلانی و فرخ نگهدار را نیز می‌توان به این لیست افزود.

یک رویکرد واحد و اهداف و انگیزه‌های مشابه نسبت به تاریخ سوسیالیسم در قرن بیستم نیستند. اما از نمایندگان این گرایش در سطح بین‌المللی و ایران مشخصاً می‌توان از بقایای گرایش‌های خوجه‌ایست<sup>۱</sup> سابق و شاخه‌های مختلف احزاب رویزیونیست طرفدار سوسیال-امپریالیسم شوروی نام برد.

خط یا گرایش دوم که در حال حاضر دارای نفوذ فکری بیشتری است بر این باور است که اولاً تجربه شوروی و چین در قرن بیستم عموماً ربطی به سوسیالیسم و اندیشه‌های مارکس نداشته‌اند یا خیلی زود از آن دور شده و نسبت به آن بیگانه شدند. ثانیاً وجه عمده‌ی این تجارب، منفی، شکست خورده، «غیر انسانی» و حتی «شرم‌آور» و «تراژیک» بوده است. بنابراین مارکسیست‌ها امروزه نه در مقام دفاع از تجربه سوسیالیسم در قرن بیستم بلکه صرفاً باید در موضع انتقاد، آسیب‌شناسی و براءت‌جستن از آن «فجایع و جنایت‌ها» بر بیایند. این گرایش، طیف وسیعی از احزاب، سازمان‌ها، جریانات و افراد چپ ایران و جهان را شامل می‌شود که دارای دیدگاه‌های سیاسی و فکری و ادبیات متنوعی هستند. از تروتسکیسم و چپ اروپایی تا کارگریسم و سوسیال دمکراسی و شبه آنارشیسم و اومانیسیم. از معروف‌ترین چهره‌های این گرایش که در ایران نیز شناخته شده هستند می‌توان به تونی کلیف<sup>۲</sup>، کریس هارمن<sup>۳</sup>، پری

۱- طرفداران انور خوجه (Enver Hoxha) رهبر سابق آلبانی

۲- درباره دیدگاه‌های تونی کلیف (Tony Cliff) در مورد گذشته جنبش کمونیستی نگاه کنید به:

کلیف، تونی (بی‌تا) *سرمایه‌داری دولتی در شوروی* - ترجمه مریم پویا - بیجا - انتشارات سوسیالیسم

۳- درباره نظرات کریس هارمن (Chris Harman) پیرامون گذشته جنبش کمونیستی نگاه کنید به:

هارمن، کریس (۱۳۹۳)/ *انقلاب در قرن بیست و یکم* - ترجمه مزدک دانشور - تهران - نشر ثالث

هارمن، کریس (۱۳۸۶) *تاریخ مردمی جهان* - ترجمه پرویز بابایی و جمشید نوایی

ندرسون<sup>۱</sup>، ایزاک دوئیچر<sup>۲</sup>، رایا دونایفسکایا<sup>۳</sup>، آلن بادیو<sup>۴</sup> و شارل بتلهایم<sup>۵</sup> در دوره پایان کار فکری اش اشاره کرد. از نمایندگان این گرایش در چپ ایران نیز می‌توان به اکثریت احزاب و سازمان‌های چپ و همچنین برخی از

- تهران - انتشارات نگاه

#### 1- Perry Anderson

۲- درباره نظرات ایزاک دوئیچر (Isaac Deutscher) نگاه کنید به:

دوئیچر، ایزاک (۱۳۶۳) *استالین تزار سرخ* - ترجمه ذبیح‌الله منصوری - تهران - مؤسسه انتشارات عطایی

۳- درباره تحلیل رایا دونایفسکایا (Raya Dunayevskaya) از تجربه سوسیالیسم در قرن بیستم نگاه کنید به:

دونایفسکایا، رایا (۱۳۸۳) *فلسفه و انقلاب، از هگل تا سارتر از مارکس تا مائو* - ترجمه حسن مرتضوی و فریدا آفاری - تهران - نشر خجسته

#### 4- Alain Badiou

۵- شارل بتلهایم (Charles Bettelheim) در طول حیات فکری اش چندین بار موضعش در قبال دولت‌های سوسیالیستی در قرن بیستم را تغییر داد. او در دوره اول، آثار پژوهشی مهمی درباره اقتصاد و جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی سال‌های لنین و استالین و به‌ویژه چین دوران مائو و سال‌های انقلاب فرهنگی نوشت که اکثر آن‌ها به فارسی نیز ترجمه شده‌اند. اما چندی پس از شکست سوسیالیسم در چین و احیای سرمایه‌داری در این کشور یک گردش به راست علنی در دیدگاه‌های بتلهایم صورت گرفت که او را به یکی از انحلال‌طلبان دستاوردهای سوسیالیسم در قرن بیستم تبدیل کرد. در مورد آثار دوره آخر کار بتلهایم نگاه کنید به:

بتلهایم، شارل (۱۳۸۱) *محکومان، مبارزات طبقاتی در شوروی ۱۹۳۰-۱۹۴۱* - ترجمه ناصر فکوهی - تهران - نشر نی

بتلهایم، شارل (۱۳۸۱) *حاکمان، مبارزات طبقاتی در شوروی ۱۹۳۰-۱۹۴۱* - ترجمه ناصر فکوهی - تهران - نشر نی

همچنین در نقد دیدگاه‌های بتلهایم از موضع مائوئیستی نگاه کنید به:

سی، آر (۱۳۹۰) *چین، دیکتاتوری پرولتاریا و پروفوسور بتلهایم، یا چگونه از رویزیونیسم/انتقاد نکنیم؟* - ترجمه از اتحادیه کمونیست‌های ایران - بیجا - انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

روشنفکران، نویسندگان و مترجمین چپ اشاره کرد.<sup>۱</sup> طرفداران این خط اگر چه مدعی مرزبندی با کارزار کمونیسم ستیزی بورژوازی جهانی هستند اما دقیقاً به این دلیل که حقیقت تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی را به طور صحیح و همه جانبه بررسی نمی‌کنند عملاً در مقابل تهاجم و تعرض ضد کمونیستی خلع سلاح می‌شوند و کلیه‌ی دستاوردهای سوسیالیسم در قرن بیستم را منحل می‌کنند. طرفداران این گرایش یک رویکرد علمی صحیح و یک روش مارکسیستی یعنی ماتریالیستی-دیالکتیکی درباره جمع‌بندی از آن تجارب اتخاذ نمی‌کنند و لذا قادر نیستند سنتزی که بازتاب واقعیت آن تجربه‌ی تاریخی-جهانی بود را به دست دهند، در نتیجه از ارائه‌ی الگویی از سوسیالیسم که واقعاً سوسیالیسم است و انقلابی که واقعاً به آن منتهی می‌شود ناتوانند و اغلب به راهکارهای انحلال‌طلبانه، ایده‌آلیستی و قسمی مانند نظریه «انقلاب جهانی» تروتسکی یا تئوری‌های چپ شورایی، یا کنترل کارخانه یا انکار کل ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا می‌رسند. به عبارت دیگر مشکل طرفداران این گرایش، در جمع‌بندی از تجارب پیشین انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی نه مسأله‌ی «گذشته»، بلکه معضل حال و جنبش و مبارزه جاری است.

اما خط سوم جمع‌بندی‌های باب آواکیان از موج اول انقلاب‌های کمونیستی است. آواکیان در طول چند دهه کلیت و لایه‌های گوناگون دولت‌ها و

۱- در مورد این گرایش در چپ ایران برای نمونه نگاه کنید به مباحثات فریدا آفاری و پرویز صداقت در سایت نقد اقتصاد سیاسی (pecritique.com):  
 آفاری، فریدا (۱۳۹۳) *شارل بتلهایم و انقلاب فرهنگی مائو*  
 آفاری، فریدا (۱۳۹۳) *باز هم درباره شارل بتلهایم و انقلاب فرهنگی مائو، سرمایه‌داری دولتی و بدیل آن. پاسخ به پرویز صداقت*  
 صداقت، پرویز (۱۳۹۳) *بتلهایم، سرمایه‌داری دولتی و مائو. از حاشیه تا متن*  
 همچنین برای اطلاع از نقد دیدگاه‌های فریدا آفاری پیرامون انقلاب فرهنگی چین نگاه کنید به:  
 بهرنگ، امید (۱۳۹۳) *واقعیت انقلاب فرهنگی چین. نقدی بر مقاله فریدا آفاری -*  
 منتشر شده در سایت نقد اقتصاد سیاسی و سایت حزب کمونیست ایران (م ل م)

انقلاب‌های سوسیالیستی را با دقتی علمی مورد بررسی و تحلیل قرار داد و سنتزی از واقعیت این تجربه‌ی تاریخی ارائه داده است.

## سنتز نوین کمونیسم و مرحله‌ی اول انقلاب‌های پرولتری

با شکست سوسیالیسم در جمهوری خلق چین در سال ۱۹۷۶، موج نخست انقلاب‌های پرولتری که با تشکیل کمون پاریس شروع شده بود، به پایان رسید. جنبش کمونیستی در آستانه‌ی آغاز موج جدید انقلاب‌های پرولتری قرار دارد.<sup>۱</sup> باب آواکیان ثابت می‌کند که وجه عمده‌ی این تجربه‌ی صد و پنج ساله (۱۸۷۱-۱۹۷۶) با تمام فراز و فرود و پیچیدگی‌ها و دستاوردها و شکست‌هایش، برای اکثریت مردم تحت ستم و استثمار جهان و همچنین از نقطه نظر رهایی بشریت از نظام ویرانگر سرمایه‌داری مثبت، قابل دفاع و رو به جلو بوده است. توده‌های مردم و کارگران و دهقانان در جوامعی که پرولتاریا در آن قدرت سیاسی را در دست داشت و روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سوسیالیستی را مستقر کرده بودند، توانستند نوع دیگری از همزیستی بشریت با یکدیگر را تجربه کرده و یک دنیای نوین را خلق کنند. جامعه‌ای که در آن اقتصاد و روابط تولیدی، روابط اجتماعی و فرهنگ نه بر اساس ستم و بهره‌کشی و تبعیض بلکه آنچنان که مارکس گفت عمدتاً بر مبنای گسست از روابط کهنه‌ی مالکیت و گسست از تفکرات کهنه بنا شده بود. یک جامعه‌ی سوسیالیستی نوین که در آن صدها میلیون نفر از توده‌های مردم تحت رهبری پرولتاریا و احزاب پیشاهنگ کمونیست برای ریشه‌کن کردن بقایای جهان کهنه و بنای دنیای نوین بسیج و متحد شده و به حرکت در آمدند. جوامع

۱- نگاه کنید به:

حزب کمونیست انقلابی آمریکا (۱۳۸۸) کمونیسم آغاز یک مرحله نوین، مانیفستی / از حزب کمونیست انقلابی آمریکا - ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)

و دولت‌هایی که در آن‌ها برای نخستین بار، اکثریت ستمکشان و فرودستان جامعه و به حاشیه رانده‌شدگان و به قول سرود انترناسیونال «هیچ بودگان» صاحب قدرت سیاسی شده و در فرایند تصمیم‌گیری برای سرنوشت و زندگی و حیات خود و جامعه مشارکت کردند. دولت‌هایی که در آن‌ها نیمی از جامعه یعنی زنان نه به عنوان جنس دوم و برده‌های جنسی بلکه به عنوان انسان‌هایی کامل و برابر با مردان به صحنه‌ی جامعه و مبارزه و کار و زندگی وارد شدند و علیه قیود و بندهای ستم و تبعیض جنسیتی و پدرسالاری شورش کردند. جوامعی که روابط میان ملل و فرهنگ‌های مختلف نه بر مبنای برتری و هژمونی یک ملت بر دیگران و تحقیر و فرودستی اقلیت‌های ملی، بلکه بر اساس همزیستی آزادانه و برابر همه ملل و هویت‌های ملی پیش می‌رفت. جوامع و دولت‌هایی که هدف و چشم‌انداز آن‌ها تحقق انقلاب کمونیستی در سطح جهان و غلبه بر سرمایه‌داری بین‌المللی و قدرت‌های امپریالیستی بود. آنچنان که در این کتاب مشاهده می‌کنیم، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در فاصله سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ و جمهوری سوسیالیستی خلق چین میان سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ چنین جوامعی بودند.

اما جمع‌بندی آواکیان که بر اساس رویکردی علمی صورت گرفته است همچنین نشان می‌دهد که تجربه‌ی انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی در قرن بیستم دارای اشتباهات، کاستی‌ها و خطاهایی نیز بودند که گرچه در مقایسه با دستاوردها، خصلت عمده نداشتند اما بسیار جدی بودند و تأثیرات منفی بر عملکرد و سرنوشت موج اول انقلاب پرولتری گذاشتند. این اشتباهات و خطاها را اولاً باید به رسمیت شناخت، ثانیاً به همان شکلی که بودند - نه به شکل اغراق شده و نه بی‌اهمیت - آن‌ها را بررسی و تحلیل کرد و ثالثاً از دلایل تئوریک و سیاسی بروز چنین اشتباهات و خطاهایی جمع‌بندی علمی کرد. اهمیت این رویکرد و جمع‌بندی علمی از گذشته‌ی جنبشی پرولتری فقط در فهم واقعیت تاریخ گذشته نیست، بلکه نقش مهم و حیاتی در آینده‌ی انقلاب

پرولتری و دولت‌های سوسیالیستی آتی بازی می‌کند.

پس از شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶ و روی کار آمدن خروشچف به نمایندگی از بورژوازی نوحاسته در شوروی، این مائو تسه‌دون بود که هم مسئولیت مبارزه با رویزیونیسم خروشچفی را در جنبش بین‌المللی کمونیستی بر عهده گرفت و هم به ضرورت جمع‌بندی از دلایل شکست سوسیالیسم در شوروی پاسخ داد. مائو در فرایند این کار فکری عظیم، هم باعث جهش به پیش علم کمونیسم و تکامل درک از قانونمندی‌های جامعه سوسیالیستی و تئوری دیکتاتوری پرولتاریای مارکس و لنین شد و هم توانست با اتکا به این جهش تئوریک و علمی، یک جنبش انقلابی بزرگ و یک مبارزه‌ی سهمگین طبقاتی علیه بورژوازی نوحاسته و بذرها و رهروان سرمایه‌داری در جامعه چین به راه بیندازد. جنبش و مبارزه‌ای که در انقلاب فرهنگی پرولتری چین ۱۹۶۶-۱۹۷۶ به عنوان بلندترین قله‌ای که پرولتاریای جهانی در ساختن سوسیالیسم تاکنون به آن دست یافته است، فشرده شد و تبارز یافت. اما با وجود تمام جهش‌ها و تکاملات سوسیالیسم در چین مائوئیستی، پس از مرگ مائو یک کودتای بورژوایی در این کشور رخ داد که به شکست انقلاب در چین منجر شد.

پس از این شکست بود که در سطح جهان و در جنبش بین‌المللی کمونیستی، مسئولیت جمع‌بندی از دلایل شکست انقلاب در چین را باب آواکیان بر عهده گرفت. کار فشرده، پیگیر، دقیق و متمرکز او پس از قریب به سی سال، به تدوین و شکلگیری سنتز نوین کمونیسم منجر شد. مسلماً او با قصد تولید «سنتز نوین کمونیسم» این پروسه را آغاز نکرد، بلکه شکست انقلاب‌های سوسیالیستی ضرورت و در نتیجه وظیفه‌ای خطیر را در مقابل کمونیست‌های جهان گذاشته بود که کمونیست‌ها باید به آن جواب می‌دادند. باب آواکیان مسئولیت پژوهش عمیق و همه‌جانبه از آن تجربه را بر عهده گرفت و در این فرایند بود که با ورود تجارب و آموخته‌های بسیار به این پروسه



از جمله تحلیل از تحولات عظیمی که در جهان به وجود آمده است، سنتز نوین کمونیسم شکل گرفت. می توان گفت تاریخ و پژوهش در تجربه‌ی سوسیالیسم در قرن بیستم و دلایل شکست آن، موتور محرکه‌ی این فرآیند فکری بود که در نهایت به سنتز نوین کمونیسم منجر شد و با وجود این جهش کیفی، این علم نیز مانند هر علم دیگر فرایند بی‌وقفه تکامل خود را باید ادامه دهد.

آواکیان در بررسی تاریخ جنبش کمونیستی به این نتیجه رسید که علت اصلی شکست دولت‌ها و انقلاب‌های سوسیالیستی در قرن بیستم، توازن قوای به شدت منفی علیه پرولتاریای بین‌المللی و به نفع بورژوازی جهانی بود. اما علی‌رغم این واقعیت، در شناخت‌شناسی و روش و عملکرد رهبران جنبش پرولتری نیز اشتباهات و کمبودهایی وجود داشت. این مسائل به‌ویژه در مورد استالین ابعاد حاد و جدی‌ای به خود گرفت.

آواکیان معتقد است چهارچوبه‌ی علمی که مارکس و انگلس بنا نهادند و لنین و مائو آن را تکامل دادند، کماکان درست و صحیح است اما عناصری از ماتریالیسم مکانیکی یا ایده‌آلیسم یا جبرگرایی (دترمینیسم) در آن وجود دارد که به نوبه‌ی خود در مراحل مختلف به اتخاذ تصمیمات غلط و بروز اشتباهات استراتژیک و تاکتیکی از سوی رهبران کمونیست منجر شد.<sup>۱</sup> یک جنبه‌ی بسیار مهم از روش آواکیان این است که اشتباهات سیاسی و عملی رهبرانی مانند لنین و استالین و مائوتسه دون را در چارچوب اوضاع و شرایط خطیری که در مقابل انقلاب‌های سوسیالیستی قرار داشت، می‌گذارد و سپس این پرسش را طرح می‌کند که اوضاع چه تضادهایی را پیش کشید و چه

---

۱- در مورد جمع‌بندی‌های باب آواکیان از عناصر غلط در اندیشه و خط و مشی رهبران کمونیست نگاه کنید به:  
 آواکیان، باب (بیتا) فتح جهان، آنچه که پرولتاریای بین‌المللی می‌خواهد و می‌تواند انجام دهد - ترجمه و انتشار از اتحادیه کمونیست‌های ایران  
 ولف، لنی و لوتا، ریموند (۱۳۹۰) دو مقاله درباره سنتز نوین باب آواکیان - ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)

ضرورت‌هایی در مقابل انقلاب سربلند کردند و این رهبران چگونه آن‌ها را درک کرده و به آن پاسخ دادند. در بستر این تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی است که آواکیان متوجه تأثیر عناصر غلط شناخت‌شناسانه (اپیستمیک) و روش‌شناختی (متدولوژیک) در تفکر این رهبران و به طور کلی در مارکسیسم از زمان مارکس تا مائو شده و آن را تئوریزه کرده است. سنتز نوین کمونیسم صرفاً بسط و گسترش چارچوبه‌های گذشته مارکسیسم - که توسط مارکس و انگلس پایه‌گذاری و سپس توسط لنین و مائو بر بستر دو انقلاب عظیم سوسیالیستی تکامل یافتند - نیست، بلکه شامل گسست‌های جدی از اشتباهات آن چارچوبه نیز می‌باشد. و همین گسست، کلیت نوینی از علم کمونیسم را به وجود آورده است.

اما این به معنای پایان کار نیست بلکه سنتز نوین علی‌رغم آن که جهشی کیفی را در علم کمونیسم نمایندگی می‌کند در حال تکامل است و باید چنین باشد. بخش مهمی از تلاش فکری سنتز نوین کمونیسم در واقع فهم این خطاها و ریشه‌یابی علل بروز آن‌ها و کوشش برای اجتناب از آن در دور آتی انقلاب‌های سوسیالیستی است. به همین دلیل باب آواکیان در مورد انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی در قرن بیستم در جایی می‌گوید که با استواری از آن تجارب دفاع می‌کند اما امروز حاضر نیست همان را تکرار کند زیرا بشریت می‌تواند به چیزی بهتر و پیشرفته‌تر از آن دست یابد.<sup>۱</sup> او تأکید می‌کند که در مقایسه با «پیشرفته‌ترین» جوامع و دولت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی امروز، باز هم دولت‌های سوسیالیستی پیشین یعنی اتحاد شوروی و به خصوص چین مائوئیستی به مراتب دارای کیفیت انسانی‌تر، بهتر و مترقی‌تر بودند اما در مقایسه با جامعه‌ی سوسیالیستی نوینی که پرولتاریا و توده‌های مردم جهان می‌توانند در آینده بسازند، دیگر حاضر نیست به آن سطح از جامعه

۱- آواکیان، باب (۱۳۹۳) *دولت و آزادی، نظراتی درباره سوسیالیسم و کمونیسم* -

سوسیالیستی بسنده کند. بنابراین مطالعه‌ی علمی و انتقادی تاریخ دولت‌ها و انقلاب‌های سوسیالیستی پیشین و اتخاذ رویکرد صحیح در قبال آن، نه تنها جنگیدن در یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مبارزه طبقاتی و جبهه‌های تهاجم ایدئولوژیک و تبلیغاتی راست جهانی علیه کمونیسم است بلکه همچنین تلاش برای تدارک دیدن و مبارزه برای دور جدید انقلاب‌های پرولتری و بنای یک جامعه‌ی نوین سوسیالیستی نیز می‌باشد.

پس از شکست سوسیالیسم در چین بر خلاف طیف عظیم روشنفکران و جریاناتی که شکست و عدم موفقیت انقلاب در شوروی و چین را به عنوان نشانه‌ی خطا بودن مارکسیسم ارزیابی کردند و آن را بهانه و دستاویز انحلال انقلاب قرار دادند، آواکیان اینطور جمع‌بندی کرد که در جریان مبارزه طبقاتی و جنگ طبقاتی، همواره امکان و احتمال شکست وجود دارد و در هیچ جنگ و مبارزه‌ای، پیروزی و موفقیت تضمین شده و قطعی نیست. لذا شکست سوسیالیسم شاخص و نشان غلط بودن مارکسیسم نمی‌باشد بلکه فقط بیان پیروزی و دست بالا داشتن امپریالیست‌ها و بورژوازی در توازن قوای جنگ طبقاتی است. بنابراین شکست امری کاملاً طبیعی و محتمل بود و در دوره‌های آتی انقلاب نیز چنین چیزی ممکن است. هرچند باید تلاش کرد که مانع از تکرار شکست انقلاب‌های پرولتری شد. اما اهمیت موضع سنتز نوینی در قبال تجربه‌ی دور اول انقلاب‌های پرولتری در آن است که با جمع‌بندی صحیح و اتخاذ موضع علمی در قبال این شکست، هرگز در میانه‌ی راه انقلاب متوقف نشده و این جمع‌بندی و موضع درست را به سکوی پرشی برای دور آتی انقلاب تبدیل می‌کند. دفاع از دستاوردهای مثبت دولت و جامعه‌ی سوسیالیستی در شوروی و چین و فهم کاستی‌های آن‌ها و اجتناب از تکرارش باید در دستور کار پرولتاریا و و ست‌مکشان جامعه در مسیر رهایی قرار بگیرد. این تاریخ، تاریخ پرشکوه پرولتاریا و توده‌های تحت ستمی است که امروزه باید واقعیت آن را از زیر آوار انبوهی از دروغ‌ها و تهمت‌ها و تحریفات بیرون کشید و پیش

چشمان توده‌های مردم و طبقه کارگر قرار داد. این واقعیتی است که پرولتاریا و ستمکشان بدون فهم تاریخ واقعی کمونیسم، بدون اطلاع از دستاوردهای شکوهمند آن و بدون جمع‌بندی علمی و واقعی از اشتباهات و خطاهایش نخواهد توانست برای یک دور دیگر از انقلاب و تغییر بنیادین جهان گام بردارد. تشریح واقعیت این تاریخ و توضیح رویکرد سنتز نوینی به این تاریخ موضوع اصلی و تلاش ارزشمند ریموند لوتا<sup>۱</sup> در این کتاب است.

## درباره این کتاب: سفر با دیدگان هوشیار در تاریخ پُرافتخار پرولتاریای جهانی

آنچه که در این کتاب می‌خوانید سفری پرهیجان و جذاب در تاریخ با شکوه و غرور انگیز پرولتاریای جهان در بنای یک دنیای نوین و جوامع کیفیاً متفاوت نسبت به جوامع بورژوازی و طبقاتی است. سیری در بیش از صد سال خیزش پرولتاریا و ستمکشان جهان در مسیر پرفراز و نشیبِ رهایی. سفری با سر بلند از افتخار و چشمانی هوشیار و رویکردی علمی، انتقادی و جسورانه در دیدن اشتباهات و خطاها و کند و کاو در دلایل آن. ریموند لوتا این کند و کاو را با تکیه بر جمع‌بندی‌های باب آواکیان از تجربه تاریخی جهانی انقلاب‌های کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی انجام داده است. لوتا اقتصاددان و تاریخ پژوه عضو حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی)<sup>۲</sup> است که تاکنون چندین کتاب مهم و ده‌ها مقاله علمی و پژوهشی درباره اقتصاد سیاسی مارکسیستی، اقتصاد سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی در چین، تاریخ آمریکا و مسائل بین‌المللی تألیف یا جمع‌آوری کرده است. لوتا برای ترویج بیشتر سنتز نوین و همچنین برای مقابله با کارزار ضد کمونیستی‌ای که در ایالات متحده وجود دارد، طی

---

1- Raymond Lotta

2- Revolutionary Communist Party, USA (RCP)

سال‌های اخیر تورهای سخنرانی در دانشگاه‌های مختلف آمریکا و با موضوع تاریخ واقعی کمونیسم برگزار کرده است.<sup>۱</sup>

این کتاب بخشی از پژوهش‌ها و تحقیقات لوتا درباره تاریخ کمونیسم در قرن بیستم است که در آن می‌کوشد به صورت ساده، فشرده، نافذ و در عین حال علمی و دقیق به روایت و بررسی این تاریخ بپردازد. کتاب شامل دو بخش است. بخش اول، متن پیاده شده‌ی سلسله مصاحبه‌ها و گفتگوهای است که او در سال ۲۰۱۴ با تعدادی از جوانان و روشنفکران و پژوهشگران به صورت اینترنتی انجام داد و طی آن به سوالات و پرسش‌های آنان پاسخ گفت. این مصاحبه با عنوان *همه آنچه شما درباره تاریخ انقلاب کمونیستی و راه واقعی رهایی فکر می‌کنید می‌دانید، غلط است، در واقع شما هیچ نمی‌دانید*<sup>۲</sup> در نشریه *انقلاب* ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا، شماره ۳۲۳، ۲۴ نوامبر ۲۰۱۴ به چاپ رسید و کمی بعد به صورت یک کتاب مجزا انتشار یافت.<sup>۳</sup> بخش‌هایی از این مصاحبه پیشتر توسط نشریه *آتش* و در بخش «واقعیت کمونیسم چیست؟» ترجمه و انتشار یافته بود. آنچه در این کتاب می‌خوانید کل متن ترجمه شده‌ی مصاحبه است. اما بخش دوم عبارت است از سلسله مقالاتی که لوتا در طول سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ نوشت و با عنوان *سوسیالیسم میلیون‌ها بار بهتر از سرمایه‌داری است و کمونیسم، جهانی از آن هم بهتر است*<sup>۴</sup> در شماره‌های مختلف نشریه *انقلاب*

---

۱- برای آشنایی بیشتر با فعالیت‌ها و آثار و نوشته‌های ریموند لوتا به سایت وی ([thisiscommunism.org](http://thisiscommunism.org)) مراجعه کنید.

2- *You Don't Know What You Think You "Know" About...The Communist Revolution and the REAL Path to Emancipation: Its History and Our Future*

۳- مشخصات کتاب به انگلیسی:

Lotta, Raymond (2014) *You Don't Know What You Think You "Know" About...The Communist Revolution and the REAL Path to Emancipation: Its History and Our Future* – Chicago – Insight Press

4- *Socialism is Much Better Than Capitalism and Communism Will Be A*

منتشر می‌شد. این بخش در واقع حاصل تورهای سخنرانی او در دانشگاه‌ها و مناطق مختلف آمریکا در آن مقطع است. این مجموعه شامل ۱۶ بخش است که ۱۳ قسمت آن در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ در شماره‌های مختلف نشریه *حقیقت* ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) ترجمه و انتشار یافت. در کتاب حاضر سه بخش باقی مانده‌ی آن نیز ترجمه شده است.

هر دو متن به صورت یک کتاب و با عنوان «تاریخ واقعی کمونیسم» به فارسی منتشر می‌شود. ممکن است بخش‌ها و مباحثی در هر دو متن تکرار شده باشند، با این وجود در مجموع مکمل یکدیگر هستند. برای سهولت کار خوانندگان، کلیه‌ی یادداشت‌های نویسنده به صورت پاورقی در انتهای هر صفحه آمده و همچنین سعی شده است مشخصات تمامی منابع و مأخذی که به فارسی ترجمه شده‌اند نیز ذکر شود. کلیه یادداشت‌ها و توضیحات از نویسنده است و مواردی که توسط مترجم صورت گرفته است داخل پرانتز و با ذکر کلمه «مترجم»، متمایز شده است.

خواندن این کتاب و برگزاری جلسات بحث و بررسی پیرامون محتوای آن و سنتز نوین کمونیسم زمینه‌ی مناسب و عاجل از کار تبلیغ و ترویج کمونیستی است. ما همچنین مبارزین و فعالین جنبش چپ و علاقه‌مندان و محققین و پژوهشگران عرصه‌ی تاریخ و اندیشه‌ی مارکسیستی را فرا می‌خوانیم تا با بررسی نقادانه‌ی پژوهش‌های لوتا پیرامون تجربه پیشین دولت‌ها و انقلاب‌های پرولتری، به عمیق‌تر شدن و غنای هر چه بیشتر بحث بیافزایند.

ترجمه و انتشار کتاب *تاریخ واقعی کمونیسم* از جهات متعدد، ادای یک وظیفه‌ی عاجل و ضروری در وضعیت فعلی مبارزه طبقاتی در ایران و موقعیت جنبش کمونیستی در سطح داخلی و بین‌المللی است. از کلیه

رفقای مان در حزب کمونیست ایران (م ل م) که در مراحل مختلف تهیه این کتاب با ما همکاری کردند، سپاسگزاریم.

در پایان ترجمه فارسی این کتاب به خاطره‌ی رفیق فریبرز لسانی (۱۳۲۹-۱۳۶۱)، سخنگوی اتحادیه کمونیست‌های ایران و مبلغ توانای جنبش کمونیستی<sup>۱</sup> که در ۵ بهمن ۱۳۶۱ به همراه ۲۱ تن دیگر از رفقای اتحادیه به دست جمهوری اسلامی اعدام شد، تقدیم می‌شود.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

---

۱- درباره زندگی و مبارزات رفیق جان باخته فریبرز لسانی به نشریه حقیقت دور سوم شماره ۴۶ شهریور ۱۳۸۸ و بخش جانباختگان سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) ([cpimlm.com](http://cpimlm.com)) رجوع شود.

## دفتر اول:

همه آنچه درباره تاریخ انقلاب کمونیستی  
و راه واقعی رهایی فکر می کنید می دانید  
غلط است، در واقع شما هیچ نمی دانید



# فصل ۱

## مقدمه

مردم نیاز دارند که حقیقت را در مورد انقلاب کمونیستی بدانند. حقیقت واقعی را. در زمانه‌ای که در گوشه و کنار جهان مردم به پا می‌خیزند و در جستجوی راهی به سوی آینده هستند، انقلاب کمونیسمی به عنوان یک آلترناتیو از مقابل دیدگان‌شان کنار رفته است. در زمان‌های که مردم بیش از پیش در تقلا هستند و سوالات بزرگی درباره‌ی آینده پیش می‌گذارند، این آلترناتیو دائما تحریف می‌شود و بر سر آن دروغ‌پردازی و سیاه‌نمایی می‌شود، آن هم در حالی که به مدافعان انقلاب کمونیستی هیچ گونه فضایی برای پاسخگویی داده نمی‌شود. ضروری است که به این پرسش‌ها پاسخ داده شود و حقیقت انقلاب کمونیستی بیان شود، انقلابی که راه واقعی خروج از دهشت‌هایی است که مردم در حال حاضر تحمل می‌کنند و نیز دهشت‌های بیشتری که فردا در انتظارشان خواهد بود.

بدین منظور، نشریه انقلاب مصاحبه‌ای را میان ریموند لوتا با گروه‌های مختلف مردم از نقاط گوناگون آمریکا ترتیب داد. افرادی دیگری نیز بودند

که سوالات خود را به صورت کتبی ارائه دادند. آنچه در پی می آید نسخه‌ی سنتز و ویرایش شده‌ای از آن رشته مصاحبه‌ها است که بخش‌های جدیدی نیز بعداً به آن افزوده شده است.

### سوال: منظور شما از «مرحله اول» انقلاب کمونیستی چیست؟

لوتا: صحبت بر سر تغییرات شگرف در تاریخ بشری است یعنی اولین تلاش‌ها در تاریخ مردم برای ساختن جوامعی عاری از استثمار و ستم. به طور مشخص ما از این انقلاب‌ها صحبت می‌کنیم: کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ که عمری کوتاه داشت، انقلاب روسیه بین سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ و انقلاب چین از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶. این‌ها خیزش‌هایی عظیم در جامعه‌ی «بردگان» معاصر علیه «اربابان» شان بودند. هدف این انقلاب‌ها ایجاد جامعه‌ای از نوع بشر بود که بر اصل «از هر کس بر حسب توانایی‌اش، به هر کس بر حسب نیازش» استوار شده باشد. جامعه‌ای که در آن دیگر مردم به شکلی تقسیم نشده باشند که بخشی بر دیگران حکم برانند و ستم کنند و نه فقط ابزار دستیابی به یک زندگی مناسب را از سایرین بربایند بلکه آنان را از شناخت و راهی برای فهمیدن و تغییر دادن واقعی این دنیا نیز محروم کنند.

تا پیش از این انقلاب‌ها هیچگاه چنین دگرگونی‌های رادیکال و پردامنه‌ای در جامعه بشری رخ نداده بود. این دگرگونی‌ها در زمینه‌ی نحوه‌ی سازمان‌یابی جامعه، اداره اقتصاد، فرهنگ و آموزش و پرورش، روابط مردم با یکدیگر، چگونگی فکر و احساس مردم صورت گرفت و مردم با شرکت در این انقلاب‌ها بود که این چنین متحول شدند. این انقلاب‌ها در مواجهه با دشواری‌ها و موانع غیر قابل تصور، در مقطعی که حکم یک چشم بر هم زدن در تاریخ بشری را داشت، به دستاوردهای خیره‌کننده‌ای نائل شدند و مسیر حرکت تاریخ بشر را عوض کردند. تا آن زمان هیچگاه افسانه‌ی ذات تغییر ناپذیر بشر، چنین

ضربه‌ی تعیین کننده‌ای دریافت نکرده بود. افسانه‌ای که به زعم آن، مردم «به طور طبیعی» خودخواه هستند و برخی «به طور طبیعی» بر دیگران تسلط می‌یابند.

برای چند دهه‌ی محدود، به نظر می‌رسید که دنیایی بهتر در شرف زایش است. همان طور که در سند کمونیسم: آغاز یک مرحله نوین، مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا<sup>۱</sup> آمده است: برای نخستین بار «شب طولانی... هزاران سال ظلمت برای اکثریت عظیم نوع بشر» در اجتماعی شکاف برداشت که به استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و ستم دیده تقسیم شده است و یک نوع کاملاً نوین از جامعه شروع به شکل‌گیری کرد.

## پنداشتِ همگانی بر دروغ بنا شده است!

سوال: پنداشتِ همگانی<sup>۲</sup> درباره انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم این است که آن انقلاب‌ها نه تنها رهایی‌بخش نبوده‌اند بلکه به شدت مستبدانه بوده، حقوق مردم را لگدمال کرده و به طور خلاصه اتوپی‌هایی (آرمانشهر) بودند که به کابوس تبدیل شدند. در این مورد چه نظری دارید؟

لوتا: بله. البته این پنداشتِ همگانی است که بر تحریف نظام‌مند و وارونه‌ی واقعیت استوار شده است. در واقع، پنداشتِ همگانی درباره‌ی این که این انقلاب‌ها چه بودند بر پایه‌ی دروغ‌هایی در مقیاس عظیم بنا شده است، نه بر

۱- این سند با مشخصات زیر در کتابخانه سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) قابل دسترسی است:

حزب کمونیست انقلابی آمریکا (۲۰۰۸) کمونیسم آغاز یک مرحله نوین - ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م) - بیجا - انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م) *Communism: The Beginning of a New Stage, A Manifesto from the Revolutionary Communist Party, USA* - Chicago - RCP Publications 2009

اساس این که واقعاً آن‌ها چه هدفی داشتند، واقعاً چه چیزی انجام دادند و چه چالش‌ها و موانعی در این جهان واقعی بر سر راه‌شان قرار گرفت. امروزه مردم آگاه شده‌اند که به طور نظام‌مند در مورد چیزهایی مثل «سلاح‌های کشتار جمعی» که دستاویزی برای جنگ عراق شد، فریب داده می‌شوند. در این جا ما در مورد این که بعضی از واقعیت‌ها به طور اتفاقی غلط مطرح شدند صحبت نمی‌کنیم... این را ببینید که جنگ عراق به راه افتاد و نتیجه‌اش مرگ صدها هزار نفر و آواره شدن میلیون‌ها نفر دیگر بود. اما تمام آن بی‌شمار مردمی که خود را «صاحب تفکر انتقادی» می‌دانند، به شدت مستعدند که «پنداشت همگانی» در مورد کمونیسم را بپذیرند. بگذارید این نکته را روشن کنم که طبقه‌ی حاکم و پاسدارانِ فکریِ وضع موجود، درگیر یک تهاجم خستگی‌ناپذیر ایدئولوژیک علیه کمونیسم شده‌اند و این کار را از طریق ژورنالیسم عامه پسند، به اصطلاح مطالعات دانشگاهی، خاطرات نویسی یا در واقع پرسه در «مستندات تجربه شخصی»، فیلم‌ها و مانند آن انجام می‌دهند.

می‌دانید که من چندین سال است درگیر پروژه «سنجش صحیح سوابق» هستم و به این گونه تحریف‌ها می‌پردازم تا مردم را با حقیقت آن انقلاب‌ها آن گونه که واقعاً بودند آشنا کنم.<sup>۱</sup> برای مثال ۲۰۰۹-۲۰۱۰ یک تور سخنرانی در دانشگاه‌ها داشتیم. یکی از کارهایی که ما انجام دادیم درست کردن تابلوهای اطلاع‌رسانی در دانشگاه‌ها بود که در آن‌ها از یک آزمون چهار جوابی در مورد واقعیت‌های اساسی انقلاب‌های کمونیستی نیز استفاده کرده بودیم. نمره‌هایی که دانشجویان در این آزمون‌ها کسب کردند وحشتناک بود. این خجالت‌آور است، نه فقط به خاطر این که ما در سطح کسانی که درگیر آموزش عالی هستند این بی‌اطلاعی را شاهد بودیم... بلکه از آن مهم‌تر به این دلیل که مردم از این درک اساسی محروم شده‌اند که چگونه این دنیا می‌تواند به طور رادیکالی

---

1- The "pop quiz," "Everything You've Been Told about Communism IS WRONG: Capitalism Is a Failure, Revolution Is the Solution Set the Record Straight website.

متفاوت باشد، چگونه می‌تواند مکان بسیار بهتری باشد که نوع بشر در آن واقعاً شکوفا شود.

در این مورد ما با خطرات واقعی روبه‌رو هستیم و نیز اضطراب واقعی و وظایف واقعی.

## ما به انقلاب و یک جهان واقعاً نوین نیاز داریم

سوال: منظورتان از خطرات چیست؟

لوتا: به وضعیت دنیا نگاه کنید! جنگ‌های ناعادلانه، فقر و نابرابری وحشیانه، ستم و تحقیر وحشتناک زنان... بحران زیست محیطی شتاب گرفته و هیچ کاری برای توقف آن انجام نمی‌شود. طبقه سرمایه‌دار-امپریالیست صاحب قدرت است و این قدرت را در چنگ گرفته و با خشونت آن را اعمال می‌کند. این طبقه، اقتصاد جهان و منابع دنیا را کنترل می‌کند. این طبقه و این نظامی که آن را پیش می‌راند، ما را در مسیری انداخته که تعادل اکولوژیک و سیستم‌های حمایت از حیات زمین را تهدید می‌کند.

مردم، به ویژه نسل جدید به این وضعیت عکس‌العمل نشان می‌دهند. ما انبوهی از این جنبش‌های اعتراضی و شورش‌ها را شاهد بوده‌ایم: از خیزش عظیم ۲۰۱۱ مصر گرفته تا جنبش‌های اشغال، از مصاف‌طلبی جوانان در یونان و اسپانیا گرفته تا تلاطم‌های اخیر در برزیل و ترکیه. مردم به پا خاسته‌اند. آن‌ها به دنبال فلسفه و راه حل‌ها هستند. برنامه‌های سیاسی و دیدگاه‌های گوناگون برای خود نفوذی به دست آورده‌اند و پیروانی پیدا کرده‌اند، چیزهایی مثل «جنبش‌های بدون رهبری»، «دمکراسی واقعی»، «جنبش‌های ضد سلسله مراتب»، «جنبش‌های ضد دولت‌گرایی»، «گرایش به تشکیلات افقی»، «دمکراسی اقتصادی» و غیره. اما در این میان یک راه‌حل از دسترس دور نگه داشته می‌شود و آن انقلاب کمونیستی است. دقیقاً به این علت که فقط انقلاب کمونیستی می‌تواند به

طور واقعی با مشکلات جامعه و جهان که دغدغه مردم است دست و پنجه نرم کند... و عالی ترین اهداف الهام بخش برای مردمی که پا به خیابان ها می گذارند را تحقق ببخشد. آن چه امروز در برابر چشم ما می گذرد هزینه ای است که به خاطر نبود رهبری کمونیستی و نبود افق و برنامه ی کمونیستی پرداخته می شود. مورد مصر را در نظر بگیرید. مردم قهرمانانه رژیم مبارک را سرنگون کردند. یک تغییر تکان دهنده در سطح صورت گرفت اما ارتش که نماینده امپریالیسم است در قدرت باقی ماند و مردم اسیر رویارویی و کشاکش دو آلترناتیو غیر قابل قبول شدند: یک طرف بنیادگرایی اسلامی و طرف دیگر برخی شکل های دموکراسی غربی که در خدمت امپریالیسم است. نظریه جنبش «بدون رهبری» که بتواند نوعی تغییر اساسی ایجاد کند، نشان داد که چه نظریه ی خطرناکی است و چه توهم و پندار مرگباری در بر دارد.<sup>۱</sup>

**سوال:** اما مردم می گویند که لنین و مائو فقط به نفع یک گروه کوچک قدرت را به دست گرفتند. چه پاسخی برای این اتهام دارید؟

**لوتا:** لنین<sup>۲</sup> در سال ۱۹۱۷ در روسیه و بعدها مائو<sup>۳</sup> در چین احزابی را رهبری

۱- برای تحلیل از خیزش مصر و نیاز به یک انقلاب حقیقی نگاه کنید به: آلبرت، ساموئل (۱۳۹۳) *بزینست خیزش های عربی و راه برون رفت* - ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م) - بیجا - نشر آتش

Albert, Samuel (2014) *"Egypt, Tunisia and the Arab Revolts: How They Came to an Impasse and How to Get Out of It," Demarcations: A Journal of Communist Theory and Polemic*, no. 3 - Winter 2014

۲- ولادیمیر لنین (Vladimir Lenin) در ۲۲ آوریل ۱۸۷۰ به دنیا آمد و در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ درگذشت. وی رهبر حزب بلشویک و بعداً رهبر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوری بود. لنین در آشفتگی های جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه را برای براندازی نظام کهنه و ستمگرانه رهبری کرد و اولین دولت سوسیالیستی دنیا را بنا نهاد. خدمات ارزنده لنین به علم کمونیسم شامل اهمیت تعیین کننده حزب پیشاهنگ، تحلیل از تکامل سرمایه داری به امپریالیسم و درک عمیق و تأکید زیاد بر انترناسیونالیسم و ماهیت دولت بود.

۳- مائو تسه دون (Mao Zdong) در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۳ به دنیا آمد و در ۹ سپتامبر

کردند که به نوبه خود میلیون‌ها و در ادامه ده‌ها میلیون نفر را در انقلاب‌هایی رهبری کردند که به عمیق‌ترین مسائل جامعه می‌پرداختند. لنین و مائو تئوری کمونیسم علمی که نخستین بار توسط کارل مارکس<sup>۱</sup> جلو گذاشته شد را به کار بستند و تکامل دادند.

این علم سرچشمه استثمار و فلاکت در جامعه را آشکار می‌کند یعنی نشان می‌دهد که مبنای این وضعیت این است که جامعه به طبقات تقسیم شده است و یک گروه کوچک، انحصار ثروت و بر این پایه کنترل جامعه را به دست دارد. و نشان می‌دهد که چطور می‌توان از طریق انقلاب به طور اساسی بر وضع موجود غلبه و آن را ریشه کن کرد. انقلابی که منطبق بر منافع طبقه‌ی تحت استثمار امروز یعنی پرولتاریا باشد و این طبقه ستون فقرات آن انقلاب باشد.

احزابی که توسط لنین و مائو ساخته و رهبری شدند دو کار انجام دادند: نخست توده‌ها را در انجام انقلاب و سرنگونی نظم کهنه رهبری کردند. دوم

۱۹۷۶ از دنیا رفت. در ۱۹۳۵ مائو به عنوان رهبر انقلاب چین ظاهر شد. وی استراتژی جنگ خلق را تدوین کرد. در سال ۱۹۴۹ وقتی که ارتش رهایی‌بخش خلق پیروزمندانه وارد پکن شد، مائو تولد جمهوری خلق چین را اعلام کرد. او در ۱۹۶۶ انقلاب فرهنگی پرولتاریایی را آغاز کرد. مائو در زمینه‌هایی نظیر فلسفه، اقتصاد سیاسی، هنر، فرهنگ و سایر زمینه‌ها خدمات ارزنده‌ای به علم کمونیسم ارائه کرد. ولی بزرگ‌ترین خدمت او تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است.

۱- کارل مارکس (Karl Marx) در ۵ می ۱۸۱۸ به دنیا آمد و در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ از دنیا رفت. مارکس یک تحول تاریخی-جهانی در فهم بشری ایجاد کرد. او درک عظیم و توضیح تاریخی علمی از حرکت جامعه‌ی بشری ارائه کرد. در مورد سرمایه‌داری، وی تضاد اساسی این نظام را به عنوان تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی توضیح داد. این تضاد با انقلاب پرولتری حل می‌شود که سرمایه‌داری را سرنگون می‌کند و برای محو همه‌ی روابط اجتماعی و طبقاتی و افکار ستمگرانه حرکت می‌کند. مارکس این انقلاب را انقلابی برای دست یافتن به کمونیسم و دنیایی بدون طبقات تشریح کرد که نیازمند «دو گسست رادیکال» یعنی گسست از روابط مالکانه سنتی و گسست از ایده‌های سنتی است.

توده‌ها را در امر استقرار ساختارهای نوینی رهبری کردند که می‌توانست آنان را در به دوش کشیدن مسئولیت حاکمیت بر جامعه و متحول کردن آن توانا سازد. تا فرایند نابودی کلیه روابط استثمار و ستم و کلیه نهادها و ایده‌های منطبق بر آن و تقویت‌کننده آن روابط را آغاز کنند. مارکس امکان طلوع نوین رهایی و آزادی را برای نوع بشر آشکار کرد. اصرار مارکس بر این بود که این امر نهایتاً باید کار خود توده‌ها باشد. انقلاب‌های کمونیستی به این نکته‌ی مارکس جلوه‌ای واقعی بخشیدند. در عین حال شما نمی‌توانید این کارها را انجام دهید اگر رهبری نداشته باشید. باید یک رهبری علمی و دوراندیش داشته باشید.

و این درسی بود که در اولین تلاش عظیم انقلاب یعنی کمون پاریس، با خون به دست آمد.



## فصل ۲

# نخستین سپیده دم: کمون پاریس

سوال: می‌توانید کمی بیشتر در مورد کمون پاریس بگویید؟

لوتا: کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، طی آخرین روزهای جنگ میان فرانسه و آلمان اتفاق افتاد. اهالی پاریس در شرایط وحشتناکی به سر می‌بردند: بی‌کاری گسترده، کمبود مواد غذایی و ویرانی‌های ناشی از جنگ. در ۱۸ مارس این مردم علیه حکومت «خودی» به پا خاستند. گارد ملی پاریس که در درون آن گرایش‌های رادیکال وجود داشت، شورش کرد..... و بخش‌هایی از شهر به شکل یک قیام به هم پیوست. گارد، شهرداری‌ها را در اکثر محلات پاریس تصرف کرد و دو ژنرال حکومتِ زمان جنگ فرانسوی را اعدام کرد.

یک هفته بعد، گارد ملی، انتخابات جدید شهرداری‌ها را سازمان داد. حکومتی جدید ایجاد شد که کمون بود و متشکل از سوسیالیست‌ها، آنارشویست‌ها، مارکسیست‌ها، فمینیست‌ها، دمکرات‌های رادیکال و گرایش‌های دیگر بود. کمون بلافاصله نیروی پلیس قدیمی را منحل کرد. اصلاحات اجتماعی رادیکال را عرضه کرد که عبارت بودند از: جدایی کلیسا از دولت، ارائه‌ی آموزش حرف‌های به زنان، تهیه سرپناه برای زنان که ازدواج نکرده

بودند و نیز لغو قروضی که به دوش بسیاری از مردم قرار داشت. کمون مراکز کارییایی ایجاد کرد و به اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌های کارگری اجازه داد که اداره امور کارخانه‌هایی را به عهده بگیرند که سرمایه‌داران طی جنگ آن‌ها را به حال خود رها کرده بودند. مهاجران اجازه یافتند که به شهروند کامل تبدیل شوند. اما مساله صرفاً این نبود که حکومت تازه تأسیس دست به یک رشته اقدامات ترقی خواهانه زد. بلکه تلاش برای آفرینش شکل نوینی از حاکمیت، نوع متفاوتی از نظام حکومتی در جریان بود.

### سوال: منظورت چیست؟

لوتا: کموناردها - این نامی بود که فعالین کمون به خود داده بودند - کوشیدند یک نظام سیاسی ایجاد کنند که منافع و نیازهای کارگران، تهیدستان شهری و طبقات تحتانی جامعه را نمایندگی کند.... همان‌ها که از دیرباز تحت ستم قرار داشتند و از قدرت سیاسی محروم شده بودند. به علاوه کموناردها قصد ایجاد شکلی از حاکمیت را داشتند که کارکردی متفاوت از نظام بورژوایی داشته باشد. آن‌ها کوشیدند صاحب منصبان را در قبال انتخاب کنندگان‌شان پاسخگوتر کنند. کوشیدند حکومت را ساده کنند و آن را مستقیماً به پیچ و خم‌های زندگی توده‌ها ربط دهند.

سوال: من با آنارشیست‌هایی ملاقات کرده‌ام که می‌گویند نظرات خود را بر کمون پاریس متکی کرده‌اند و این الگوی آن‌ها است. این کار چه اشکالی دارد؟

لوتا: خوب چند مشکل پیش می‌آید که یکی از آن‌ها از بقیه بزرگ‌تر است. کموناردها همه‌ی این کارها را در پاریس انجام دادند و واقعاً کارشان برجسته بود اما آن‌ها به شکلی اساسی نظم استثمارگرانه‌ی کهن را سرنگون نکردند و قدرت دولتی کهن را تماماً نابود نکردند. در واقع عالی‌رتبه‌گان سیاسی و نیروهای نظامی حکومت کهن فرانسه به حومه پاریس فرار کردند، به منطقه‌ای

که ورسای<sup>۱</sup> نام دارد. کمیته مرکزی کمون این درک را داشت که دارد شورشی درون یک شهر را به پیش می‌برد و می‌تواند قدرت را در پاریس حفظ کند. ایده‌ی کموناردها از ایجاد کمون این بود که این الگو با نوآوری‌اش در فضای تازه آزاد شده‌ی پاریس، به سرمشقی برای بقیه کشور تبدیل خواهد شد. اما این درک صحیحی نبود. طبقه حاکمه‌ی فرانسه به خاطر آن شکست اولیه تن به تسلیم نداد. این طبقه هنوز توان آن را داشت که اراده خود را اعمال کند... و مشخصاً ارتش منظم را در اختیار داشت. از ماه می حکومت ارتجاعی ورسای یک ارتش سیصد هزار نفری را گرد آورد. ارتش روز بیست و یکم ماه می، برای در هم شکستن کمون وارد پاریس شد. کموناردها قهرمانانه به مقابله و مقاومت برخاستند. اما ارتش، سنگرهای خیابانی آنان را در هم شکست و کشتار بیست تا سی هزار نفر از اهالی را آغاز کرد... کشتاری که فقط یک هفته به طول انجامید. آخرین سنگر که در یک گورستان بود شهرت بسیار یافته است. در آن جا مردم پشت به دیوار می‌جنگیدند. بعد از در هم شکستن کمون موجی از اعدام کموناردها و مردم توسط دولت و ارتش به راه افتاد.<sup>۲</sup>

---

#### 1- Versailles

۲- ۳۸ کلاسیک‌ترین روایت شاهد عینی وقایع کمون پاریس از لیساگاره (Lissaga-ray) است. [این کتاب با مشخصات زیر به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است. این کتاب در اینترنت قابل دسترسی است. مترجم] لیساگاره، اولیویر (۱۳۸۸) *تاریخ کمون پاریس* - ترجمه بیژن هیرمن پور - بیجا - نشر امید

Lissagaray (2012) *History of the Paris Commune of 1871* – London - Verso  
Lissagaray

سایر تاریخ‌های مفید در مورد کمون عبارتند از:

Jellinek, Frank (1965) *The Paris Commune of 1871* - New York - Grosset & Dunlap

Eichner, Carolyn J (2004) *Surmounting the Barricades: Women in the Paris Commune* – Bloomington - Indiana Univ. Press

همچنین فیلمی با عنوان کمون (*La Commune*) در سال ۲۰۱۰ توسط پیتر واتکینس

## مارکس درسی اساسی از کمون بیرون کشید: ما به یک قدرت دولتی نوین نیاز داریم!

کارل مارکس با شور و شوق از کمون حمایت کرد. او بعد از شکست کمون یک ارزیابی علمی از اهمیت و درس‌های آن ارائه داد. مارکس خاطرنشان کرد که کمون طرح مثبتی از یک دولت طراز نوین یعنی دیکتاتوری پرولتاریا به پیش نهاد. یعنی کار کموناردها صرفاً این نبود که بخواهند به ماشین دولتی کهنه تکیه بزنند بلکه تلاش کردند از آن در مسیری ترقی‌خواهانه استفاده کنند. مارکس اما همچنین اشاره کرد که یکی از نقاط ضعف مرگبار کمون پاریس این بود که به سمت ورسای پیشروی نکرد و ماشین دولتی کهنه را که در ارتش دائمی نظم کهن فشرده می‌شود را به طور کامل متلاشی و نابود نکرد. او بر این نکته نیز تأکید نهاد که کمون از منحل کردن و مصادره دارایی‌های بانک فرانسه که گردآوری نیروی رژیم کهن و ارتش آن را در ورسای تأمین مالی می‌کرد، قصور ورزید.

مارکس نشان داد که هر دولتی در جوهر خود، دیکتاتوری طبقه مسلط بر جامعه است. چنین دولتی ممکن است شکل‌های گوناگون دموکراسی بر خود بگیرد اما تا هنگامی که جامعه به طبقات تقسیم شده، ارتش و پلیس و دادگاه‌ها و قوه مجریه، منافع طبقه‌ی مسلط را اعمال خواهند کرد که این طبقه امروزه، طبقه سرمایه‌دار-امپریالیست است. این نکته را باز تکرار می‌کنم که درس کلیدی کمون این بود که قدرت دولتی سرمایه‌داری باید به طور کامل در هم شکسته و نابود می‌شد... باید یک نظام نوین قدرت دولتی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا جایگزین آن می‌شد. به عبارت دیگر شما باید ارتش نظم کهن را در هم بشکنید و یک نظام اقتصادی و اجتماعی کاملاً نوین برقرار کنید. شما باید یک قدرت دولتی نوین بسازید که بتواند اراده‌ی ستمدیدگان

و استثمار شدگان را اعمال کند.<sup>۱</sup> نقطه ضعف دیگر کمون این بود که آن‌ها از رهبری لازم برای تجزیه و تحلیل کردن، مواجه شدن و عمل کردن در مصاف‌های واقعی پیش روی‌شان محروم بودند. کمون فاقد یک رهبری مبتنی به شناخت علمی از آنچه که برای شکست ضد انقلاب مورد نیاز است و از تحولی که باید در جامعه صورت بگیرد، بود. یعنی کمون فاقد شناخت از نظام اقتصادی و اجتماعی نوینی بود که باید برقرار می‌شد.

کمون یک راهگشایی الهام‌بخش تاریخی-جهانی برای بشریت ستم‌دیده بود. آن لحظه‌ی درخشانی که کمون پا به عرصه وجود گذاشت، نطفه‌ی یک جامعه کمونیستی عاری از تمایزات طبقاتی و ستم اجتماعی را نمایندگی کرد.<sup>۲</sup>

این لنین بود که درس‌های کمون را به کار بست و انقلاب روسیه را که به ایجاد نخستین دولت سوسیالیستی دنیا انجامید، رهبری کرد. کمتر از پنجاه سال بعد از شکست کمون، یک انقلاب همه جانبه‌تر و عمیق‌تر در روسیه به وقوع پیوست. همان‌طور که کمی پیش گفتیم، لنین درس‌های کمون را جمع‌بندی کرد و درک از نیاز به رهبری پیشاهنگ را تکامل داد. زیرا واقعیت این است که دلیل اصلی‌ای که کمون نتوانست به خوبی از ظرفیت غیر قابل‌تصور که داشت استفاده کند، فقدان یک رهبری منسجم بود. برخی افراد

۱- مارکس، کارل (۱۳۸۰) *جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱* - ترجمه باقر پرهام - تهران - نشر مرکز

Marx, Karl (1970) *The Civil War in France* - Peking - Foreign Language Press

۲- یک مرور مهم بر اهمیت کمون پاریس و تضادهای مربوط به آن در جنبش انترناسیونال را در کار زیر بخوانید [که ترجمه فارسی آن در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) قابل دسترسی است. مترجم]:

آواکیان، باب (۱۳۷۱) *دموکراسی، بیش از هر زمان می‌توانیم و باید بهتر از آن را به دست آوریم* - در نشریه جهانی برای فتح شماره ۱۷

Avakian, Bob (2004) "Democracy: More Than Ever We Can and Must Do Better Than That" in *Phony Communism Is Dead... Long Live Real Communism*, 2nd Edition - Chicago - RCP Publications- p:141-156

می‌گویند که اتفاقاً این بهترین جنبه کمون است. اما فقدان رهبری یکی از دلایل شکست آن بود و نه یکی از بهترین جوانب آن!

**سوال:** اما این حرف شما کاملاً خلاف دیدگاهی است که معتقد است رهبری بسیار سازمان یافته، مردم را خفه می‌کند. منظور من دیدگاه آن نوع جنبش‌هایی است که شما هم اشاره کردید مثل جنبش اشغال [جنبش اشغال وال استریت در آمریکا در سال ۲۰۱۱. مترجم].

لوتا: بله در این جنبش نیز همین دیدگاه را می‌بینیم که کاملاً اشتباه است. نین درک علمی از نیاز به حزب پیشاهنگ را با اتکا به دو نگره‌ی نقادانه تکامل داد. اولاً توده‌های مردم نمی‌توانند به طور خود به خودی آگاهی انقلابی و شناخت علمی خود را از این که جامعه چه ساختار و عملکردی دارد و تنها راه متحول کردن ریشه‌ای جامعه کدام است، تکامل بدهند... این شناخت از تجربه و مبارزه‌ی روزمره‌ی آنان حاصل نخواهد شد. به مصر نگاه کنید مردم حقیقتاً شجاعانه به پا خاسته‌اند اما با انواع و اقسام توهّمات در مورد ارتش مصر مواجه‌ایم. برای بردن این شناخت به میان توده‌های مردم نیاز به رهبری است. بر پایه‌ی این شناخت است که توده‌ها می‌توانند برای متحول کردن آگاهانه‌ی دنیا برانگیخته شوند و این بخشی از حقیقتی است که تاریخ به اثبات رسانده است و ما می‌خواهیم در این بحث به آن پردازیم. انقلاب کردن نیازمند علم است. انقلاب نیازمند شور، احساسات، جرأت و انرژی خلاقانه است. اما همه این‌ها به خودی خود نمی‌تواند دنیا را تغییر دهد... بدون یک درک علمی از الزامات انقلاب و رهایی نوع بشر نمی‌توان انقلاب کرد.

**سوال:** و نکته دیگری که می‌خواستید بگویید چه بود؟

لوتا: نکته دوم نیاز به رهبری متمرکز است که توده‌ها را در عبور از موانع و آنچه دشمن در سر راه‌شان قرار می‌دهد، واقعاً توانمند سازد و این فقط شامل توان نظامی دشمن نیست. رهبری متمرکز است که توانایی یافتن راه از دل

تمامی پیچ و خم‌ها و از جمله مانورها و فریبکاری‌های طبقه حاکم در دوران بحران انقلابی را به مردم می‌دهد و آن‌ها را در سرنگون کردن نظم کهن و در مسیر انقلابی کردن جامعه هدایت می‌کند. شما به رویکردی استراتژیک و قابلیت‌های استراتژیک برای سمت و سو دادن به خلاقیت و عزم توده‌ها نیاز دارید. مساله این جا است که وقتی توده‌ها خود را از «زندگی عادی و روزمره» رها می‌کنند و سرشان را بالا می‌گیرند به کدام سو پیش می‌روند؟ مساله‌ی رهبری تعیین کننده است. و توجه داشته باشید که اصلا چیزی به نام «بی‌رهبر بودن» وجود ندارد. در هر حال برنامه یا نیرویی که نماینده منافع طبقه معینی است به رهبری اقدام خواهد کرد. مهم نیست که مردم چقدر خواهان نادیده گرفتن یا دور زدن مساله رهبری باشند. بیایید صادق باشیم، «بی رهبر بودن» در واقع خودش برنامه‌ای است که هدایت می‌شود. برنامه‌ای که به هیچ وجه به یک تحول ریشه‌ای منجر نمی‌شود.<sup>۱</sup>

شما به رهبری متمرکز نیاز دارید. چگونه می‌خواهید یک شورش را هدایت کنید هنگامی که شرایط تغییر می‌کنند و فرصت‌ها پدیدار می‌شوند؟ چگونه می‌خواهید در پی نابودی ناشی از جنگ انقلابی، امر بازسازی جامعه را انجام دهید؟ چگونه می‌خواهید کارکرد یک اقتصاد نوین را هماهنگ کنید؟ چگونه می‌خواهید حمایت از انقلاب جهانی را به انجام برسانید؟ شما نیاز به یک رهبری متمرکز دارید.

پاسخی که لنین به این پرسش‌ها داد این نبود که «کافی است که خودمان جایگزین توده‌ها شویم» خیر! کل قضیه این است که هر چه رهبری بیشتر نقش پیشاهنگ را ایفا کند، فعالیت آگاهانه‌ی توده‌ها بیشتر خواهد بود. توده‌ها تاریخ را می‌سازند اما آن‌ها نمی‌توانند بدون رهبری تاریخ را بر مبنای عالی‌ترین

---

۱- برای تحلیل‌های مربوطه نگاه کنید به :

منافع خود بسازند. انقلاب روسیه به علت برخورداری از رهبری بود که انجام گرفت و کل مسیر تاریخ جهان را تغییر داد.



## فصل ۳

# انقلاب در روسیه طلوع می کند

سوال: کمی از انقلاب بلشویکی و شرایط جامعه روسیه هم بگویید. این جا در بیشتر مدارس بورژوائی حتی فاکت های پایه ای در مورد انقلاب اکتبر را هم درس نمی دهند.

لوتا: این انقلاب، انقلاب بلشویکی نامیده می شد. زیرا حزب کمونیست در واقع با عنوان بلشویک<sup>۱</sup> معروف شده بود. بلشویک در زبان روسی به معنای «اکثریت» است که اشاره به اکثریت نیروهایی داشت که حول لنین و حزب انقلابی ای که او ساخت، متحد شدند. انقلاب روسیه در میان گرداب جنگ جهانی اول اتفاق افتاد. این جنگ در ۱۹۱۴ آغاز شد و تا پایان سال ۱۹۱۸ ادامه یافت. این جنگ میان دو بلوک از قدرت های بزرگ امپریالیستی بود. یک بلوک شامل بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده بود. روسیه تزاری نیز عضو این ائتلاف بود. بلوک دیگر عبارت بود از آلمان و متحدینش. آن ها برای کسب برتری جهانی با هم می جنگیدند. به طور مشخص بر سر کنترل مستعمرات در آفریقا، آسیا و خاورمیانه. جنگ جهانی اول جنگی هولناک، مکانیزه و مدرن بود که در آن سربازان به وسیله گاز سمی، مین، بمب و البته سلاح های اتوماتیک

---

1- Bolshevik

جدید سلاخی شدند. کشتار در مقیاسی بی‌سابقه در تاریخ بشر انجام شد. یعنی در عرض چهار سال ۱۰ میلیون نفر کشته و بیش از ۲۰ میلیون نفر در آن مجروح شدند.<sup>۱</sup>

وقتی که روسیه وارد جنگ شد همه احزاب مهم این کشور و نیز سایر کشورهای اروپایی تحت نام میهن پرستی از جنگ حمایت می‌کردند. همه، مگر حزب بلشویک به رهبری لنین. این حزب یک موضع انترناسیونالیستی اتخاذ کرد و تلاش کرد به توده‌ها بیاموزد که چنین جنگی خلاف منافع توده‌های ستم‌دیده‌ی مردم است و در کشورهای امپریالیستی مردم را به انقلاب و جنگ علیه دولت‌های کشور خودشان فراخواند. در آن دوران اکثریت جامعه‌ی روسیه را دهقانان تشکیل می‌دادند. آنان صاحب قطعات کوچک زمین بودند و بسیاری‌شان به عنوان سهم‌بر روی زمین کار می‌کردند. کشور به شدت عقب مانده بود و مردم گرفتار سنت بودند. تا آن‌جا که حتی بذر پاشی دهقانان نیز بر اساس تقویم مسیحیان انجام می‌شد. زنان نیز گرفتار شرایط هولناک ستمگرانه‌ای بودند. شهرها محل حضور خانه‌های مملو از جمعیت و مردم بیمار و مریض بود. روسیه یک امپراطوری بود و ملت مسلط روس مناطق مختلف آسیای مرکزی را تحت استعمار خود داشت و بر مناطق توسعه یافته‌ای نظیر اوکراین نیز سلطه اعمال می‌کرد. روسیه را «زندان ملل» می‌خواندند. ملیت‌های غیر روس ۴۵ درصد اهالی را تشکیل می‌دادند اما فرهنگ این اقلیت‌ها به شدت سرکوب می‌شد و آموزش زبان‌های اقلیت در مدارس ممنوع بود. رژیم حاکم بر روسیه همچنین یک رژیم استبدادی و سرکوبگر بود و سلطنت تزار بر پلیس مخفی، زندان و تعقیب و مراقبت مردم بنا شده بود.

---

۱- در مورد جنگ جهانی اول و پیشینه‌ی آن نگاه کنید به:

هابسبام، اریک (۱۳۸۵) *عصر/امپراتوری* - ترجمه ناهید فروغان - تهران - نشر اختران  
 Hobsbawm, Eric (2010) *The Age of Empire* - London - Abacus  
 Lotta, Raymond (1984) *America in Decline* - Chicago - Banner Press - p 174-187

جنگ جهانی اول باعث مرگ یک و نیم میلیون از اهالی روسیه و زخمی شدن سه میلیون نفر شد. به علاوه مردم گرفتار قحطی شدند. در روسیه بحران مشروعیت و یک حال و هوای انقلابی به وجود آمد. کارگران سر به شورش و اعتصاب برداشتند. زنان به خیابان آمدند. بسیاری از سربازان از دستورات سر پیچی و از جبهه فرار کردند. تزار سرنگون شد.<sup>۱</sup> اما حکومت جدیدی که بر سر کار آمد در شرایط اساسی توده‌های مردم هیچ تغییری ایجاد نکرد. در عوض مخفیانه با امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی توافق کرد تا روسیه را در جنگ نگه دارد.

## لنین و نقش حیاتی رهبری کمونیستی

سوال: ولی اغلب می‌شنویم که گفته می‌شود بلشویک‌ها مخفیانه توطئه چیدند و در سال ۱۹۱۷ دست به کودتا زدند.

لوتا: مزخرف است. هیچ نیروی سیاسی در جامعه روسیه به اندازه حزب بلشویک تدارک عمل ندیده بود و رهبری نقشه‌مند نداشت. این حزب در کمیته‌های کارخانه، در بین نیروهای مسلح و نیز در شوراهای پایه‌ی توده‌ای داشت و تشکیلات به وجود آورده بود. شوراهای در واقع اجتماع غیر قانونی و ضد حکومتی نمایندگان کارگران بودند که در شهرها و شهرک‌های بزرگ قدرت حاکم را به مصاف می‌گرفتند و برای به دست آوردن قدرت مبارزه می‌کردند. در جامعه‌ای که شاهد بحران و تلاطم بود و مردمش دنبال راه می‌گشتند، برنامه و دورنمای بلشویک‌ها وسیعاً و عمیقاً انعکاس یافت. حزب بلشویک توده‌های مردم را در شناخت مانورهای رنگارنگ رژیم جدید رهبری کرد و خواسته‌ی «زمین، صلح و نان» را مطرح کرد تا نیازهای عمومی را در

---

۱- برای یک گزارش کوتاه از وضعیت اجتماعی در انقلاب بلشویکی نگاه کنید به: Fitzpatrick, Sheila (1987) *The Russian Revolution 1917-1932* - New York - Oxford Univ. Press

آن شرایط هولناک رنج و محرومیت اعلام کند. و فقط حزب بلشویک بود که چنین کاری کرد. سرانجام در ماه اکتبر لنین و بلشویک‌ها توده‌ها را در یک قیام رهبری کردند. این انقلاب اکتبر بود.<sup>۱</sup>

**سوال:** خوب یک بار دیگر، چرا گفته می‌شود که بلشویک‌ها قدرت را فقط برای خودشان می‌خواستند؟

**لوتا:** خوب ببینید، یک قدرت دولتی جدید ایجاد شده بود. بلافاصله این دولت جدید دو فرمان خیره کننده را امضاء کرد. اولین فرمان روسیه را از جنگ بیرون کشید و خواستار پایان دادن به کشتار فجیع شد و خواستار صلح بدون هیچ پیروزی یا ضمیمه‌سازی سرزمین‌های دیگر شد. دومین فرمان دهقانان را قادر ساخت تا زمین‌هایی که متعلق به پادشاهی تزار، طبقه اشراف ملاکین و کلیسا که خود صاحب قطعات بسیار بزرگ زمین بود، را مصادره کند. ولی در آنچه رخ می‌داد مساله مهم‌تری وجود داشت. «شب طولانی تاریکی» آن تاریکی استثمار و ستم شکسته شده بود. برای نخستین بار از

۱- برای دیدن گزارش کسی که در انقلاب اکتبر شرکت داشته نگاه کنید به: رید، جان (بیثا) ده روزی که دنیا را لرزاند - ترجمه رحیم نامور و بهرام دانش - بیجا - انتشار مجدد از آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت

Reed, John (1919) *Ten Days That Shook The World* - New York - Penguin Classics

و نگاه کنید به فیلم سرگئی آیزنشتاین (Sergei M. Eisenstein) درباره انقلاب اکتبر با همین عنوان ده روزی که دنیا را لرزاند ساخته سال ۱۹۲۸  
فیلم سرخ‌ها (Reds) ۱۹۸۱ ساخته وارن بیثی (Warren Beatty) فیلم داستانی از روایت زندگی جان رید است که عظمت تحولات و نوسان‌های انقلاب روسیه را نشان می‌دهد و به صورت دی وی دی قابل دسترس است.  
همچنین نگاه کنید به:

Keep, John L.H (1976) *The Russian Revolution: A Study in Mass Mobilization* - New York - W.W. Norton  
*The History of the Civil War in the U.S.S.R.*, Vol. 1 (New York: International Publishers, 1937)

زمان به وجود آمدن جامعه طبقاتی، جامعه قرار نبود که بر مبنای استثمار سازماندهی شود. و این مساله در تمام جهان طنین انداز بود. در اروپا سربازان، ملوانان و کارگرانی که از ادامه جنگ جان‌شان به لب رسیده بود، اخبار آنچه در جامعه‌ی جدید رخ می‌داد را دنبال می‌کردند. در آلمان در کیل<sup>۱</sup> و هامبورگ ملوانان شورشی نیروی دریایی آلمان، از اجرای فرمان ادامه جنگ سرباز زدند. در سال ۱۹۱۸ قیام‌هایی در بخش‌هایی از اروپای مرکزی رخ داد که به شکل وحشیانه‌ای سرکوب شد. ولی در هیچ جای دیگری به جز روسیه انقلاب به موفقیت نرسید و دوام نیاورد. یکی از دلایل عمده‌ی این عدم موفقیت‌ها، فقدان یک حزب پیشگام واقعی در این جوامع بود. ولی به خاطر تأثیر انقلاب اکتبر سازمان‌های کمونیستی جدیدی در بخش‌های مختلفی از دنیا گسترش یافتند. بلشویک‌ها خط گسترش انقلاب را در پیش گرفتند و به ترویج سازمان‌های مارکسیستی و پیشرو پرداختند. بر چنین مبنایی یک بین‌الملل کمونیستی جدید که فعالیت‌های احزاب و سازمان‌های کمونیست را در سراسر جهان با هم هماهنگ می‌کرد، شکل گرفت. یک پیشرفت بی‌نظیر برای انقلاب. دنیای سرمایه‌داری هرگز به مانند گذشته نمی‌توانست باشد. تاریخ جهان عمیقاً دگرگون شده بود.

**سوال: تصویری که تو جلو گذاشتی در مورد حامیان انقلاب کمونیستی در روسیه صدق می‌کند. ولی آیا انقلاب مخالف نداشت؟**

**لوتا:** چرا داشت. جنگ داخلی از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ انعکاس همین مخالفت‌ها و دخالت‌ها بود. تنها چند ماه پس از قیام اکتبر، نیروهای ارتجاعی در داخل روسیه که قصد احیای نظم سرنگون شده‌ی کهنه را داشتند یک تهاجم ضد انقلابی علیه دولت جدید را آغاز کردند. چهارده قدرت خارجی از جمله ایالات متحده آمریکا، با حمایت از ضد انقلابیون به وسیله‌ی سلاح و مستشاران نظامی در این جنگ مداخله کردند. می‌دانید در اکتبر ۱۹۱۸

یعنی در اولین سالگرد انقلاب، سه چهارم خاک کشور در دست نیروهای ضد انقلابی بود. فکرش را بکنید. دولت پرولتری نوین از نظر بین‌المللی در انزوا و بایکوت به سر می‌برد و با کمبود حاد مواد غذایی و تسلیحات دست به گریبان بود.<sup>۱</sup>

این‌جا است که شما می‌توانید نقش حیاتی رهبری پیشاهنگ را ببینید. حزب مسئولیت هماهنگ کردن فعالیت نظامی را به عهده گرفت. حزب سیاست‌های اقتصادی معینی را برای رفع نیازهای اجتماعی و حفظ انسجام جامعه تدوین کرد. حزب فرایند ایجاد نهادهای اجتماعی نوین را رهبری کرد. مطبوعات انقلابی و سایر ابزار ارتباطی، مارکسیسم و دورنمای سوسیالیستی از اقتصاد و سیاست و ارزش‌های نوین را انتشار دادند. یک گفتمان رهایی‌بخش نوین در جامعه طنین انداز شد و این عاملی بسیار قدرتمند بود که یک جو مثبت به وجود آورد. جامعه نوین با یورش بین‌المللی نیز مواجه بود. بله در این مقطع اقتصاد در آستانه فروپاشی بود و مردم تحت فشار بودند. اما رهبری کمونیستی قدرتمند شده و قصد گسترش دادن، مستحکم کردن و بسیج یک پایه‌ی اجتماعی از کسانی را داشت که سودای رهایی داشتند و برای آن همه کار می‌کردند. مردم توانستند متحد و متشکل شوند و به پا خیزند به علت وجود ارگان‌های نوین قدرت سیاسی پرولتری که عزم و اراده توده‌ها را متجلی می‌کردند.

۱- درباره جنگ داخلی روسیه نگاه کنید به:

کار، ای.اچ (۱۳۷۱) *تاریخ روسیه شوروی، انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷-۱۹۲۳* - جلد دوم

- ترجمه نجف دریابندری - تهران - نشر زنده رود

Carr, E.H. (1985) *The Bolshevik Revolution 1917-1923*, Vol. 2 - New York - W.W. Norton

Lincoln, Bruce W. (1989) *Red Victory: A History of the Russian Civil War* - New York - Simon & Schuster

## گونه‌ی نوینی از قدرت

سوال: منظورت از ارگان‌های قدرت دولتی پرولتری چیست؟

لوتا: سوال خوبی کردی. مساله مرکزی همین است. ببین در جوامع سرمایه‌داری، ارتش و دادگاه و پلیس و زندان و فراتر از همه‌ی این‌ها قوه مجریه همگی در خدمت سرمایه‌داران هستند. وقتی که مردم به پا می‌خیزند توسط این ارگان‌ها سرکوب می‌شوند. مجامع قانون‌گذاری صرفاً مکانی است برای سر و کله زدن سرمایه‌داران رقیب بر سر اختلافات‌شان و یا ابزار ایجاد چتر ایمنی در برابر نارضایتی‌های مردم. خب، این‌ها ارگان‌های قدرت دولت ارتجاعی یا سرمایه‌داری هستند. یعنی دیکتاتوری بورژوازی یا طبقه سرمایه‌دار.

کار انقلاب سوسیالیستی این است که ارگان‌های قدرت انقلابی و نوین که نماینده پرولتاریا باشند را به وجود آورد. این ارگان‌ها باید مرتباً شمار فزاینده‌ای از مردم را هم از ستون فقرات جامعه و هم از بخش‌های طبقه‌ی میانی درگیر کنند و بتوانند ضد انقلاب را سرکوب کنند. برای مثال شما به نیروهای امنیت عمومی نیاز دارید اما چنین نیروهایی باید کاملاً و در اساس متفاوت از نیروهای امنیتی سرمایه‌داری باشند و به اهدافی کاملاً متفاوت خدمت کنند. ارگان‌های نوین قدرت همان چیزی هستند که به آن دیکتاتوری پرولتاریا می‌گوییم. توده‌های روسیه در شرایط وخیم جنگ داخلی درگیر پراتیک‌های نوین شدند. مثلاً کار تعاونی داوطلبانه. برای حفظ سلامتی و بهداشت شهرها که گرفتار آلودگی وحشتناک بودند مردم آستین بالا زدند. مردم آنچه را که ذات بشری پنداشته می‌شد تغییر دادند. به هم پیوستند و روابط نوینی را بر اساس تعاون شکل دادند. دولت نوین پشتیبان و مشوق این حرکت بود.

سوال: وقتی که درباره انقلاب صحبت می‌شود، هیچ وقت از جنگ داخلی چیزی نمی‌شنویم، واقعاً چه اتفاقی در آن زمان رخ داد؟

لوتا: جامعه هزینه عظیمی پرداخت تا ضد انقلاب را شکست دهد. طی جنگ

داخلی یک میلیون نفر در جبهه‌ها کشته شدند و سه میلیون در نتیجه بیماری مردند. نُه دهم مهندسان، پزشکان و معلمان کشور را ترک کردند. بخشی از متعهدترین کارگران کمونیست در جبهه‌ها جان باختند. اندازه و حجم طبقه کارگر به خاطر جنگ، جابه‌جایی، تخریب‌ها و فرار به مناطق روستایی تا حد زیادی کاهش یافت. حالا مفسران بورژوا طوری جلوه می‌دهند که انگار بلشویک‌ها در یک کشور دست نخورده و پاک و پاکیزه اعمال قدرت می‌کردند. به هیچ وجه. شرایط روسیه چیزی از ویرانی کامل کم نداشت و امپریالیست‌ها و مرتجعین، این کشور را آماج خود قرار داده بودند. اولین تحریم نفتی دنیا بر دولت نوین شوروی اعمال شد. ولی این دولت با همه‌ی شکنندگی‌اش دوام پیدا کرد و اتحاد شوروی همچنان به عنوان پایگاهی جهت مبارزه برای ساختن دنیای جدید باقی ماند. و همه این مساله مربوط به رهبری لنین و وجود یک حزب پیشرو است.

## تغییرات بنیادی: زنان

سوال: اما بعضی‌ها می‌گویند که صحبت از تهدیدها و شرایط اضطراری بهانه‌ای به دست بلشویک‌ها داد تا به امیدهای مردم خیانت کند؟

لوتا: بین ما با انقلابی مواجه بودیم که درگیر نبرد مرگ و زندگی بود اما درعین حال قدرت دولتی همه تلاش خود را می‌کرد تا انقلاب اجتماعی به پیش برود. مساله ستم بر زن را در نظر بگیر. انقلاب به سرعت دست به اقدامات مهم زد. کل نظام کلیسایی ازدواج را که مبنای آن اقتدار مرد بر زن و کودکان بود را لغو کرد. طلاق به امری آسان تبدیل شد. این مساله برای این که زنان بتوانند به آزادی اجتماعی بیشتری دست پیدا کنند بسیار مهم بود. اصل دستمزد یکسان در برابر کار یکسان به اجرا درآمد. خدمات رایگان در زایشگاه‌ها برقرار شد. اتحاد شوروی نخستین کشور در اروپای مدرن بود



که سقط جنین را قانونی اعلام کرد.<sup>۱</sup> این در حالی بود که در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری حتی در آن‌جا که حق طلاق وجود داشت، هزار و یک محدودیت مذهبی در مورد سقط جنین اعمال می‌شد. در بسیاری از این کشورها زنان حتی هنوز حق رأی نداشتند و یا تازه این حق پایه‌ای را به دست آورده بودند. این تحولات در مورد زنان در شوروی در شرایطی رخ داده بود که دقیقاً چند سال پیش از آن مقامات آمریکایی زنان پیشگام خواهان حق رأی را شکنجه کرده، به زندان می‌انداختند و یا هنگام اعتصاب غذا به زور به آن‌ها غذا می‌خوراندند.<sup>۲</sup> یکی از مسائل دیگر، آزاد کردن روابط همجنسگرایان در اتحاد شوروی بود.

در اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰ مبارزاتی علیه سنت‌های پدرسالارانه در برخی جمهوری‌های آسیای میانه انجام گرفت. بخش بزرگی از این سنت‌ها مرتبط بود با قانون ستمگرانه‌ی شریعت اسلامی. زنان این قوانین را به چالش گرفتند و دولت سوسیالیستی از زنان و مردان روشن‌بینی که درگیر این مبارزه شدند پشتیبانی کرد و در واقع خود دولت مشوق این مبارزات شد. حکومت برای سازمان‌های محلی زنان منابع مالی تهیه کرد. یک کانون عمده‌ی مبارزه علیه ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده و سنت مهریه بود. کمونیست‌ها از شهرها

۱- برای عمل و سیاست بلشویک‌ها در این مورد برای مثال نگاه کنید به:

Stites, Richard (1978) *The Women's Liberation Movement in Russia: Feminism, Nihilism, and Bolshevism, 1860-1930* – Princeton - NJ: Princeton Univ. Press

Goldman, Wendy Z. (1993) *Women, the State & Revolution: Soviet Family Policy and Social Life, 1917-1936* - New York - Cambridge Univ. Press – P:1-58

۲- فیلم *فرشتگان با آرواره آهنین* (Iron Jawed Angels) ساخته شده در سال ۲۰۰۴ به جنبش حق رأی زنان در ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۱۰ می‌پردازد و داستان بازداشت زنانی را بازگو می‌کند که زمانی که دست به اعتصاب غذا زدند، به آن‌ها به زور غذا خورانده شد.

به این مناطق می‌رفتند تا به کارزار مبارزاتی کمک کنند. در مواردی درگیری‌ها بسیار حاد می‌شد و سازمان‌گران مبارز مورد حمله‌ی نیروهای عقب مانده قرار می‌گرفتند. زنان فعال محلی قدم پیش گذاشتند. در سال ۱۹۲۷ حمله مهمی علیه حجاب [پوشش چهره زنان - برقع. مترجم] به راه افتاد. حجاب یک ابزار ستمگرانه در دنیا بوده و هست که کنترل پدرسالاران بر چهره و بدن و هویت انسانی زنان را معنا می‌دهد.<sup>۱</sup>

در روزنامه‌ها و مدارس شوروی بحث داغی درباره نقش‌های جنسیتی، ازدواج و خانواده در جریان بود. داستان‌های علمی-تخیلی روابط اجتماعی جدیدی را تجسم می‌کردند. و بی‌پرده بگویم وقتی که شما آنچه در اتحاد جماهیر شوروی اتفاق می‌افتاد را با دنیای پدرسالار، پدرسالاری تقویت شده در مابقی دنیا در آن زمان و اکنون مقایسه می‌کنید، واقعاً شبیه داستان‌های علمی-تخیلی است. پیش از آن هرگز یک جامعه‌ای برای غلبه بر انقیاد زنان تنظیم نشده بود... پیش از آن هرگز برابری جنسیتی تا این حد مورد توجه اجتماعی قرار نگرفته بود. مردم باید درباره‌ی این مساله بدانند و از آن بیاموزند. ما باید درباره نقاط قوت آن که مخصوصاً در آن دوره به طرز چشمگیری عمده هستند و همچنین از بعضی از نقاط ضعفی که در درکشان وجود داشت، یاد بگیریم.

---

۱- برای مثال نگاه کنید به:

Kamp, Marianne (2008) *The New Woman in Uzbekistan: Islam, Modernity, and Unveiling under Communism* – Seattle - WA: Univ. of Washington Press

برای مباحث بیشتر درباره جنبش مبارزه با مهریه و سایر سنت‌های مردسالارانه فئودالی در آسیای مرکزی نگاه کنید به:

Edgar, Adrienne Lynn (2003) *Emancipation of the Unveiled: Turkmen Women Under Soviet Rule, 1924–29* - in *The Russian Review* 62 (January 2003)

## تغییرات رادیکال: اقلیت‌های ملی

سوال: شما به مساله اقلیت‌های ملی اشاره کردید. با مساله تبعیض چگونه برخورد می‌شد؟ ما این‌جا در ایالات متحده هستیم و نژادپرستی آشکارا زنده و جاری است. ولی یک سوال در بین فعالین پیشرو و رادیکال مطرح است که آیا سوسیالیسم و کمونیسم واقعاً می‌تواند مساله نژادی و ستم ملی را حل کند؟

لوتا: انقلاب بلشویکی اولین دولت چند ملیتی مبنی بر برابری ملل در جهان را به وجود آورد. دولت جدید سوسیالیستی حق تعیین سرنوشت را به رسمیت شناخت. این حق، حق ملل تحت ستم است که از یک امپراتوری یا یک ملت سلطه‌گر جدا شوند و استقلال‌شان را به دست بیاورند. برای مثال فنلاند که از اتباع امپراتوری روسیه بود یک کشور مستقل شد. در ۱۹۲۴ قانون اساسی شوروی به اتحاد چند ملیتی جمهوری‌ها و مناطق خودمختار شکل رسمی داد. نام «اتحاد شوروی» از همین‌جا آمده بود. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که شامل ۱۲ جمهوری ملی بزرگ و ۲۵ منطقه‌ی خودمختار و بسیاری مناطق و واحدهای کوچک‌تر می‌شد. حکومت مرکزی جدید حق خودمختاری به معنای دولت خودمختار در جمهوری‌ها و مناطق را به رسمیت شناخت. در فرمان سال ۱۹۱۷ به تمام اقلیت‌های ملی، حق تحصیل به زبان مادری در تمام مدارس و دانشگاه‌ها اعطا شد.<sup>۱</sup> در دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ تحولات هیجان‌انگیز باور نکردنی‌ای اتفاق افتاد. بسیاری از اقلیت‌های

---

۱- درباره رویکرد انقلاب بلشویکی و دستاوردهای‌اش در زمینه گسترش آموزش به اقلیت‌های ملی و تضمین برابری زبانی و گسترش آموزش به زبان مادری برای نمونه نگاه کنید به:

ملی هیچ منبع زبانی مکتوبی نداشتند. دولت شوروی بودجه قابل توجهی برای تولید انبوه کتاب، مجله و روزنامه و توزیع فیلم و تشویق به برگزاری جشن‌ها و گردهمایی‌های فلکور این مناطق اختصاص داد. کتاب‌هایی به بیش از ۴۰ زبان غیر روسی چاپ می‌شدند. بیایید همین‌جا توقف کنیم. در آمریکای امروز چه می‌گذرد؟ شما کمپین‌های «فقط انگلیسی» را در مناطق مختلف کشور می‌بینید! آن را با اتحاد شوروی مقایسه کنید. در دهه ۱۹۲۰ روس‌ها تشویق می‌شدند که زبان‌های غیر روسی بیاموزند، و شونینسم عظمت‌طلبانه‌ی روس، چیزی شبیه برتری آمریکایی سفید پوست، به عنوان یک تأثیر مسموم بر جامعه به صورت علنی و قویاً نکوهش می‌شد. سیاست عمومی درباره‌ی ملل، «رهبری محلی» در مناطق ملی جدید بود. ایده این بود که رهبران این مناطق را از میان توده‌های مردم خود این مناطق به میدان بیاورند و از هیچ گونه تلاشی برای آموزش رهبران حزب، دولت، مدرسه و مؤسسات اداری از ملیت‌های سابقاً تحت ستم فروگذار نشد.<sup>۱</sup>

آزار و اذیت یهودیان که در زمان تزارسم شدیداً محدود به اقامت در مناطق خاصی به نام «سرحد»<sup>۲</sup> بودند و به طور منظم در معرض کشتار و قلع و قمع عمومی قرار داشتند، متوقف شد. بعد از پیروزی انقلاب، دولت جدید، یهودستیزی را رسماً غیرقانونی اعلام کرد. یهودیان به حرفه‌هایی وارد شدند که برای زمان طولانی از آن منع شده بودند و پست‌های مهمی را در ادارات دولتی و بخش‌های اجرایی دولت به دست آوردند. گروه‌های تئاتر که نمایش به زبان ییدیش<sup>۳</sup> اجرا می‌کردند، تاسیس شدند. در زمان جنگ داخلی رهبران

۱- برای اطلاعات و فاکت‌های مهم درباره سیاست و عمل شوروی درباره اقلیت‌های ملی در سال‌های ۱۹۱۷ تا پایان جنگ جهانی دوم نگاه کنید به:

Martin, Terry (2001) *Affirmative Action Empire: Nations and Nationalism in the Soviet Union, 1923-1939* – Ithica - Cornell Univ. Press

2- The Pale

۳- ییدیش (Yiddish) زبان مادری و تنها زبان یهودیان ساکن اروپای مرکزی و

بلشویک علیه نفوذ افکار یهودستیزانه در بین دهقانان و دیگر افراد مبارزه می کردند.<sup>۱</sup> روحیه مبارزه با ستم ملی و ترغیب به تنوع قومیتی در سال های آغازین تشکیل کشور شوروی نفوذ پیدا کرد. این یکی از جنبه های تعیین کننده ی جامعه و دولت جدید بود.

در کجای دنیا در آن زمان چنین چیزهایی رخ می داد؟ در یک کلام: هیچ کجا. ولی ما می دانیم یا حداقل مردم باید بدانند که شرایط در آمریکا در همان مقطع چگونه بود. سیاست جدایی سازی نژادی<sup>۲</sup> موسوم به «قوانین جیم کرو»<sup>۳</sup> کاملاً در حال اجرا بود. گروه کوکلاکس کلان ها<sup>۴</sup> در خیابان های واشنگتن دی

اروپای شرقی از قرن ۱۰ میلادی به بعد بود. این زبان نشأت گرفته از زبان آلمانی بود اما با الفبای عبری نوشته می شد. [توضیح از مترجم]

۱- نگاه کنید به:

Mayer, Arno (1988) *Why Did The Heavens Not Darken* - New York – Pantheon- p:55-89

همچنین برای گزارش و روایت تصویری از استقرار منطقه خودمختار یهودی در اتحاد شوروی نگاه کنید به:

Weinberg, Robert (1998) *Stalin's Forgotten Zion: Birobidzhan and the Making of a Soviet Jewish Homeland* – Berkeley - Univ. of California Press  
2- Segregation

۳- قوانین جیم کرو (Jim Crow) قوانینی ایالتی و محلی بودند که بین سال های ۱۸۷۶ و ۱۹۶۵ در ایالات متحده به تصویب رسیدند. بر اساس این قوانین در اماکن عمومی اجتماعی مانند مدارس، تفریح گاه ها، وسائل نقلیه، پارک ها و دستشویی ها، ادارات، ارتش و حتی آبخوری ها سیاهان آمریکا باید از سفید پوستان جدا می بودند. جدایی در عمل شرایطی برای سیاهان آمریکا ایجاد کرد که موقعیت اجتماعی و حقوقی آنان از سفیدهای آمریکایی پایین تر بود و باعث تبعیض شدید علیه سیاهان و به نفع سفید پوستان می شد.

۴- کوکلاکس کلان (ku klux klan) گروه های معتقد به برتری نژادی سفید پوستان در ایالات متحده آمریکا که نفرت از سیاه پوستان، سرخپوستان و مهاجرین از عناصر

سی با افتخار راهپیمایی می کردند و و سلطی اوباشی که دست به کشتار و مثله کردن می زدند، آمریکایی های آفریقایی تبار را در جنوب وحشت زده کرده بود. و در «شمال روش بین» اراذل سفیدپوست دست به آدمکشی دیوانه وار در شهرهای شمالی زده، ۲۳ سیاه پوست را در شیکاگو تنها در یک حمله ی هفت روزه در ۱۹۱۹ کشتند، که تنها یکی از ۲۵ حمله مشابه در آن سال بود. درست همان سالی که «سرخ ها» مشغول جنگ داخلی در روسیه بودند تا در آنچه اتحاد شوروی نام گرفت دنیای نوینی را بسازند.<sup>۱</sup>

هنگامی که پاول روبرسون<sup>۲</sup> بازیگر و خواننده سیاه پوست برجسته و رادیکال آمریکایی که برای اولین بار در اوایل دهه ۱۹۳۰ از شوروی دیدن کرد، عمیقاً تحت تأثیر تلاش های انقلاب برای فائق آمدن بر تعصبات نژادی و ملی قرار گرفت و نحوه برخورد مقامات و مردم عادی او را به شدت تکان داد. برخلاف سیاهان آمریکا، اقلیت های قومی در جماهیر شوروی مثله نمی شدند.<sup>۳</sup> اتحاد

اصلی باورهای شان است. آن ها دارای دسته جات شبه نظامی هستند و با ترور و کتک زدن سیاه پوستان و آتش زدن خانه های شان زمینه وحشت رنگین پوستان را فراهم می کنند.

۱- نگاه کنید به:

McWhirter, Cameron (2012) *Red Summer: The Summer of 1919 and the Awakening of Black America* - New York - St. Martin's Griffin

Whitaker, Robert (2008) *On the Laps of Gods: The Red Summer of 1919 and the Struggle for Justice That Remade a Nation* - New York - Random House

2- Paul Robeson

۳- نگاه کنید به:

Foner, Philip (2004) *Paul Robeson Speaks: The Negro and the Soviet Union* - New York - Citadel

Duberman, Martin (1989) *Paul Robeson* - New York - Knopf

شوروی جدید جایی نبود که فیلم‌های نژاد پرستانه نظیر *تولد یک ملت*<sup>۱</sup> که کوکلاکس کلان‌ها را می‌ستود یا فیلم *بر باد رفته*<sup>۲</sup> که از فرهنگ کشتزارهای بزرگ سفید پوستان تمجید می‌کرد، در آن تولید و تبلیغ شود. فیلم‌هایی که هنوز هم از نمادهای سینمای آمریکا به حساب می‌آیند.. فرهنگ جدید در شوروی، برابری در میان ملیت‌ها را تبلیغ می‌کرد و قهرمانی مردم برای جنگ با ستمگری را می‌ستود.

آمریکا و شوروی دو دنیای متفاوت بودند.

## هنر

سوال: بحث شما عمدتاً بر مساله اقتصاد و تغییرات سیاسی متمرکز بود. ولی در دنیای هنر چه اتفاقاتی رخ داد؟

لوتا: خوب، اول از همه، چیزهایی که من درباره‌شان صحبت کردم، مسلماً سیاسی بودند ولی آن‌ها درعین حال در نحوه‌ی ارتباط مردم با یکدیگر در زندگی اجتماعی حتی طرز تفکر آنان در مورد دنیا و خودشان بروز می‌یافتند. و این در هنر هم انعکاس پیدا می‌کرد. از زمانی که انقلاب قدرت را ۱۹۱۷ به دست گرفت و در سراسر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ شور و نشاط هنری عظیمی در شوروی در جریان بود. بحث‌های زیادی درباره نقش و هدف و خصوصیت هنر انقلابی در خدمت به ساختن جامعه و دنیایی نوین در گرفته بود. شما با نوآوری‌های هنری روبه‌رو بودید که ارزش و جایگاه جهانی داشت.

---

1- Birth of a Nation

2- Gone with the Wind

منظورم این است که هنرمندان راهنما و آوانگارد نظیر رودچنکو<sup>۱</sup> مالویچ<sup>۲</sup> در هنرهای تصویری و فیلم‌سازی نظیر آیزنشتاین و دوژنکو<sup>۳</sup> را داشتید که با الهام از تصویری بنیاداً متفاوت از دنیا، با اشتیاق ساختن دنیایی بنیاداً متفاوت، آثار بسیار هیجان‌انگیزی تولید می‌کردند... و این کار را از طریق تکنیک‌های جدید و بی‌سابقه در سینما مانند مونتاز انجام می‌دادند. داشتم به حرف‌های مدیر نمایشگاه جدیدی که در موزه‌ی هنرهای مدرن برگزار شد و به جنبش هنر انتزاعی در اوایل قرن بیستم مربوط بود گوش می‌کردم. در یک مصاحبه تلویزیونی از او پرسیدند که در کجای دنیا، هنر واقعاً بر جامعه تأثیر گذاشت. او با کنایه گفت: خوب تنها جایی در دنیا که آوانگاردها قدرت دولتی را در دست داشتند، اتحاد شوروی بود. عجیب غریب حرف می‌زد ولی به نکته‌ای واقعی اشاره می‌کرد. هنرمندان در جماهیر شوروی، کاری غیر قابل تصور و راه‌گشایانه انجام دادند که بخشی از تحول متهورانه‌ی جامعه و آگاهی بود. یک معمار سرشناس، سازه‌هایی برای بیان مفهوم انترناسیونالیسم طراحی کرد، سایر معماران و شهرسازان به طراحی دوباره شبکه شهرها و خانه‌ها به منظور ترویج روحیه جمعی و تعاون فکر می‌کردند... این حتی چیزهایی مانند طراحی دوباره مبلمان و وسائل خانه را نیز شامل می‌شد. تمام دیدگاه‌ها و مباحث به اطلاع عموم می‌رسید... مسائل مربوط به اهمیت و نقش هنر یا رابطه بین تجربه کردن‌های هنری و روابط نوین اجتماعی. انواع و اقسام گروه‌ها و

۱- الکساندر میخایلوویچ رودچنکو (Aleksander Mikhailovich Rodchenko) (۱۸۹۱-۱۹۵۶) نقاش، عکاس، مجسمه‌ساز و طراح گرافیک و بنیان‌گذار مکتب ساختارگرایی و طراحی روسی بود.

۲- کازیمیر سرورینوویچ مالویچ (Kazimir Severinovich Malevich) (۱۸۷۹-۱۹۳۵) نقاش و نظریه‌پرداز و پیشرو در هنر انتزاعی هندسی بود.

۳- الکساندر پتروویچ دوژنکو (Alexander Petrovich Dovzhenko) (۱۸۹۴-۱۹۵۶) فیلمنامه‌نویس، کارگردان و تولیدکننده فیلم بود. آیزنشتاین و دوژنکو پیشروان نظریه مونتاز شوروی بودند که یک تکنیک سینمایی از پرش سریع و قدرتمند تصاویر از طریق ویرایش است.



انجمن‌های هنری و کارگران فرهنگی، مجلات، مانیفست‌ها و اعلانیه‌ها وجود داشت. نوآوری‌ها، کنکاش‌های نظری که ارزش و اهمیت جهانی داشت با نیازها یا به عبارتی «کارهای روزمره» توده‌ها ترکیب شد. به‌ویژه در هنرهای تصویری، با پیشرفت‌های عظیمی در تولید پوستر و چاپ سنگی (لیتوگرافی) مواجه می‌شوید که در خدمت جنگ علیه بی‌سوادی دهقانان بود. کارزارهای توده‌ای برای رفع بیسوادی وجود داشت و خیلی زود سطح سواد اهالی شوروی به میزان زیادی بالا رفت. و همچنین کارزارهای بهداشت عمومی وجود داشت. منظوم مسائل ابتدایی نظیر تشویق کردن مردم در مناطق دور افتاده به رعایت بهداشت است. در این مورد هم هنرمندان تصویرگر دعوت شدند تا برای انتقال پیام‌ها راهی پیدا کنند. آن‌ها قطارها را با گرافیک‌های چشمگیر آذین می‌کردند. تئاترهای خیابانی زیادی که تئاتر برای توده مردم است، اجرا می‌شد. هنرمندانی بودند که در جشنواره‌ها و مراسم خیابانی شرکت می‌کردند... این‌ها اشکال پرطرفدار نمایش فرهنگی برای توده‌ها بودند. شاعران و طنزپردازان طرفداران زیادی در میان مردم داشتند.<sup>۱</sup>

نکته من این است که اتحاد شوروی در دهه ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ یک مکان بسیار هیجان‌انگیز و فوق‌العاده برای زندگی بود که در هیچ کجای دنیا نظیرش وجود نداشت.

---

۱- در مورد تجربه‌گرایی در هنر نگاه کنید به:

Tolstoy, Vladimir and Bibikova, Irina and Cooke, Catherine (1990) *Street Art of the Revolution: Festivals and Celebrations in Russia, 1918-1933* - New York - The Vendome Press

Rosenberg, William G. (1990) *Bolshevik Visions: First Phase of the Cultural Revolution in Soviet Russia*. Part 2 - Ann Arbor - Univ. of Michigan Press

Stites, Richard (1989) *Revolutionary Dreams: Utopian Vision and Experimental Life in the Russian Revolution* - New York - Oxford Univ. Press

## ژوزف استالین

سوال: درست است ما هیچ وقت درباره این چیزها کلمه‌ای نمی‌شنویم. نقش استالین در این مسائل چه بود؟ و ممکن است درباره نقش استالین به طور کلی صحبت کنید؟ تصویر عمومی این است که او دیوانه یا مستبد بود.

لوتا: مسائل زیادی برای گفتن هست. من از تعبیر یک تاریخدان به نام آرنو مایر<sup>۱</sup> استفاده می‌کنم که معتقد است ارائه یک چهره اهریمنی از استالین «به یک آیین و رسم معمول تبدیل شده است»<sup>۲</sup>. و بگذارید صریح باشم، کسانی که این «آئین اهریمن‌سازی» را قبول و آن را تکرار می‌کنند، قربانیان «مغزشویی» هستند. ما باید تاریخ را از تحریف‌ها پاک کنیم و به افراد و وقایع به صورت علمی نگاه کنیم. یعنی آن‌ها را در چارچوب واقعی خودش قرار دهیم: آن دوران چه اتفاقی در دنیا و جهان در حال رخ دادن بود؟ آن‌ها چه درکی داشتند و با چه مسائلی مواجه بودند؟ و بر چنین مبنایی، اهداف و خواسته‌های آن‌ها چه بود؟ به عبارت کوتاه‌تر ما باید رفع ابهام کنیم. استالین یک انقلابی راستین بود. آن دست از تغییرات ریشه‌ای اجتماعی که در شوروی در حال رخ دادن بود و من آن‌ها را توصیف کردم، همگی تا حدود زیادی به رهبری استالین گره خورده بود. لنین در ۱۹۲۴ درگذشت و ژوزف استالین<sup>۳</sup> رهبری حزب کمونیست در شوروی را به عهده گرفت. و سوال مطرح شده در میانه‌ی دهه ۱۹۲۰ این بود: آیا می‌توان در اتحاد شوروی سوسیالیسم را ساخت؟ آیا می‌توان در کشوری مانند شوروی که از نظر اقتصادی و فرهنگی عقب مانده است، سوسیالیسم را بنا نهاد؟ مارکس انتظار داشت که انقلاب‌های سوسیالیستی ابتدا در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته رخ بدهد. زیرا در آن‌ها

1- Arno Mayer

2- Mayer, Arno (2001) *The Furies: Violence and Terror in the French and Russian Revolutions* – Princeton - NJ: Princeton Univ. Press- P:607

3- Joseph Stalin

یک طبقه بزرگ کارگران صنعتی و یک اقتصاد مدرن وجود دارد که مبنای جامعه و اقتصاد پیشرفته سوسیالیستی خواهند بود. ولی تاریخ به شیوهی دیگری تکوین یافت.

لنین گفت ما آن چیزهایی را که به لحاظ نظری انتظار داشتیم پایه‌های شکل گرفته برای اقتصاد سوسیالیستی باشند، را نداریم... و داشت و نداشت ما همین‌ها است و با همین‌ها باید سوسیالیسم را بسازیم و شالوده‌های بهتر بریزیم... و ما باید انقلاب جهانی را تشویق کنیم. و شوروی نقش آغازگر را در ایجاد انجمن احزاب کمونیست به عهده گرفت... و این انترناسیونال کمونیستی سوم بود. ولی در عمل چالش‌ها سر بلند کردند و تشدید شدند. در سال ۱۹۲۷ یعنی یک دهه بعد از انقلاب، شوروی هنوز تنها بود. تنها کشور پرولتری دنیا. و هیچ تضمینی نبود که انقلاب در سایر کشورها رخ بدهد، خوب آیا شما در این شرایط می‌توانید خودتان را حفظ کنید و تحولات اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی را پیش ببرید؟ استالین به جلو قدم برداشت. برای این نگرش که اتحاد شوروی می‌تواند و باید در این شرایط در جاده‌ی سوسیالیسم گام بگذارد، مبارزه کرد و جنگید. اگر چنین نمی‌شد، اتحاد شوروی، اولین دولت سوسیالیستی دنیا قادر به بقا نبود و نمی‌توانست به انقلاب در سایر نقاط دنیا کمک کند. هر تصمیم دیگری فداکاری میلیون‌ها نفر را در شوروی به باد می‌داد و به امید توده‌های ستم‌دیده‌ی جهان خیانت می‌کرد. استالین بر سر این جهت‌گیری بود که می‌جنگید... و استالین مبارزه‌ی حاد و پیچیده‌ای برای اجتماعی کردن مالکیت در صنایع و اشتراکی کردن کشاورزی را رهبری کرد.

## برساختن یک اقتصاد سوسیالیستی

سوال: آیا اشاره‌ی شما به بحث «ساختمان سوسیالیسم در یک کشور»

است؟

**لوتا:** بله. آن زمان در اواخر دهه ۱۹۲۰ استالین سوسیالیسم در اتحاد شوروی را به عنوان بخشی از انقلاب جهانی و کمک به پیشرفت آن می‌دید. او و بسیاری دیگر از رهبری عالی‌رتبه حزب، موج نوین انقلاب را به خصوص در آلمان انتظار می‌کشیدند. آن‌ها فکر می‌کردند که شوروی می‌تواند جرقه‌ی این یک موج جدید را بزند، هر چند که شوروی بنا به ضرورت کماکان باید برای مدتی «تنها بماند».

**سوال:** آیا می‌توانید به طور خلاصه شرایط اقتصادی اتحاد شوروی در نیمه دهه ۱۹۲۰ را توصیف کنید؟

**لوتا:** کشاورزی هنوز عقب‌مانده بود و نمی‌توانست به شکل قابل اتکایی خوراک اهالی را تأمین کند. صنعت محدود بود و قادر نبود همه‌ی کارخانه‌جات و تجهیزاتی که برای مدرن‌سازی اقتصاد نیاز بود را تأمین کند. شوروی کشوری بود که در آن روشنفکران بخش بسیار کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌دادند. تنها لایه‌ی نازکی از مردم آموزش فنی سطح بالا و آموزش هنری آزادمنشانه دیده بودند. و خطر حمله امپریالیستی یک تهدید همیشگی و فزاینده بود. این‌ها تضادهای اقتصادی و اجتماعی واقعی بودند که در برابر انسان‌های واقعی قرار داشتند. انسان‌هایی که می‌خواستند دنیا و جامعه را از نو بسازند. دولت شوروی تحت رهبری استالین به سمت ایجاد نوع نوینی از اقتصاد حرکت کرد. برای اولین بار در تاریخ مدرن، تولید اجتماعی به صورت آگاهانه بر طبق برنامه‌ای که برای تأمین نیازهای مردم طراحی شده بود، انجام می‌شد. اهداف فراگیر اجتماعی یعنی خاتمه بخشیدن به ستم و فقر و دگرگون کردن دنیا این برنامه را رقم می‌زد. اجزاء این برنامه به مثابه‌ی یک کل با یکدیگر هماهنگ شده بود. این یک پیشرفت شگفت‌آور بود. دیگر سمت و سوی تولید را ایجاد سود برای سرمایه‌داران تعیین نمی‌کرد. من درباره پایان «شب دراز ظلمانی» قبلاً صحبت کرده‌ام. در آن بخش آزاد شده‌ی دنیا که در محاصره امپریالیست‌های متخاصم و نیروهای واپسگرا قرار داشت، چیزی کاملاً رادیکال در حال رخ دادن بود. به

جای استثمار شدن توسط اقلیت جامعه، به جای قرار داشتن تحت سلطه‌ی اقلیت برخوردار از مالکیت، به جای آن که محصول اجتماعی کار و انرژی مردم در خدمت حفظ تقسیم جامعه به طبقات قرار بگیرد، اقتصادی وجود داشت که به نیازهای جامعه و تحولات انقلابی خدمت می‌کرد.

سوال: ولی تصویر دیگری از برنامه اقتصادی شوروی ارائه شده است. می‌گویند این برنامه‌ای بود که بالایی‌ها به پایینی‌های جامعه تحمیل کردند.

لوتا: اولین برنامه پنج ساله در شوروی در ۱۹۲۸ آغاز شد. شعار این برنامه «ما یک دنیای نوین می‌سازیم» بود. میلیون‌ها کارگر و دهقان با این روحیه برانگیخته شده بودند. در کارخانه‌ها و روستاها مردم این برنامه را به بحث گذاشته بودند. از این صحبت می‌کردند که چه تغییری در زندگی مردم شوروی و مردم دنیا ایجاد می‌کند. در کنفرانس‌های کارخانه، مردم درباره تجدید سازماندهی فرایند تولید صحبت می‌کردند. گروهی داوطلب ساختن راه‌آهن در مناطق بکر و دور از دسترس شدند و برخی داوطلب نوبت‌های طولانی کار. کارگران کارخانه‌های فولاد سرود خوانان بر سر کار می‌رفتند.<sup>۱</sup> هرگز در طول تاریخ چنین بسیج گسترده‌ای از مردم برای دستیابی آگاهانه به اهداف اقتصادی و اجتماعی برنامه‌ریزی شده وجود نداشته است. و بگذارید

۱- در تجربیات اولیه از برنامه‌ریزی و صنعتی‌سازی سوسیالیستی مراجعه کنید به:

Dobb, Maurice (1984) *Soviet Economic Development* – London - Routledge & Kegan Paul - chapters on the first and second five-year plans

Carr, E.H and Davies, R.W. (1974) *A History of Soviet Russia: Volume 4: Foundations of a Planned Economy 1926–1929* - New York - Penguin

و کتابی که نسخه‌هایش در بازار دیگر موجود نیست ولی کاملاً ارزش جستجو و پیدا کردن را دارد:

Strong, Anna Louise (1956) *The Stalin Era* - New York - Mainstream Publishers

دوباره بپرسم: در سایر نقاط دنیا چه اتفاقی در حال رخ دادن بود؟ اقتصاد سرمایه‌داری جهانی با نرخ بی‌کاری بین ۲۰ تا ۵۰ درصد در رکود بزرگ اوایل دهه ۱۹۳۰ به سر می‌برد. مردم در شهرهای بزرگ مثل نیویورک و برلین گرسنگی می‌کشیدند و اگر شما فیلم *خوشه‌های خشم*<sup>۱</sup> را ببینید، تصویری از کشاورزان خرده پا در ایالات متحده، در ثروتمندترین کشور دنیا دستتان می‌آید.

به اتحاد شوروی برگردیم که تحول در کشاورزی را از سر می‌گذراند. کشاورزی شوروی در حال اشتراکی شدن بود.

## مبارزه در مناطق روستایی

سوال: کسانی که به اشتراکی‌سازی (کلکتیویزاسیون) کشاورزی در شوروی اشاره می‌کنند آن را به عنوان امری منفی تصویر می‌کنند.

لوتا: خوب کاملاً اشتباه می‌کنند. چنین تحولی پاسخگوی نیازها و تضادهای واقعی جامعه و نیز اوضاع جهانی آن دوره بود. لازم است دوباره به اوضاع کشور در جریان جنگ داخلی، که قبلاً در موردش حرف زدیم، باز گردیم. جنگ داخلی باعث ویرانی‌های وحشتناک و جابه‌جایی در اقتصاد و جامعه شده بود. اوضاع واقعاً سخت بود. مردم در شهرها گرسنه بودند و چرخ صنعت به سختی می‌چرخید. دهقانان انگیزه‌های برای تولید و کشت و کار نداشتند چون در طول جنگ دولت مجبور شده بود بخش زیادی از محصولات کشاورزی را به تغذیه شهرها و سربازان اختصاص بدهد. ضرورت بازسازی اقتصاد و افزایش تولید اقتصادی وجود داشت و سیستم حمل نقل و مخابرات باید از نو ساخته می‌شد. رهبری انقلابی تصمیمات معینی گرفت که به «نپ»<sup>۲</sup> معروف شد. این

---

1- The Grapes of Wrath

2- New Economic Policy or NEP

(تصمیمات) شامل اجازه فعالیت مجدد بعضی بازارهای خصوصی و اشکالی از مالکیت و فعالیت سرمایه‌دارانه بود در حالی که دولت سوسیالیستی کنترل بر صنایع بزرگ و بانکداری را همچنان در دست داشت. به سرمایه‌گذاران خارجی نیز اجازه ورود و سرمایه‌گذاری داده شده بود. این تصمیمات توسط لنین و رهبری انقلابی به عنوان یک درمان موقت به منظور احیاء مجدد اقتصاد دیده می‌شد. ولی نپ در گذر زمان باعث بروز مشکلات جدید شد. در شهرهای شوروی کمبود خوراک وجود داشت به ویژه آن که جمعیت شهری در حال رشد بود. بعد از کسب قدرت در سال ۱۹۱۷ زمین‌ها در بین دهقانان دوباره تقسیم شده بود. اما طی سال‌های ۱۹۲۰ بخشی از دهقانان ثروتمند در اقتصاد روستا دست بالا را پیدا کردند. این را هم بگویم که اقتصاد کشاورزی کماکان اقتصادی خصوصی در دست زمینداران خرد بود. دهقانان مرفه که کولاک‌ها<sup>۱</sup> نامیده می‌شدند زمین‌های وسیعی داشتند و توانسته بودند مالکیت بزرگ‌تر خود نسبت به بقیه را تحکیم کنند. و نپ باعث قدرت گرفتن کسانی شده بود که بر آسیاب کردن و فروش گندم و جو و سرمایه‌ی پولی در مناطق روستایی حاکم بودند. اصطلاحی که برای این قشر استفاده می‌شد «مردان نپ» بود. قطببندی اجتماعی بین کولاک‌ها و دهقانان فقیر در حال شدت گرفتن بود.<sup>۲</sup>

استالین و بقیه افراد رهبری احساس کردند که باید سریعاً در روستاها دست به ایجاد واحدهای بزرگ کشاورزی بزنند. این کار می‌توانست بارآوری تولید را بالا ببرد و کولاک‌ها را نیز محدود کند. به علاوه چنین اقدامی جریان «پرولتریزه کردن» دهقانان را نیز شدت می‌بخشید، تعداد بیشتری را روانه شهرها و مناطق صنعتی می‌کرد و از تنش بین جامعه نوین با دهقانان که کماکان وابسته به مالکیت خصوصی بودند می‌کاست. اشتراکی‌سازی یک جنبش عظیم اجتماعی بود که فقیرترین بخش کشاورزان را به مثابه پایگاه

1- Kulaks

2- Dobb, Soviet Economic Development, Ch. 9.

خود به حرکت در آورد، فعال کرد و برای درگیر کردن شمار بیشتری از افراد تا آن جا که امکان داشت تلاش کرد. کارگران متعهد و افراد داوطلب که از نواحی شهری برخاسته بودند به مناطق روستایی رفتند تا واحدهای اشتراکی را تشکیل دهند. هنرمندان، نویسندگان و سینماگران به خطوط اول جبهه رفتند تا داستان آنچه را که در حال وقوع بود بازگو کنند. کتابخانه‌های سیار در اختیار تیم‌های فعال در مزارع قرار گرفت. مزارع در بعضی از مناطق هر کدام محفل تأثر خود را داشتند. دین، خرافه و سنت‌های خرفت‌کننده به چالش گرفته شد. مردم چشم باز کردند و خود را با آنچه در کل جامعه در حال وقوع بود تطبیق دادند. آنان برنامه‌ها و تحولات سراسری را به بحث گذاشتند. زنانی که زندگی‌شان با سنت‌های ستمگرانه و قیود پدرسالارانه رقم می‌خورد تراکتور راندند و به رهبران کلکتیوها تبدیل شدند.<sup>۱</sup>

**سوال: اما در برابر اشتراکی‌سازی مقاومت زیادی هم صورت گرفت؟**

**لوتا:** بله. این مساله از یک طرف مربوط می‌شد به مبارزه طبقاتی در روستا. در آن جا کولاک‌ها و سایر نیروهایی که به طور سنتی از امتیازاتی برخوردار بودند در برابر تحولات و نیروهای اجتماعی پشت این تحولات دست به مقاومت زدند و متشکل شدند. این جنبه عمده مقاومت بود. از طرف دیگر، بعضی مقاومت‌ها هم رخ داد که به اشتباهات انجام شده ربط داشت. در دهه ۱۹۵۰ مائو مقالاتی منتشر کرد که در آن‌ها در عین حال که خصلت عظیم و بی‌سابقه اشتراکی‌سازی در شوروی را به رسمیت می‌شناخت، انتقاداتی جدی نیز از نحوه‌ی رفتار استالین در زمینه اشتراکی‌سازی انجام داد. این اشتباهات پیش

---

۱- برای اطلاعات و آمارهای بیشتر نگاه کنید به:

Hindus, Maurice (1988) *Red Bread: Collectivization in a Russian Village* – Bloomington - Indiana Univ. Press

Viola, Lynne (1989) *The Best Sons of the Fatherland: Workers in the Vanguard of Soviet Collectivization* - New York - Oxford Univ. Press



از آن رخ داد که دهقانان تجربه‌ی تعاون با یکدیگر و کار جمعی در مزارع و استفاده جمعی از ابزار را به دست آورده باشند. یعنی برای ایجاد شناخت و حال و هوایی که دهقانان بتوانند آگاهانه‌تر به مالکیت کلکتیو اجتماعی دست یابند به اندازه کافی کار سیاسی و ایدئولوژیک انجام نشده بود. به علاوه دولت بیش از حد از مناطق روستایی غله گرفت و این باعث اعمال فشار غیر ضروری بر دهقانان و دامن زدن به ناراضی‌آنان شد.<sup>۱</sup>

## تغییر شرایط و تغییر شیوه‌ی تفکر

سوال: اجازه بده. منظورت از کار ایدئولوژیک چیست؟

لوتا: منظورم این است که فقط نباید به کاری که مردم دارند انجام می‌دهند پرداخت و آن را تغییر داد بلکه باید مردم را قانع کرد که به شیوه‌های جدید بیاندیشند. باید قوه‌ی ابتکار مردم را برانگیخت تا بر این اساس دنیا را متحول کنند. زندگی کشاورزان خُرد باعث می‌شود که آنان در برابر یکدیگر قرار گیرند و این وضعیت طرز تفکرشان را شکل دهد. زندگی‌شان چگونه است؟ هر شخص قطعه زمین خود را دارد و بقا یا عدم بقایش بستگی به تلاش‌های شخصی دارد. این مساله او را در برابر سایرینی که رقیبش هستند قرار می‌دهد. گرایش استالین این بود که اگر شما بتوانید کشاورزی را مکانیزه و اشتراکی کنید، طرز

۱- نگاه کنید به:

مائو تسه‌دون (بی‌تا) *دو مقاله از مائو در نقد اقتصاد اتحاد شوروی* - ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م) - بیجا - ناشر حزب کمونیست ایران (م ل م)

Mao Zedong (1977) *A Critique of Soviet Economics* - New York - Monthly Review Press

مائو تسه‌دون (۱۳۵۷) *درباره ده مناسبات بزرگ*، در *منتخب آثار مائو تسه‌دون* - بینا

- بیجا - انتشارات سازمان انقلابی - ص ۱۷۱-۱۸۶

Mao Zedong (1977) *On the Ten Major Relationships* (April 25, 1956) in *Selected Works of Mao Tsetung*, Vol. 5 - Peking - Foreign Languages Press

-p:284-307

تفکر مردم طبعاً عوض خواهد شد. اما کل این فرایند بسیار پیچیده‌تر از این حرف‌ها است و شما باید نه فقط برای متحول کردن آنچه مردم می‌اندیشند فعالیت کنید بلکه باید حتی قبل از انقلاب و طی مراحل مختلف انقلاب برای چگونه اندیشیدن مردم نیز کار کرده باشید. همان‌طور که گفتم این همان نکته‌ای است که مائو بر رویش انگشت گذاشت و باب آواکیان هم بر آن متکی شده و آن را در سنتز نوین به سطحی نوین ارتقا داده است.

خب دوباره به استالین برگردیم. او تلاش می‌کرد مشکلات واقعی جامعه را حل کند و در شرایطی که اتحاد شوروی گرفتار محاصره بین‌المللی بود، می‌خواست چگونگی پیشروی و چگونگی پشت سر گذاشتن کشاورزی خصوصی را تبیین کند. اما برخورد وی تا حدی مکانیکی بود. همان‌طور که قبلاً گفتم استالین فکر می‌کرد ایجاد سطوح عالی‌تر مالکیت و مزارع بزرگ‌تر که در آن‌ها فناوری پیشرفته‌تری به کار گرفته می‌شود، مساله اصلی و قلب مساله است. او اهمیت کافی به بُعد ایدئولوژیک نمی‌داد و نمی‌فهمید که ارزش‌ها و طرز تفکر مردم و رابطه‌ای که در جریان تولید و جامعه با یکدیگر دارند باید تغییر کند و رهبری باید به این جور مسائل بپردازد.<sup>۱</sup>

همین مشکل در برخورد به برنامه‌ریزی صنعتی هم وجود داشت. این دیدگاه مکانیکی وجود داشت که با تقویت صنایع سنگین سوسیالیستی، می‌توان شالوده مادی سوسیالیسم را تضمین کرد. اما مائو چندین سال بعد از این تجربه چنین گفت «مالکیت دولتی بر کارخانه‌ها و تعمیرگاه‌ها چه فایده‌ای

۱- در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ در شوروی قحطی آمد. در این رابطه تاریخ‌نگاران و رسانه‌های بورژوازی و امپریالیستی استالین را متهم کرده‌اند که عمداً و برای تنبیه اوکراینی‌ها باعث این قحطی شده است. ریموند لوتا در کار تحقیقی‌اش توضیح می‌دهد که چرا این ادعا خلاف واقعیت است و هیچ پایه واقعی ندارد. در مورد مقاله لوتا نگاه کنید به:

دارد اگر ارزش‌های تعاونی شکل نگرفته باشد؟» تحول اقتصادی سوسیالیستی باید در جهت پر کردن شکاف‌های موجود میان صنعت و کشاورزی، کار فکری و کار بدنی (کاریدی)، کارگران و دهقانان باشد. استالین تا حدی به مساله حل تضادها توجه داشت اما این را وظیفه فرعی نسبت به پی‌ریزی شالوده‌ی صنعت و کشاورزی مدرن می‌دید.<sup>۱</sup>

## لحظه سرنوشت ساز: انقلاب در آلمان شکست می‌خورد و نازی‌ها به قدرت می‌رسند

سوال: تا جایی که من متوجه شدم، در سراسر روسیه در میانه دهه ۱۹۳۰ یک تمایل آشکار به سوی سیاست‌های محافظه کارانه‌تر، البته اگر بخواهیم از این واژه استفاده کنیم، وجود داشت. آیا این درست است؟ و اگر آری، چرا؟

لوتا: رهبری شوروی و توده‌های مردم شرایطی که در آن انقلاب کردند، از آن دفاع کردند و آن را به پیش بردند را انتخاب نکردند. در میانه دهه ۱۹۳۰ انقلاب زیر ضرب حملات سنگینی بود و با شرایط نامساعد و خطرناک جهانی مواجه بود. ژاپن در ۱۹۳۱ به ایالت منچوری در مرزهای شرقی شوروی حمله

۱- درباره رویکرد شوروی به ساختمان سوسیالیسم و این که چگونه مائو در جوانب برجسته‌ای از آن گسست کرد به مقدمه‌ای که ریچارد لوتا بر چاپ انگلیسی کتاب زیر نوشته است رجوع کنید. این مقدمه در ترجمه و چاپ فارسی این کتاب هم آمده است. نگاه کنید به:

گروه نویسندگان شانگهای (۱۳۸۶) *اقتصاد مائوئیستی و مسیر انقلابی به سوی کمونیسم* - ترجمه منیر امیری - کلن آلمان - انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

Lotta, Raymond ed (1994) Introduction: "Maoist Economics and the Future of Socialism," in *Maoist Economics and the Revolutionary Road to Communism: The Shanghai Textbook on Political Economy* - Chicago - Banner Press

کرد. در ۱۹۳۳ حزب نازی به رهبری هیتلر قدرت خود را در آلمان تحکیم کرد. همان طور که گفتم رهبری شوروی انتظار داشت که انقلابی در آلمان رخ دهد، ولی رژیم نازی حزب کمونیست آلمان را در هم شکست و برنامه نظامی‌سازی (میلیتاریزه کردن) آلمان را آغاز کرد. در همین زمان نیروهای طرفدار فاشیست‌ها در مجارستان، بلغارستان، رومانی و کشورهای بالتیک از جمله لهستان قدرتمند شدند. در اسپانیا وقتی که ژنرال فرانکو با حمایت فعال هیتلر و موسولینی، خیزش علیه جمهوری اسپانیا را رهبری می‌کرد، قدرت‌های غربی بی تفاوت ایستادند. ژاپن و آلمان معاهده ضد شوروی امضا کردند. خطر روز افزون جنگ بین امپریالیست‌ها و احتمال حمله گسترده امپریالیست‌ها به اتحاد شوروی عمیقاً سیاست اقتصادی و اجتماعی اتحاد شوروی را شکل می‌داد.

### پرسش: خوب این‌ها به چه معنایی بودند؟

**لوتا:** شبج جنگ در حال پدیدار شدن بود. و در کنار همه چالش‌های اتحاد شوروی، هیچ تجربه تاریخی از مواجهه با شرایطی در این بُعد وجود نداشت... احتمال حمله تمام عیار آلمان امپریالیستی علیه شوروی وجود داشت. استالین و کادر رهبری شوروی با این مساله به صورت معینی برخورد کردند. ارزیابی این بود که یک جهش بزرگ در مالکیت دولتی سوسیالیستی و پیشرفت نیروهای مولده وجود داشت. و وقت آن بود که تمام نیروهای خود را وقف آماده‌سازی برای وقوع جنگ کنند. یک فشار برای نظم و انضباط و تولید بیشتر در حد ظرفیت تولید جنگی وجود داشت. تأکید زیادی بر اقدامات اداری، تشویق مادی مردم از طریق دادن پول بیشتر در قبال کار سخت‌تر و تکنیک‌های مدیریتی و تکنولوژیکی بود.

به تجربیات پیشروی فرهنگی و اجتماعی دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ مهار زده شد. این تجارب به نظر بیگانه با وظایف عاجل تولیدی و سیاسی می‌آمدند و چنین تفسیر شد که صفوف گسترده کارگران و قشر تازه تحصیل کرده‌ی فنی

که به دور رژیم حلقه زده بودند را از خود بیگانه می کرد. در برابر خطر روزافزون جنگ، متحد بودن یک امتیاز محسوب می شد... و این متحد شدن حول نوعی میهن پرستی ملی شکل گرفت.

اتحاد شوروی می کوشید تا یک جبهه متحد بین المللی علیه نیروهای فاشیست امپریالیست به وجود بیاورد. این تلاش، مبارزات انقلابی در نقاط مختلف دنیا را تابع و حتی قربانی هدف دفاع از اتحاد شوروی کرد. رهبری شوروی دفاع از اتحاد شوروی را مساوی با منافع انقلاب جهانی می دید. این وضعیت و سیاست غامض و گیج کننده بود زیرا در تضاد با خصلت عمده ای انقلاب قرار گرفت و در مقابل اهداف آن بود. انقلاب نیاز داشت در مقابل تهاجم و جنگی که می توانست کل موجودیت آن را نابود کند، آماده شود. این مساله ای واقعی و سرنوشت ساز بود. ولی رویکرد استالین به طور جدی اشتباه بود.

## اشتباه ها و عقب گردها

سوال: می توانید کمی این مساله را بیشتر روشن کنید که آن ها چگونه این چرخش را توجیه کردند؟

لوتا: خوب من درباره گرایش استالین برای دیدن و تفسیر کردن اوضاع به صورت مکانیکی و ایستا صحبت کردم. رویکردی که تضادهای درون جوامع، فرایندها و افراد و در واقع درون هر چیزی را نمی بیند. مسائلی که شاید در سطح ظاهر، عیان نباشند ولی در واقع قوه محرکه ی تغییر در درون آن چیز هستند. مثلاً یک تخم مرغ، شما فقط با نگاه کردن به پوسته ی آن نمی توانید ظرفیت تبدیل شدنش به یک مرغ را ببینید. یعنی رشد کردن و رشد کردن و نهایتاً پوسته را برای تبدیل شدن به یک جوجه شکستن و به یک چیز کاملاً متفاوت تبدیل شدن. این طرز تفکر مکانیکی و ایستا، آرام آرام به درون

فهم استالین از سوسیالیسم خزید و آن را تغییر داد... درکی که معتقد بود از دولت سوسیالیستی در برابر حملاتی که فرارسیدن آن را می‌شد دید، باید به هر قیمتی دفاع شود. چه بسیار چیزهایی تحت عنوان دفاع از سوسیالیسم، مشروعیت پیدا کردند که در واقع خصلت سوسیالیستی دولت را نابود می‌کردند. برای مثال استالین شروع به سازش کردن با بخش‌هایی از جامعه روسیه کرد که یا شدیداً مذهبی و سنتی بودند یا تمایلات عمیق میهن‌پرستانه داشتند و یا هر دو خصلت را داشتند. بله، از عمر جامعه جدید ۱۵ سال می‌گذرد ولی آنچه ما آموخته‌ایم این است که بخش‌های بزرگی از جامعه یک شبه از تفکرات قدیمی خود دست نمی‌کشند. پس این به معنای به حرکت درآوردن مبارزات ایدئولوژیک، اجرای برنامه‌های آموزشی و تبلیغ یک جهان‌بینی علمی در جامعه در کنار حفظ حقوق اجرای مناسک مذهبی است. ولی استالین مسائل را اینگونه تفسیر کرد که شما باید با کلیسای ارتدوکس روسی سازش کنید تا بتوانید در جبهه جنگ اتحاد قوی‌تری داشته باشید. مثال دیگر این بود که دولت از یکسری دستاوردها درباره حقوق زنان و همجنس‌گرایان عقب‌نشینی کرد. بعضی از پیشرفت‌های عظیم و بسیار پیشرو و منحصر به فرد در دنیای آن زمان، مانند حق سقط جنین، که من قبلاً درباره آن صحبت کردم، باز پس گرفته شدند. و خانواده سنتی ستوده شد و روابط سنتی دوباره تقویت شدند. این هم یک خطای بسیار جدی و هم یک نارسایی جدی در درک اهمیت روابط جنسیتی در دگرگون کردن کل جامعه بود. و چنین مسائلی کمابیش از این درک ناشی شده بودند که خصلت سوسیالیستی جامعه تضمین شده بود و تنها کاری که باید انجام می‌شد، دفاع کردن از آن بود.

من به هیچ وجه نمی‌خواهم تهدیدی که اتحاد شوروی با آن مواجه بود را کوچک جلوه بدهم. استالین و افراد اطراف او اولین کسانی بودند که یک دولت سوسیالیستی را رهبری می‌کردند. آن‌ها مسئولیت عظیم دفاع از آن را به عهده داشتند و بزرگ‌ترین ارتش دنیا پشت دروازه‌ها ایستاده و رهبر این

ارتش به صراحت اعلام کرده بود که هدفش نابودی کشور سوسیالیستی است. و بگذارید که این را هم یادآوری کنیم که نازی‌ها تقریباً این تهدیدشان را عملی هم کردند و ۲۶ میلیون نفر از مردم شوروی، بله ۲۶ میلیون نفر را برای عملی کردن این تهدیدشان کشتند. من این نکات را بر نمی‌شمارم که این خطاها را مشروعیت ببخشم. این‌ها را می‌گویم تا بدانیم که استالین و رهبران شوروی واقعاً با چه مسائلی مواجه بودند و چه نوع فشاری بر روی آن‌ها بود و ما در آینده چگونه در شرایط مشابه، بهتر عمل کنیم. بدون وارد شدن به همه این مسائل، باید بگویم این اهمیت کار باب آواکیان برای درک کل این تجربه، رویکرد وی و فرایندی که به ایجاد سنتز نوین کمونیسم منجر شد، را نشان می‌دهد.

**سوال:** درباره گولاگ‌ها و اعدام‌ها چطور؟ وقتی شما اسم استالین را می‌آورید، این اولین چیزی است که مردم درباره آن شروع به صحبت می‌کنند.

**لوتا:** وضعیت بین‌المللی که من تشریح کردم، جایی که حتی حیات اتحاد شوروی به مویی بند بود، همچنین وضعیت تصفیه‌ها و سرکوب‌های اواخر دهه ۱۹۳۰ را هم تعیین می‌کرد. نگاه کنید هنگامی که ما در مورد اشتباهات فاحش به معنای واقعی کلمه، صحبت می‌کنیم، منظورمان بخشی از چیزهایی است که در طول دوره ۱۹۳۶-۱۹۳۸ رخ داد: بسیاری از مردم بی‌گناه سرکوب شدند، مقامات اقتصادی، افسران نظامی، اعضای حزب که سال‌های قبل ابراز مخالفتی کرده بودند یا دیگر افرادی که به عنوان منابع بالقوه‌ی مخالفت دیده می‌شدند، نظیر روشنفکران مورد سرکوب قرار گرفتند. حقوق اولیه مردم نقض شد و مردم بر اساس این نقض حقوق اعدام شدند. همان‌طور که گفتم این

---

۱- گولاگ (Gulag) در روسی خلاصه شده کلمه «اردوگاه‌های کار اصلاحی و قرارگاه‌های کار» است که یک نظام کمپ‌های کار اجباری و زندان بود.

خطاها فاحش بودند.<sup>۱</sup>

در حال حاضر دو شیوه متضاد برای درک آنچه رخ داد، وجود دارد و فقط یکی از این شیوه‌ها شما را به حقیقت می‌رساند: شما می‌توانید اعلام کنید که استالین یک هیولا بود، یک حاکم مستبد پارانوئید که می‌خواست «قدرت مطلق» را به دست بیاورد... و بحث را خاتمه بدهید. این خط حمله‌ی تاریخ پژوهان ضد کمونیست و مبلغین جنگ سرد است. یا این که شما می‌توانید یک رویکرد علمی برای فهم این لحظه از تاریخ انقلاب کمونیستی به کار بگیرید تا بفهمید که چه اتفاقی رخ داد و چرا. آن وقت شما نگاه می‌کنید به وضعیتی که استالین و رهبری شوروی در آن زمان واقعاً از نظر حملات گسترده با آن مواجه بودند، نگاه می‌کنید به این واقعیت که بعضی گروه‌های ضد انقلاب و

۱- بر مبنای تجربه کشورهای سوسیالیستی پیشین و آنچه باب آواکیان در مورد اهمیت قانون و حمایت از حقوق اشخاص جمع‌بندی کرده است، *قانون اساسی جمهوری نوین سوسیالیستی در آمریکای شمالی (پیش‌نویس پیشنهادی)* مجازات اعدام را ملغی می‌کند و شرایط بسیار سختی برای استفاده موقتی از آن در زمان جنگ و تهاجم و قیام و دیگر شرایط بسیار فوق‌العاده وضع می‌کند. از این گذشته مردم نباید به خاطر ابراز مخالفت با سیاست‌های دولت یا مخالفت‌شان با شکل سوسیالیستی دولت به زندان بیافتند. جرم‌های عملی نیز باید اثبات شوند. برای اطلاعات بیشتر درباره نظام قانونی در این قانون اساسی و خلاصه‌بندی باب آواکیان درباره کمبودهای کشورهای سوسیالیستی سابق مراجعه کنید به:

***Constitution for the New Socialist Republic in North America (Draft Proposal)*** – Chicago - RCP Publications – 2010

برای اطلاعات بیشتر درباره این که در زمان تصفیه‌ها در شوروی چه می‌گذشت نگاه کنید به:

***An Historic Contradiction: Fundamentally Changing The World Without "Turning Out the Lights"***, Letter 9: "When the Lights Went Out... Real-

ly Went Out: Further Findings and Reflections on the 1930s - in [www.revcom.us](http://www.revcom.us)



برخی عناصر در حزب و ارتش بودند که در چنین شرایطی با این یا آن نیروی امپریالیستی همکاری می‌کردند. سپس چهارچوب‌های را که این رهبران برای درک و تحلیل کلیت این اوضاع به کار می‌بردند را بررسی می‌کنید و بعد ارزیابی می‌کنید که در مقابل چنین وضعیتی چه سیاستی را اتخاذ کردند. و اگر خطاهایی وجود داشت همان‌طور که گفتم بعضی از آن‌ها خطاهای فاحشی بودند، شما می‌کوشید بفهمید که چه چیزی در درک و رویکرد آن‌ها نسبت به این مشکلات موجود بود که به ارتکاب چنین خطاهایی راه گشود.

## مساله جهت‌گیری

می‌خواهم به مسائلی بپردازم که به این خطاها منجر شد. ولی قبل از آن می‌خواهم موضوعی را به این بحث وارد کنم و آن مساله جهت‌گیری بنیادی است. اگر همه افراط‌گرایی‌هایی که در اتحاد شوروی رخ داد را به رسمیت بشناسیم حتی قابل مقایسه با یک رخداد در تاریخ ایالات متحده نیست و حکم شمع در مقابل آتش افروزی ایالات متحده را دارد. به عنوان نمونه تصمیم توماس جفرسون<sup>۱</sup> برای خرید ایالت لوئیزیانا که نقش اصلی در گسترش و تداوم برده‌داری در ایالات متحده بازی کرد. صد هزار برده که یک سوم آن‌ها کودک بودند، تا پیش از جنگ داخلی در بازارهای نیواورلئان فروخته شدند.<sup>۲</sup> برده‌ها از طلوع تا غروب خورشید پنبه چینی می‌کردند، مرداب‌های آلوده و بیماری‌زا را خشک می‌کردند و از آن‌ها مانند حیوانات باربر کار کشیده می‌شد. دوستان برده‌دار جفرسون در مقیاس وسیع و مستمر به تجاوز، تنبیهات وحشیانه و حتی فروختن کودکان در جایی دور از پدر و مادرشان اقدام می‌کردند. برده‌داران کرانه‌های شرقی، شامل خود جفرسون با گسترش مناطق برده‌دار سود کلانی به

---

1- Thomas Jefferson

2- Johnson, Walter (2001) *Soul by Soul: Life inside the Antebellum Slave Market* – Cambridge MA - Harvard Univ. Press

جیب زدند. و در سرزمین‌های تازه به دست آمده، نسل‌کشی علیه سرخپوستان به طرز وحشتناکی از نو آغاز شد. توماس جفرسون آگاهانه و نظام‌مند برای بسط و تحکیم نظام مالکیت خصوصی بر برده‌ها فعالیت کرد. او در جستجوی آفریدن امپراتوری و دست یافتن به سود، جهنمی بر روی زمین بر پا کرد که شش دهه به طول انجامید.<sup>۱</sup> یا این که نگاه کنید به کشتارهای وسیعی که توسط آمریکا در دهه‌های گذشته انجام شد. زمانی که هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که خطری متوجه آمریکا بود. ما درباره کشته شدن میلیون‌ها نفر در گره و حتی چندین میلیون نفر کشته بیشتر در هندوچین و صدها هزار نفر کشته و میلیون‌ها نفر بی‌خانه‌مان در عراق صحبت می‌کنیم که همه در نتیجه مستقیم دخالت نظامی آمریکا رخ داد. و این ارقام حتی اشاره‌ای به بی‌شمار جنگ‌های نیابتی که در آمریکای لاتین و آفریقا توسط آمریکا حمایت می‌شود، نمی‌کند و برای چه؟ برای بقای یک سیستم جهانی استثمار و فلاکت.

در سوی دیگر استالین خطاهایی انجام داد. خطاهای بسیار فاحش در شرایطی که اتحاد شوروی در موقعیت بحرانی و در مواجهه با تهدیدهای دائم بود. ولی او این خطاها را برای دفاع از انقلاب بسیار مهمی که هدفش رهایی دنیا از شر برده‌داری در اشکال مدرنش بود، انجام داد.<sup>۲</sup> مردم برای قضاوت در باره

---

۱- درباره جفرسون و برده‌داری نگاه کنید به:

Wiencek, Henry (2013) *Master of the Mountain: Thomas Jefferson and His Slaves* - New York - Farrar Straus and Giroux

Avakian, Bob (2013) *A Question Sharply Posed: Nat Turner or Thomas Jefferson* - in *Revolution* - April 14, 2013

۲- نظریه دروغین ضد کمونیستی درباره «توتالیتراریسم» استالین را با هیتلر و ایدئولوژی فاشیستی را با ایدئولوژی کمونیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را با رژیم‌های فاشیستی یکی می‌داند. این نظریه بر مبنای تحریف مضحکی از تجربه واقعی تاریخی، اهداف واقعی و روش‌های انقلاب کمونیستی ساخته شده است. این نظریه بخش مهمی از زرادخانه ایدئولوژیک بورژوازی، به ویژه این ایده است که کمونیسم تنها به

هر شخصیت و رخداد تاریخی باید آن را بر بستر کامل رخدادهای زمان خود قرار دهند، به منافی که در صحنه و سرشاخ با یکدیگر بودند بنگرند و ببینند اهداف و مقاصد شخصیت یا گروه مورد نظر چه بوده است؟ تا بتوانند ماهیت مساله را تعیین کنند. و همان طوری که قبلاً نیز گفتیم، ما نیاز داریم که فهم استالین و رهبری اتحاد شوروی از تنش ها و تضادها در جامعه و رویکرد آنها برای مواجهه با این مشکلات را ارزیابی کنیم. و در این زمینه مشکلات جدی وجود داشت.

## دو نوع تضاد متفاوت

سوال: منظورت از این که درک استالین اشکال داشت چیست؟ آیا این در پیوند با چیزی است که قبلاً درباره درک ایستا از سوسیالیسم گفتی؟

لوتا: بله. پیشتر اشاره کردم که در اواسط دهه ۱۹۳۰ مالکیت سوسیالیستی و اشتراکی در مهم ترین بخش های اقتصاد به دست آمده بود. طبقات مالک پیشین به زیر کشیده شده بودند و سرمایه داری خصوصی تا حد زیادی دگرگون شده بود. تحلیل استالین این بود که دیگر هیچ بنیاد اقتصادی برای

---

«آرمانشهری که به کابوس تبدیل می شود» منجر خواهد شد. برای فهم این که چرا این نظریه و جهان بینی که این نگاه ارایه می کند، غلط است به ردیه جامع بر نظرات هانا آرنه (Hannah Arendt) به عنوان مهم ترین مدافع این تئوری، نگاه کنید به:

Avakian, Bob (1986) *Democracy: Can't We Do Better Than That?* - Chicago - Banner Press - p: 167-190

همچنین نگاه کنید به ردیه بر نظرات کارل پوپر (Karl Popper) نظریه پرداز دیگر «توتالیتراریسم» در:

Avakian, Bob (2007) *Marxism as a Science—Refuting Karl Popper* - in *Making Revolution And Emancipating Humanity* - Revolution - October 21 2007

استثمار وجود ندارد... و بنابراین آنتاگونیسم طبقاتی در جامعه‌ی سوسیالیستی نیز وجود ندارد. درک کلی این بود که دو طبقه غیر متخصص به وجود آمده است: کارگران و دهقانان با مالکیت اشتراکی و یک قشر جدید و قدیم از روشنفکران و صاحبان مشاغل یقه سفید و متخصص. طبقه حاکم سابق هم که توسط انقلاب و جنگ داخلی سرنگون شده بود. درک استالین چنین بود که بقایای نظم کهنه وجود داشت ولی چنانچه اشاره کردم او بر این باور بود که دیگر تخصص طبقاتی... و نیروهای بورژوازی داخل جامعه وجود ندارند. و برای این که دوباره درک او را مشخص کنم باید بگویم که به اعتقاد استالین بقایای نظم کهنه صرفاً می‌توانستند از بیرون جامعه‌ی شوروی بازگردند. به این ترتیب تهدیدهایی که از سوی طبقات عزل شده متوجه جامعه شوروی بود به عنوان تهدیداتی که توسط قدرت‌های کاپیتالیستی بیگانه ایجاد و حمایت می‌شوند، دیده می‌شدند. و شما تمام این گفتمان جاسوس‌ها و خرابکارهای خارجی و سناریوهای تئوری‌های توطئه از خارج رواج داشت. خرابکاری‌های واقعی وجود داشت ولی استالین تمایل داشت که تمام مخالفت‌ها در جامعه را از سوی نیروهای خارج از جامعه ببیند و مبارزه علیه ضد انقلاب به صورت عملیات ضد جاسوسی دیده می‌شد. این طرز تفکر بود که به چنان اشتباهات فاحشی که بالاتر به آن اشاره کردم، منجر شد.

ولی تحلیل‌های استالین غلط بود. در حقیقت جامعه مملو از تفاوت‌ها و تضادهای طبقاتی بود و همه آن‌ها منشأ خارجی نداشتند... گرچه همان‌طوری که قبلاً گفتم خطر مداخله‌ی خارجی و جنگ و آنچه در سطح جهان در حال رخ دادن بود، به صورت عمیقی مبارزات در جامعه سوسیالیستی را شکل می‌داد. همه این‌ها توسط مائو کشف شد و بر چنین مبنایی وی توانست انقلاب چین را در حل این تضادها و تنوع مبارزاتی که این تضادها پیش می‌آوردند به روشی عمیقاً متفاوت رهبری کند.<sup>۱</sup> من بعداً در این باره صحبت

---

۱- مائو تسه دون (۱۳۵۷) درباره مساله حل صحیح تضادهای درون خلق - در منتخب

خواهم کرد. استالین این دو نوع متفاوت از تضاد را با هم یکی می‌کرد. در جامعه شوروی ۱۹۳۰ کسانی بودند که نسبت به سیاست‌های متفاوت دولت سوسیالیستی معترض بودند و کسانی که واقعاً ناراضی بودند. ولی استالین همه این مخالفت‌ها را مخالفت‌های آنتاگونیستی تشخیص داد و آن‌ها را به تهدیدات و خرابکاری از خارج مرتبط دانست. سرکوب فقط می‌بایست علیه دشمنان به کار گرفته می‌شد ولی علیه مردمی که جزو مخالفین بودند و یا در مسئولیت‌های‌شان مرتکب خطا شده بودند، نیز به کار گرفته شد. همان‌طور که گفتم مائو مشکل این مساله را یافت و به درک عمیق‌تر از حقیقت دینامیک‌های جامعه سوسیالیستی رسید. و باب آواکیان بر مبنای بینش راهگشای مائو و درک وسیع‌تر از تجربه‌ی جوامع سوسیالیستی یک فهم علمی عمیق‌تر از جوامع سوسیالیستی و دید فراگیرتر از اهمیت کشاکش و مبارزه بین ایده‌های متضاد در جامعه را پروراند. ولی استالین چنین درکی نداشت و برای حل مشکلات به پلیس و نیروهای اطلاعاتی اتکا می‌کرد. استالین به جای آنچه که در انقلاب فرهنگی چین رخ داد... یعنی بسیج کردن توده‌های مردم برای دست و پنجه نرم کردن با سوالات سیاسی و ایدئولوژیک داغی که همه‌ی ابعاد جامعه را در بر می‌گرفت و باز کردن مسائل، رویکرد سرکوب را برای دفاع از دولت سوسیالیستی در پیش گرفت.

و شما در این مقطع در اتحاد شوروی با این گسست جدی از انترناسیونالیسم هم مواجه‌اید... اتحاد شوروی از مسئولیت یک کشور سوسیالیستی برای پیشبرد انقلاب جهانی، شانه خالی کرد. این دیدگاه وجود داشت که هیچ چیزی مهم‌تر از حفظ یک دولت سوسیالیستی نیست و تقریباً انجام دادن هر علمی از جمله ورود به نوعی رئال پلتیک یا دسیسه‌بازی سیاسی با امپریالیست‌ها با این

---

آثار مائو جلد ۵ - بینا - بیجا - از انتشارات سازمان انقلابی - ص ۲۳۴-۲۵۶  
 Mao Zedong (1977) "On the Correct Handling of Contradictions Among the People," in *Selected Works of Mao Tsetung*, Vol. 5 - Peking - Foreign Languages Press -p:384-421

ایده توجیه می‌شد. برای روشن شدن بحث باید بگوییم که روابط دیپلماتیک دولت‌های سوسیالیستی با قدرت‌های امپریالیستی دارای نقش و کارکرد هستند. شما نمی‌توانید در یک موقعیت جنگی دایمی به حیات خود ادامه دهید. مثلاً نیاز به تجارت و غیره دارید، ولی همه این‌ها باید برای مبنای اصول و این ایده که تمام این روابط تابع پیشبرد انقلاب هستند، باشند. ولی در آن زمان در بیشتر موارد این مساله نادیده گرفته می‌شد.<sup>۱</sup>

## یک رابطه حیاتی: پیشبرد انقلاب جهانی، دفاع از دولت سوسیالیستی

سوال: شما بر نیاز واقعی دفاع از اتحاد شوروی تأکید کردید. چطور چنین ضرورتی بر تصمیماتی که استالین گرفت، تأثیر گذاشت؟

لوتا: بله. اما درک علمی صحیحی از این مساله موجود نبود. ببینید، باب آواکیان این مساله را تشخیص داد که یک تضاد واقعی بین دفاع از کشور سوسیالیستی و پیشبرد انقلابی در سطح جهانی وجود دارد و این تضاد برخی اوقات با شدت طرح می‌شود. هیچ رهبر و نظریه‌پرداز کمونیستی قبل از باب آواکیان مسائل را به این صورت مفهومی‌سازی نکرده بود و این یک عنصر کلیدی سنتز نوین در توسعه بیشتر علم کمونیسم است. نباید اجازه داد که امپریالیست‌ها به راحتی جامعه سوسیالیستی نوین را نابود کنند. باید از این دولت دفاع بشود. ولی این مساله می‌تواند در تضاد با حمایت از انقلاب در سایر نقاط جهان قرار بگیرد... مثلاً بر حسب این که منابع را به کجا باید تخصیص

---

۱- برای یک ارزیابی کلی از استالین نگاه کنید به:

Avakian, Bob - *The Question of Stalin and Stalinism*- in *The End of a Stage—The Beginning of a New Stage* - Revolution magazine - Chicago - RCP Publications – 1990 p: 13-18.

داد، دیپلماسی را چگونه باید پیش برد و چگونه جامعه سوسیالیستی را از نظر آماده‌سازی ایدئولوژیک مردم برای فداکاری در راه انقلاب جهانی، سازماندهی کرد. بنابراین باید این تضادها را تشخیص داد و چگونگی حل آن‌ها را آموخت. استالین و حتی مائو وقتی که انقلاب در چین را رهبری می‌کرد، چنین گرایشی داشتند که دفاع از منافع کشور سوسیالیستی را با پیشبرد انقلاب جهانی یکی بدانند. و بار دیگر تکرار می‌کنیم برای ارزیابی کردن این وضعیت شما باید به خاطر داشته باشید که این نخستین بار بود که کسی در تاریخ با چنین وضعیتی مواجه می‌شد و هیچ تجربه قبلی برای حرکت کردن بر مبنای آن وجود نداشت. و باید تهدید واقعی‌ای که متوجه هستی این دولت‌ها بود را نیز به یاد داشت و از یاد نبرد که هیچ کدام از این دو رهبر در برابر قدرت‌های امپریالیستی تسلیم نشدند و مائو مخصوصاً تا آخرین روز زندگی‌اش برای پیشبرد انقلاب جهانی تلاش کرد. اما این طرز تفکر به طور عینی دفاع از دولت سوسیالیستی را بالاتر از پیشبرد انقلاب جهانی قرار داد. اینگونه نبود که استالین و مائو آگاهانه تلاش کردند که انقلاب جهانی را تابع دفاع از کشور سوسیالیستی کنند. اما از آن جا که این تضاد فوق‌العاده پیچیده و حاد را به گونه‌ای تک خطی درک می‌کردند، به چنین اشتباهی دچار می‌شدند. درک‌شان این بود که انقلاب در این کشور پیروز می‌شود و بعد در کشور بعدی... و انقلاب جهانی در سایر کشورها در یک فرایند حفظ کردن و افزودن کشورهای سوسیالیستی جدید تکمیل خواهد شد. به خاطر چنین درکی بود که آن‌ها در سیاستگذاری دچار خطا شدند.

بر اساس کنکاش عمیق در این باره، باب آواکیان یک فهم جدید علمی را پیش گذاشت: نقش اصلی دولت سوسیالیستی این است که یک منطقه پایگاهی برای پیشبرد انقلاب جهانی باشد. این دولت باید بر چنین مبنایی از خودش دفاع کند و آماده باشد که در مقاطعی که انقلاب جهانی امکان پیشرفت‌های بزرگ دارد، بقای خودش را به خاطر پیشبرد انقلاب جهانی به خطر بیندازد. و دولت سوسیالیستی باید تضادهای بسیار دشوار و واقعی که در

کلیت این فرایند موجود است را به طرز صحیحی حل کند.<sup>۱</sup> این‌ها درس‌های مهم از حوادث اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ بود.

**سوال: و البته اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۱ توسط امپریالیسم آلمان مورد حمله قرار گرفت.**

**لوتا:** می‌دانید تاریخ اتحاد شوروی زمانی که یک کشور سوسیالیست بود یا تاریخ جنگیدن در جنگ‌ها بود، یا آماده شدن برای جنگ یا التیام بخشیدن زخم‌های پس از جنگ. در سال ۱۹۴۱ آلمان نازی به اتحاد شوروی حمله کرد. آن‌ها مدرن‌ترین ارتش دنیا و بخش بیشتر تجهیزات نظامی‌شان را بر سر اتحاد شوروی فرو ریختند. هیتلر صریحاً به ارتشش گفت که انتظار دارد که آن‌ها همه‌ی اصول انسانی را در راه آنچه جنگ نابودگر کامل بود، زیر پا بگذارند.<sup>۲</sup>

---

۱- نگاه کنید به:

آواکیان، باب (بی‌تا) *فتح جهان، آنچه پرولتاریای جهانی ناگزیر انجام خواهد داد* - ترجمه و انتشار از اتحادیه کمونیست‌های ایران - کمیته کردستان  
Avakian, Bob (1981) ***Conquer The World? The International Proletariat Must and Will***

Avakian, Bob (1984) ***Advancing the World Revolutionary Movement: Questions of Strategic Orientation*** (Spring 1984)

Avakian, Bob - ***The Constitution for the New Socialist Republic in North America*** - all online at revcom.us.

۲- درباره اتحاد شوروی و جنگ جهانی دوم، مبارزه نظامی علیه آلمان امپریالیست و نقش استالین در رهبری جنگ شوروی نگاه کنید به:

Roberts, Geoffrey (2006) ***Stalin's Wars: From World War to Cold War, 1939-1953*** - New Haven - Yale Univ. Press

درباره ریشه‌ها و ویژگی‌های جنگ جهانی دوم، نگاه کنید به:

Lotta, Raymond - ***America in Decline*** - 205-219



شوروی با قهرمانی تمام جنگید. ۲۶ میلیون شهروند اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم جان‌شان را از دست دادند که معادل یک هشتم جمعیت کل کشور بود. ولی تضادی در این جا موجود است که اتحاد شوروی به لحاظ نظامی از جنگ جهانی دوم پیروز بیرون آمد اما انقلاب از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی ضعیف شده بود. منظورم این است که اشتباهاتی که در بالا برشمردم، درک مردم از اهداف انقلاب سوسیالیستی را تضعیف کرده و فرسوده بود و در حقیقت نقاط ضعف درک مردم از جهان و چگونگی تغییر آن را حتی تشدید کرده بود. مردم همچنان برای بنا کردن سوسیالیسم می‌جنگیدند و از تسلیم شدن در برابر امپریالیسم سرباز می‌زدند و این بدون شک تحت رهبری استالین رخ می‌داد. ولی آن‌ها در درک‌شان از تفاوت بین ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم... بین انقلاب و اصلاح و آنچه که واقعاً یک رویکرد علمی نسبت به جامعه و طبیعت را تشکیل می‌دهد، دچار گیج‌سری بودند. بعد از مرگ استالین در ۱۹۵۳ نیروهای جدید بورژازی در حزب کمونیست برای کسب قدرت خیز برداشتند و در ۱۹۵۶ نیکیتا خروشچف<sup>۱</sup> یک مقام عالی رتبه در حزب و دولت، قدرت را به دست گرفت و استیلای طبقه سرمایه‌دار را تثبیت کرد و به طور سازمان یافته بازسازی اتحاد شوروی برای تبدیل آن به یک دولت کاپیتالیستی را رهبری کرد.<sup>۲</sup> این پایان نخستین دولت پرولتری بود.

سوال: این مساله را بر چه دورنما و منظری می‌گذارید؟

لوتا: انقلاب شورش بردگان تحت رهبری پیشاهنگ کمونیست بود و راهی تماماً جدید برای سازماندهی و اداره کردن جامعه پیش رو گذاشت. یک شیوه

---

1- Nikita Khrushchev

۲- درباره عروج سرمایه‌داری در اتحاد شوروی در ۱۹۵۶ و تبدیل شوروی به یک کشور سوسیال-امپریالیستی، نگاه کنید به:

کاملاً جدید برای ارتباط برقرار کردن با دنیا... نه برای غارت و فتح آن، بلکه برای یاری رساندن به رهایی بشریت. شکست اتحاد شوروی، بازگشت به عقب تلخی بود و این واقعیت که مردم در آن زمان فاقد ابزار علمی برای درک ویژگی‌های و دلایل این شکست بودند، آن را حتی تلخ‌تر کرد. علی‌رغم خطاهایی که بر شمردم، انقلاب شوروی ۱۹۱۷-۱۹۵۶ جدای از کمون پاریس، اولین گام در جاده‌ی رهایی و به سوی دنیایی رها از ستمگری و استثمار بود. این انقلاب الهام‌بخش مردم در سراسر دنیا بود. ولی آن جاده می‌بایست که کوبیده شود... باید درکمان را از آنچه که برای دست یافتن به این هدف لازم است، عمیق‌تر کنیم و گسترش دهیم. چنین چیزی خود به خود یا اتوماتیک‌وار به دست نمی‌آید. اگر بخواهید می‌توان اصطلاح «منحنی یادگیری»<sup>۱</sup> را به کار برد. ولی برای یاد گرفتن و عمیق‌تر یاد گرفتن به یک درک علمی از جامعه و این که چگونه می‌توان آن را تغییر داد نیاز است. این امر نیازمند تکامل بیشتر این علم است. منظورم علم کمونیسم است. برای این کار باید مشکلات و چالش‌های رسیدن به یک جهان بی‌طبقه را شناسایی و تحلیل کرد... و راه حل‌ها را حدادی کرد و درون‌بینی‌های نوینی را در مورد این که با چه چالش‌هایی مواجه هستیم تکامل داد. این کاری است که مائو تسه‌دون رهبر انقلاب چین انجام داد. او پروژه‌ی رهایی و انقلاب کمونیستی را به جایگاه کاملاً نوینی از نظر تئوری و پراتیک رساند. این یک دستاورد عظیم رادیکال‌تر و رهایی‌بخش‌تر برای انسانیت، بود. ما در ادامه به این خواهیم پرداخت.

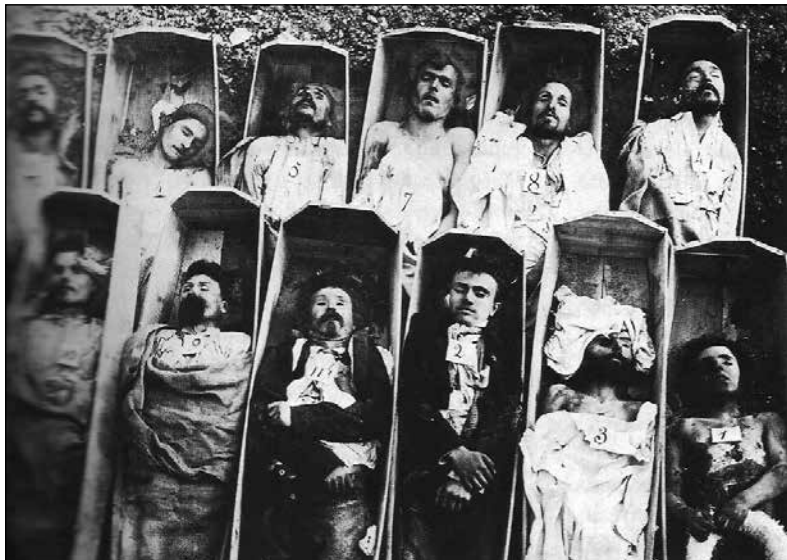




عکس بالا:  
سنگر کموناردها در پاریس

عکس پایین: لوئیز میشل  
(۱۸۳۹-۱۹۰۵) از فعالین  
کارگری و آنارشئیست و از  
رهبران محلی کمون پاریس





بیکر کموناردهای اعدام شده به دست ائتلاف بورژوازی فرانسه و پروس. سی هزار کمونارد اعم از زن و مرد و پیر و جوان پس از شکست کمون، توسط ارتش فرانسه و متحدینش قتل عام شدند.



بنای یادبود کموناردهای جان باخته در گوشه مهجوری در گورستان پرلاشز پاریس



پلیس تزار در جولای ۱۹۱۷ در خیابان نوسکی (Nevesky) شهر پتروگراد به روی کارگران و تظاهر کنندگان معترض آتش می‌گشاید.



ارتش سرخ در جنگ داخلی. حزب کمونیست با حمایت کارگران و دهقانان توانست در جریان ۵ سال جنگ داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۳) ارتش ضد انقلابیون سفید که مورد حمایت ۱۴ قدرت خارجی و امپریالیستی بود را شکست دهد.



زن ازبک پس از انقلاب کمونیستی.  
سال ۱۹۳۰

یک زن ازبک پیش از انقلاب اکتبر با  
حجاب و پوشش اسلامی و محلی



سخنرانی نادژدا کوروپسکایا (Nadezhda Krupskaya) در ۱۹۱۹. کوروپسکایا  
زن انقلابی بلشویک، نویسنده و مدافع حقوق زنان.

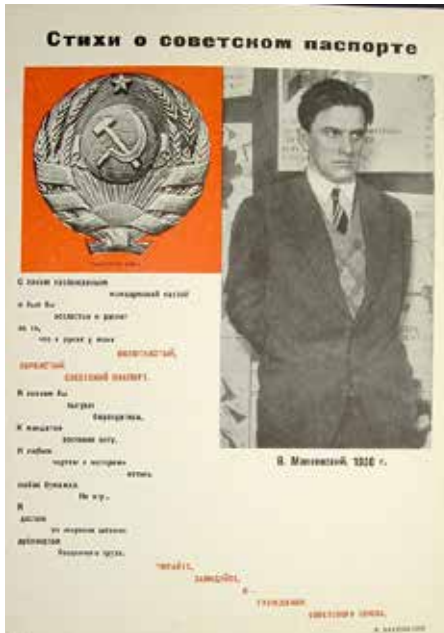




ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی دو دنیای متفاوت بودند. در مقطعی که در شوروی، برابری ملل و انترناسیونالیسم توسط دولت تبلیغ می شد و یک جنبش فرهنگی برای حفظ ادبیات و زبان ملل به راه افتاده بود، در ایالات متحده آمریکا قوانین دولتی، برتری سفید پوستان بر سیاهان را تأیید می کرد. عکس بالا: سواد آموزی به روستاییان در جمهوری خودمختار کالمیکیا (kalmykia) در شوروی سال ۱۹۲۹  
عکس پایین: جدا کردن محل آب خوردن سفید پوستان از سیاه پوستان در اوکلاهاما سیتی آمریکا. سال ۱۹۳۹.







قسمتی از «شعری برای پاسپورت شوروی»  
 سروده سال ۱۹۲۹  
 ولادیمیر مایاکوفسکی  
 (۱۸۹۳-۱۹۳۰)

...از ریشه کنده‌ام بوروکراسی را،  
 باری و برای همیشه.  
 احترام به آداب و رسوم، هرگز!  
 هر چه برگه است برود به جهنم،  
 اما این یکی...  
 این کوچولو، خیلی برای من عزیز  
 است

از آن دلچک لوس و بی نمک  
 پشش می گیرم.  
 بخوان و حسادت کن: این  
 افتخارم است  
 من شهروند اتحاد شوروی‌ام



سرگئی آیزنشتاین (۱۸۹۸-۱۹۴۸) کارگردان معروف فیلم‌های چون اکتبر (ده روزی که دنیا را تکان داد)، رزناو پوتمکین، اعتصاب و غیره.



دسته‌ای از گروه «بیست و پنج هزاری‌ها» در ۱۹۲۹ عازم مناطق روستایی در قفقاز شمالی می‌شوند. آنان ۲۵۰۰۰ کارگر از آگاه‌ترین بخش پرولتاریا بودند که داوطلبانه برای امر اشتراکی‌سازی به روستاها رفتند. روی پرچم آن‌ها نوشته شده است: «پیش به سوی اشتراکی‌سازی در قفقاز شمالی! کولاک‌ها را به مثابه یک طبقه نابود کنید.»



یک مزرعه اشتراکی در استاوروپل (Stavropol) ۱۹۳۵



جشن به مناسبت حفر کانال آبی در دشت فرغانه. سال ۱۹۳۹. این پروژه عظیم در مدت کوتاهی با مشارکت مردمی و نیروهای داوطلب صورت گرفت و باعث آبیاری دشت‌های کشاورزی وسیعی در ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان شد.



یک کتابخانه سیار در مزارع اشتراکی اوکراین در سال ۱۹۳۴. رشد فرهنگ عمومی یکی از اهداف جنبش اشتراکی‌سازی در اتحاد شوروی سوسیالیستی بود.



صحنه‌ای از دادگاه‌های مسکو ۱۹۳۶-۱۹۳۸.  
 درک اشتباه استالین و رهبری شوروی از ماهیت تضادهای جامعه سوسیالیستی  
 باعث اتخاذ یک رویکرد غلط و روش مکانیکی و حذفی در چگونگی حل تضادها  
 شد.



مراسم سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۳۸. رهبری شوروی اطمینان داشت که آلمان نازی  
 به شوروی حمله خواهد کرد به همین دلیل همه کشور در تدارک برای جنگ بود.



حفر کانال‌هایی که مانع از حرکت تانک‌های آلمانی می‌شد، توسط زنان واحدهای داوطلب در اطراف مسکو. سال ۱۹۴۱. اتحاد شوروی سوسیالیستی در تمام طول حیاتش از ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ یا در حال جنگ بود، با تدارک برای دفاع از خود در برابر تجاوز امپریالیست‌ها و یا ترمیم زخم‌ها و ویرانی‌های پس از جنگ.



شناسایی افرادی که به دست نازی‌ها کشته شدند در شبه جزیره کریمه. سال ۱۹۴۲. در جریان جنگ جهانی دوم بیش از بیست میلیون نفر از مردم اتحاد شوروی به دست ارتش آلمان نازی و متحدین آن کشته شدند.





واسیلی زایتسف (Vasily Zaytsev) (نفر اول از سمت چپ) تک تیرانداز مشهور ارتش سرخ که در جریان نبرد استالینگراد بیش از ۲۵۰ افسر، درجه‌دار و سرباز آلمانی را از پای در آورد.



آزادسازی و نجات اسیران اردوگاه کار آشویتس توسط سربازان ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی، ۲۷ ژانویه ۱۹۴۵.



یکی از سربازان ارتش سرخ، پرچم داس و چکش را بر فراز رایشتاگ مجلس آلمان در برلین به اهتزاز در می آورد. بدون وجود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، شکست دادن فاشیسم در اروپا و سراسر جهان غیر ممکن بود. ارتش سرخ در ماه می ۱۹۴۵ وارد شهر برلین شد و آلمان نازی سقوط کرد.

سرنوشت جنگ جهانی دوم  
به روایت یک پوستر تبلیغاتی  
شوروی که روی آن نوشته شده  
است: «شکست دادن هیتلر»







## فصل ۴

# چین: یک چهارم بشریت به قله‌های نوینی از رهایی صعود می‌کند

سوال: خوب به انقلاب ۱۹۴۹ چین می‌رسیم. می‌توانید درباره این که کمونیست‌ها چگونه به قدرت دست پیدا کردند، صحبت کنید؟

لوتا: این انقلاب یک دگرگونی اجتماعی و سیاسی عظیم و یک مبارزه انقلابی مسلحانه به غایت شجاعانه و فداکارانه بود. مائو تسه‌دون این انقلاب حماسی را رهبری کرد. ولی برای فهمیدن این که این انقلاب چگونه قدرت را به دست آورد، باید شرایط تاریخی زمانه‌اش را بفهمیم.

در قرن ۱۹ قدرت‌های بزرگ کاپیتالیستی دنیا شروع به نفوذ در چین کردند و نیروهای نظامی و اقتصادی‌شان را وارد این کشور کردند... و در پایان قرن ۱۹ بر چین سلطه کامل داشتند. آن‌ها معاهدات صلحی را به چین تحمیل کردند

که به ایشان امتیازات اقتصادی می‌داد و چین را به مناطق نفوذ قدرت‌های بیگانه تقسیم کردند که به این معنی بود که هر یک از این قدرت‌ها یک بخش از چین را غارت، کنترل و استثمار می‌کردند. چین برای مدت زمان بسیار طولانی تحت حکمرانی یک سلسله پادشاهی بود. این سلسله توسط شورش افسران ارتش و مخالفان غیر نظامی در سال ۱۹۱۱ به پایین کشیده شده بود و در ۱۹۱۲ اعلام جمهوری شد. ولی جمهوری ضعیف بود... و با نظم کهنه‌ی فاسد نیز تضعیف شد. جنگ سالاران، کشور را به شکل دولت‌های کوچک محلی بین خودشان تقسیم کرده بودند. همه این‌ها راه امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم ژاپن برای نفوذ به داخل کشور را تسهیل می‌کرد.<sup>۱</sup>

## تولد یک انقلاب

سوال: مائو و کمونیسم در چین از کجا برآمدند؟

لوتا: تلاش‌های گوناگونی از سوی مردم چین برای بیرون راندن نیروهای خارجی انجام شده بود و اغلب خیزش‌های عظیمی را نیز با خود همراه کرده بود، مثلاً شورش‌های شجاعانه دهقانان رخ داد. ولی این‌ها شرایط جامعه چین را به صورت بنیادی تغییر ندادند. انقلاب بلشویکی معادلات را شدیداً تغییر داده بود. این انقلاب بخشی از جوانان و روشنفکران چینی را هوشیار کرد و به آن‌ها الهام بخشید تا کمونیسم را به کار بگیرند. حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ تأسیس شد. در آغاز سال ۱۹۲۷ جنگ شدیدی بین گومیندان<sup>۲</sup> و حزب کمونیست چین رخ داد. گومیندان در ابتدا یک حزب حکومتی ملی‌گرا بود اما خیلی زود زیر سلطه مرتجعینی که تحت‌الحمایه قدرت‌های امپریالیستی مختلف بودند در آمد. به دست گومیندان قتل‌عام‌ها و تعقیب و آزار زیادی علیه

1- Chesneau, Jean (1976) *China From the Opium Wars to the 1911 Revolution* - New York - Pantheon

2- Guomindang

جنبش کمونیستی انجام شد. در چنین شرایطی مائو، استراتژی صحیح سیاسی و نظامی برای رهایی واقعی را تدوین کرد و برای آن جنگید.<sup>۱</sup> یکی از نقاط عطف بزرگ «راهپیمایی طولانی» بود، یکی از خارق‌العاده‌ترین شاهکارهای نظامی قرن بیستم. در سال ۱۹۳۴ مائو، صد هزار جنگجوی ارتش سرخ و سازمانده‌گان کمونیست را در راهپیمایی طولانی ۶,۰۰۰ مایلی برای دوباره سازماندهی شدن برای انقلاب، رهبری کرد. آن‌ها از باتلاق‌ها و دره‌های خطرناک گذشتند. با جنگ‌سالاران و ارتش‌های ارتجاعی جنگیدند. آن‌ها هر جایی که رفتند، انقلاب را با خود بردند. وقتی که راهپیمایی طولانی به مقصد خود رسید، تنها ده هزار نفر باقی مانده بودند. ولی به خاطر راهپیمایی طولانی بود که انقلاب توانست ادامه پیدا کند.<sup>۲</sup>

در سال ۱۹۳۱ امپریالیسم ژاپن شروع به گسترش نفوذ تجاوزگرانه‌اش در چین کرد... و در ۱۹۳۷ وارد جنگ با چین شد. ارتش ژاپن شانه‌های را تصرف و شهر مرکز استان نانجین<sup>۳</sup> را اشغال کرد. و در آن جا یکی از اسف‌بارترین وحشی‌گری‌های تاریخ مدرن تجاوز، شکنجه و کشتار سیستماتیک ۳۰۰,۰۰۰ غیر نظامی رخ داد...<sup>۴</sup> ژاپن چین را برای مواد خام، برای تولید صنعتی با نیروی کار بردگی نابود کرد و مرتکب جنایات جنگی بسیاری از جمله استفاده از سلاح‌های شیمیایی شد. و همه این‌ها در چهارچوب جنگ جهانی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۵ رخ می‌داد. در جنگی که امپریالیست‌ها می‌خواستند یک بار دیگر با خشونت و خونریزی جهان را میان خود باز تقسیم کنند. کمونیست‌های چینی مصمم بودند که با تهاجم و اشغال ژاپنی‌ها به عنوان بخشی از مبارزه برای

---

۱- یک مورد کلاسیک در این باره، بر مبنای مصاحبه با مائو مورد زیر است:

Snow, Edgar (1961) *Red Star Over China* - New York - Grove Press

2- Wilson, Dick (1972) *The Long March* - New York - Viking Press

3- Nanjing

4- Chang, Iris (2012) *The Rape Of Nanking: The Forgotten Holocaust Of World War II* - New York - Basic Books

رهایی ملی و اجتماعی بجنگند. در ۱۹۴۰ نیروهای نظامی تا ۵۰۰,۰۰۰ نفر افزایش پیدا کردند. مائو و کمونیست‌ها بسیج شدند و مردم چین را برای برخاستن و جنگ با نیروهای اشغال‌گر امپریالیسم ژاپنی رهبری کردند. در ۱۹۴۵ آن‌ها موفق شدند که نیروهای ژاپنی را شکست بدهند. ولی کشور نابود شده بود. ۱۴ میلیون چینی در نتیجه جنگ جهانی دوم کشته شدند! بخش اعظم راه‌آهن چین و بزرگراه‌ها و کارخانه‌های چین نابود شدند. و به محضی که جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ تمام شد، جنگ داخلی بین نیروهای کمونیست و نیروهای گومیندان که توسط آمریکای امپریالیست تجهیز و تأمین مالی شده بودند، آغاز شد. بعد از چهار سال جنگ فشرده، انقلاب چین در ۱۹۴۹ پیروز شد.<sup>۱</sup> ولی امپریالیست‌های آمریکا خیلی زود به شبه جزیره کره وارد شدند و آغاز به تهدید چین و حتی استفاده از بمب اتمی کردند. ناوگان هفتم نیروی دریایی آمریکا در شرق دور مستقر شد. همه این‌ها در دوران جنگ کره که درست ۹ ماه بعد از پیروزی انقلاب چین شروع شد، رخ داد. انقلاب در چنین شرایطی به قدرت رسید. با این پیروزی درخشان، چین امید ستمدیدگان جهان و هدف حملات امپریالیست‌ها بود. آگاهی رایج در جنبش کمونیستی در آن زمان این بود که یک اقتصاد عقب مانده نظیر چین با صدها میلیون دهقان غیر ممکن است که بتواند یک انقلاب ضد استعماری که به کمونیسم منجر بشود را به پیروزی رساند. مائو علم کمونیسم را برای هموار کردن یک راه انقلابی برای ملت‌های تحت ستم، به کار بست و گسترش داد. او هم برنامه‌های سیاسی و هم استراتژی‌های نظامی برای به پیروزی رساندن یک انقلاب رهایی‌بخش در چنین کشورهایی را تکامل داد. و کار سترگ مائو، تأثیر

۱- نگاه کنید به:

Suyin, Han (1972) *The Morning Deluge: Mao Tsetung & The Chinese Revolution 1893-1954* - Boston - Little Brown

Mitter, Rana (2013) *Forgotten Ally: China's World War II, 1937-1945* - New York - Houghton Mifflin Harcourt

عظیمی بر انقلاب در سراسر دنیا گذاشت.

## چین در آستانه انقلاب

سوال: جامعه چین در ۱۹۴۹ چگونه جامعه ای بود؟

لوتا: چین یک جامعه نیمه فئودالی بود. اکثریت جمعیت دهقانان بینوای تحت حاکمیت بی‌رحمانه و خودسرانه‌ی ملاکین بودند. دهقانان زمین‌ها را از ملاکین اجاره می‌کردند در سالی که محصول خوب بود، ملاکان می‌تواستند تا نیمی از محصول تولید شده توسط دهقانان را به عنوان اجاره بردارند و زمانی که محصول بد بود، اجاره حتی بالاتر می‌رفت و آنچه برای دهقانان باقی می‌ماند عموماً کفایت هزینه‌های‌شان را نمی‌کرد و دهقانان مجبور بودند که از ملاکین با بهره‌های ۳۰ تا ۱۰۰ درصد پول قرض کنند. علاوه بر همه این‌ها، دهقانان می‌بایست که به مقامات محلی و دولت نیز مالیات پرداخت می‌کردند. در ساله‌ای قحطی که بسیار پیش می‌آمد، دهقانان مجبور به خوردن برگ درختان می‌شدند و حتی مجبور بودند یکی از کودکان خود را بفروشند تا سایر کودکان زنده بمانند. قحطی بخشی از زندگی عادی مردم شده بود... قحطی یکی از چیزهایی بود که یک دهقان به عنوان علت مرگ خود انتظار داشت، چیزی مثل مریضی یا کهولت سن.<sup>۱</sup>

برای زنان زندگی در چین یک جهنم مجسم بود. کتک خوردن زنان، ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده و فحش‌ای اجباری رایج بود. یکی از سرکوبگرانه و زشت‌ترین سنت‌های جامعه چین، بستن پای زنان بود. پاهای

---

۱- درباره بروز قحطی و تلفات وحشتناک آن در چین پیش از انقلاب نگاه کنید به:

Mallory, Walter (1926) *China: Land of Famine* - New York - National Geographic Society

Riskin, Carl (1987) *China's Political Economy* - Oxford - Oxford Univ. Press

دخترهای ۷-۸ ساله خیلی تنگ و محکم بسته می‌شد تا زمانی که قوس پای دخترکان می‌شکست و انگشت‌های پا برای همیشه به زیر خم می‌شد. هدف این کار وحشتناک این بود که پای زنان کوچک بماند و آن‌ها هنگام راه رفتن به سویی خم بشوند که در جامعه مرد سالار چین آن زمان زیبا تصور می‌شد و دارای جذابیت اروتیک بود. عصاره این درد و ستم در یک گفته قدیمی خلاصه شده است «در مقابل هر جفت پای پیچیده شده، یک سطل پر از اشک است». بستن و معوج کردن پای زنان، نماد شرایط زنان چینی قبل از انقلاب شد.<sup>۱</sup>

در شهرها وضعیت بسیار نا امید کننده بود. در شانگهای قبل از آغاز جنگ جهانی دوم هر سال ۲۵ هزار مُرده از خیابان‌ها جمع می‌شد.<sup>۲</sup> در کارخانه‌جات نساجی زنان شب‌ها در کارخانه زندانی می‌شدند و قدرت‌های خارجی در شانگهای بسیار قدرتمند بودند. پایه‌های صنعت چین توسعه نیافته بودند و عمدتاً به تولید کالاهای سبک مانند سیگار و پارچه می‌پرداختند. در یک کشور ۵۰۰ میلیون نفری تنها ۱۲,۰۰۰ پزشک که آموزش پزشکی غربی دیده بودند، وجود داشت. هر سال چهار میلیون نفر از بیماری‌های عفونی و انگلی می‌مردند.<sup>۳</sup> امید به زندگی ۳۲ سال بود و مردم چنان سرخورده بودند که در مقیاس عظیمی به تریاک روی آورده بودند، ۶۰ میلیون معتاد در چین وجود داشت. و همه این‌ها دلایل آن است که چرا مردم به انقلاب روی آوردند. این آن ضرورتی است که چرا باید طبقه حاکم استثمارگر به پایین کشیده می‌شد و نظام دولتی آن نابود می‌گشت.

1- Croll, Elisabeth (1988) *Feminism and Socialism in China* - New York - Schocken Books - Ch. 2.

2- Spence, Jonathan D and Annping (1996) *Chin, The Chinese Century* - New York - Random House - p:84

3- Kaplan, Fredric M. and Sobin, Julian M. and Andors, Stephen (1979) *Encyclopedia of China Today* - New York - Harper & Row - p: 233

## بسیج توده‌ها برای دگرگون کردن کل جامعه

لوتا: و انقلاب چین دقیقاً چنین کاری کرد. این انقلاب یک قدرت دولتی جدید، شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا بر مبنای اتحاد کارگران و دهقانان بنا نهاد. این نیروی دولتی جدید از حقوق همه مردم دفاع کرد، نیروهای ضد انقلاب را سرکوب کرد و تغییر همه جانبه جامعه و حمایت از انقلاب جهانی را ممکن ساخت. در شهرها و روستاها مؤسسات جدیدی در همهی سطوح تحت رهبری حزب کمونیست تأسیس شدند که نیروهای مردمی که سابقاً تحت ستم بودند را برای نوآوری جهت تغییر دادن و اداره کردن جامعه به کار می‌گرفت. برای هزاران سال با ستم‌دیدگان مانند یک جفت دست کارکن برخورد شده بود. اما اکنون آن‌ها این حق و این ظرفیت را داشتند که برخیزند... و با پشتوانه‌ی ارتش رهایی‌بخش خلق، حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دگرگون کنند. تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین، انقلاب چین به سرعت به تغییر دادن شرایط اقدام کرد.

### سوال: آن‌ها از کجا شروع کردند؟

لوتا: یکی از اولین اقدامات، اصلاحات ارضی بود. تا اوایل دهه ۱۹۵۰ دولت جدید انقلابی ۳۰ تا ۴۰ درصد اراضی کشت شده‌ی چین را از طبقات ملاک و استثمارگر باز پس گرفت و آن را بین ۳۰۰ میلیون دهقان تقسیم کرد. اصلاحات ارضی چین عظیم‌ترین مصادره اموال، تقسیم ارضی و ثروت و ملغی کردن بدهی‌ها در تاریخ جهان است.<sup>۱</sup> این یک جنبش حقیقتاً از پایین بود

۱- نگاه کنید به:

Hinton, William (2000) *The Importance of Land Reform in the Reconstruction of China in Hungry for Profit: The Agribusiness Threat to Farmers, Food, and the Environment* - Fred Magdoff - New York - Monthly Review Press- p:216

در اوایل دهه ۱۹۵۰ اصلاحات ارضی رادیکال تحت رهبری حزب کمونیست و بر

که توسط حزب کمونیست رهبری شد. و این اصلاحات با تغییرات از بالا به پایین که در مناطق روستایی شوروی در دوران استالین رخ داد متفاوت بود. در سرتاسر چین دهقانان زمین‌ها، ابزار و حیوانات را تقسیم می‌کردند. آن‌ها با ملاکین سابق مقابله کردند و جلسات توده‌ای حکایت رنج‌هایی که در جامعه کهنه کشیده بودند را تشکیل دادند و در مورد این که در جامعه نوین چگونه باید زراعت کنند صحبت می‌کردند. آن‌ها وارد سیاست شدند، کدخدایان انتصابی سابق را از قدرت پایین کشیدند و شوراهای انتخابی روستایی را جایگزین کردند. دهقانان و روستاییان خرافه‌ها را کنار گذاشتند و به تحصیل علم روی آوردند. در کشوری که زنان هیچگاه با مردان برابر نبودند، نه تنها مردان که زنان نیز زمین دریافت کردند. انقلاب به واقع کمر ستم ملاکی و فئودالی را شکست.<sup>۱</sup>

---

پایه بسیج توده‌ای، طبقات ملاک قدیمی را شدیداً ضعیف کرده بود. نگاه کنید به: Gurley, John G. (1976) *China's Economy and the Maoist Strategy* - New York - Monthly Review Press - p: 236-241

Meisner, Maurice (1999) *Mao's China and After: A History of the People's Republic* - Third Edition - New York - Free Press - p: 90-102.

۱- این توصیف از این اثر استخراج شده است:

Hinton, William (2008) *Fanshen: A Documentary of Revolution in a Chinese Village* - New York- Monthly Review Press

کتاب *فَن شِن* یک مطالعه موردی جذاب بر روی انقلاب ارضی چین و ابعاد اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیک آن با تمرکز بر روی یک دهکده است. ویلیام هینتون طرفدار انقلاب فرهنگی بود ولی رویکرد بسیار اشتباهی درباره آخرین نبرد بزرگ مائو در ساله‌ای ۱۹۷۳-۱۹۷۶ اتخاذ کرد و گروه «چهار نفره» یعنی کسانی که در واقع خط مائو را پیش می‌بردند و نقش مهمی در تداوم انقلاب و مبارزه با عروج سرمایه‌داری داشتند را محکوم کرد.



پرسش: شما به دادن زمین به زنان اشاره کردید ولی چه چیزهای دیگری برای زنان تغییر کرد؟

لوتا: بیاید برای یک لحظه به عقب برگردیم. من پیشتر درباره آنچه در اتحاد شوروی و در سایر نقاط جهان در دهه اول قرن رخ می‌داد، صحبت کردم. ما باید این نکته را واقعاً در نظر بگیریم که مساله زنان یعنی مساله ستم بر زنان به طور عام تا اواخر سال‌های ۱۷۰۰ وقتی که اولین اثر مهم در مورد این مساله نوشته شد، حتی به عنوان یک سوال هم مطرح نبود. مارکس و انگلس مساله زنان را از همان ابتدا به عنوان بخشی درهم تنیده از انقلاب کمونیستی می‌دیدند. انگلس کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* را نوشت و در آن با جزئیات به این که چگونه این ستم سر بلند کرد اشاره کرد. کتاب انگلس همچنین اشاره داشت به خطوط کلی این که چگونه می‌توان در مبارزه برای ایجاد یک جامعه کمونیستی، ستم بر زن را نابود کرد. و باید نابود کرد.<sup>۱</sup> این پیشروترین درک و عمل در روی کره زمین در آن مقطع بود ولی این دستاوردها تا حد زیادی هنوز گام‌های اولیه بودند. بینش روشنگران‌های تئوری انگلس، تغییرات در جامعه شوروی و حتی نوآوری‌های راهگشا در چین که من درباره آن‌ها صحبت خواهم کرد، همه گام‌های اولیه بودند. گام‌های نخستین ولی عظیم. حتی چیزی مثل حق مالکیت بر زمین در متن جامعه‌ای که هنوز

---

آثار ارزشمند دیگری درباره انقلاب ارضی:

Crook, Isabel and Crook, David (1979) *Mass Movement in a Chinese Village: Ten-Mile Inn* - New York - Random House

و این رمان ارزشمند ادبی که درباره کار در دهه ۱۹۵۰ و انقلاب فرهنگی اطلاعات خوبی در اختیار ما می‌گذارد:

Yuan-tsung Chen (1981) *The Dragon's Village: An Autobiographical Novel of Revolutionary China* - New York - Penguin Books

۱- انگلس، فردریک (۱۳۸۶) *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* - ترجمه خسرو پارسا - تهران - نشر دیگر

از فتوالیسم کاملاً عبور نکرده بود، یک مساله بسیار بزرگ بود.

در چین آزاد شده در دهه ۱۹۵۰ یک قانون جدید ازدواج، ازدواج کودکان و ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده را ملغی کرد. این قانون، حق طلاق را علاوه بر مردان برای زنان نیز تضمین می‌کرد ولی همان‌طور که مائو تأکید کرد انقلاب چیزی بیشتر از قوانین جدید است. مردم از طریق بسیج‌های توده‌ای در حال دگرگون کردن جامعه بودند و این مساله عمیقاً با دگرگون‌سازی روابط اجتماعی سرکوبگرانه و ایده‌های عقب مانده برای تغییر ارزش‌ها و شیوه‌ی تفکر مرتبط بود. هر جا که اصلاحات ارضی اتفاق می‌افتاد، مبارزه‌ای علیه رفتار با زنان به مثابه‌ی ایزه‌ی اقتدار مردانه صورت می‌گرفت. علیه حصارهای تنگ خانواده و علیه اقتدار طایفه نیز مبارزه در جریان بود. و یک نکته بسیار مهم: حزب این عملکرد را پیشه کرد که حتی در پیشبرد مبارزه برای اصلاحات ارضی و ایجاد تعاونی‌های کشاورزی بر بیوه‌گان و یتیم‌ها تکیه کند و به این ترتیب ستم‌دیده‌ترین‌ها را به دورن جنبش بکشد و در این فرایند زنان را هر چه بیشتر و هر چه فعالانه‌تر به دورن زندگی عمومی وارد کند. یک مبارزه ایدئولوژیک گسترده در جامعه علیه فرودستی زنان در جریان بود. مائو شعار «زنان نیمی از آسمان را نگاه داشته‌اند» را رواج داد. این صرفاً یک بیانیه‌ی برابری نبود بلکه فراخوانی برای نابودی هر مانعی بر سر راه برابری، نیز بود. در کمتر از یک دهه، تن‌فروشی به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی مهم از جامعه رخت بست، کسانی که قبلاً به تن‌فروشی وادار شده بودند، مجبور نبودند بار شرمزدگی و سرافکنندگی را با خود حمل کنند، به جای آن یک زندگی نوین و پُربار برای‌شان امکان‌پذیر شد. زنان توانستند بدون ترس در خیابان‌های شهرهای اصلی رفت و آمد کنند. عمل بستن پای زنان یک بار و برای همیشه متوقف شد. این تغییرات بعد از انقلاب فرهنگی در ۱۹۶۶ حتی ابعاد گسترده‌تری نیز گرفت، که بعداً درباره‌اش صحبت خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

---

۱- درباره مطالعات غربی در دهه ۱۹۷۰ درباره مبارزه زنان برای رهایی در چین انقلابی

سوال: شما گفتید که چین بعد از جنگ، نابود شده بود. این قدرت جدید چگونه با این مساله مواجه شد؟

لوتا: کمپین‌های توده‌ای برای پاک‌سازی شهرها به راه افتاد. وبا و سایر بیماری‌های واگیردار نابود شد یا تحت کنترل درآمد. کارخانه‌جات و خانه‌های جدید برای کارگران ساخته شد. بیمارستان‌ها و دانشکده‌های پزشکی تأسیس شد. تا سال ۱۹۶۵ چین، ۲۰۰,۰۰۰ پزشک عمومی تربیت کرده بود.<sup>۱</sup> یک سیستم آموزشی در سطح کشوری ایجاد شد و کمپین‌های سواد آموزی توده‌ای شروع به کار کرد. داوطلبان زیادی به مناطق روستایی روانه شدند و تا اواخر دهه ۱۹۵۰ بیشتر دهقانان سواد ابتدایی خواندن و نوشتن کسب کرده بودند. و این چیزی بود که انقلاب آن را ممکن ساخت. شیوع گسترده‌ی اعتیاد به تریاک توسط بازپرویی‌ها و آموزش توده‌ای از بین رفت. مردمی که قبلاً معتاد بودند، حال می‌توانستند به صورت سازنده کار کنند... چرا که همه‌ی اقتصاد جدید بر مبنای تأمین نیازهای اجتماعی از جمله تولید محصولات غله بر مبنای منفعت جامعه بنا شده بود. مهم‌ترین و با ارزش‌ترین چیز، مردم و توانایی آن‌ها برای سلامت بودن، یاد گرفتن و خدمت رسانی بود.<sup>۲</sup>

نگاه کنید به:

بوروایل، کلودی (۱۹۹۹) *نیمی از آسمان - درباره رهایی زنان در چین* - ترجمه منیر امیری - بیجا - انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

Broyelle, Claudie (1977) *Women's Liberation in China* - New York - Harvester Press

Croll, (1976) *Feminism and Socialism in China* - in Delia Davin *Woman-Work* - Oxford - Oxford Univ. Press

1- Kaplan, et al., *Encyclopedia of China Today*, 233

۲- کسینجر، کلارک - چگونه چین انقلابی از شر مواد مخدر خلاص شد؟ - نشریه

حقیقت دور دوم. شماره ۱۶. مرداد ۱۳۶۸ ص ۱۴-۱۸

Kissinger, Clark "How Maoist Revolution Wiped Out Drug Addiction in China," at revcom.us

## یک پرسش کماکان مطرح: جامعه به کدام سو می‌رود؟

سوال: و این‌ها پیشرفت‌های عظیمی بودند؟

لوتا: بله جہتی که جامعه به آن سو باید می‌رفت، هنوز تثبیت نشده بود.

سوال: منظور تان چیست؟ آن‌ها قدرت داشتند، نداشتند؟

لوتا: بگذارید برای یک لحظه به عقب باز گردیم. وقتی که انقلاب در ۱۹۴۹ از قدرت رسید، مائو سخنانی معروفش در میدان تیانانمن<sup>۱</sup> در پکن را ایراد کرد. او خطاب به جمعیت اعلام کرد «خلق چین به پا خاسته است» ولی او فراتر از آن لحظه را می‌دید و این را نیز گفت که: «اما این تازه آغاز است... تنها پیش در آمدی کوتاه بر یک داستان طولانی». و مائو به شیوه شاعرانه خودش اعلام کرد که انقلاب نمی‌تواند متوقف شود. انقلاب وارد یک مرحله‌ی دگرگون‌سازی سوسیالیستی اقتصاد، ایجاد نهادهای سیاسی جدید و خلق ارزش‌های نوین کار کردن برای منافع مشترک می‌شد. انقلاب باید ادامه می‌یافت. هدف انقلاب کمونیستی فائق آمدن بر تقسیم جامعه و جهان به طبقات و خلق یک جامعه‌ی جهانی برای همه انسان‌ها است. مارکس از این اصطلاح روشن‌گر برای توضیح دادن جوهر کمونیسم استفاده کرد «دو گسست رادیکال»<sup>۲</sup> یعنی گسست از روابط مالکیت سنتی و گسست از ایده‌های سنتی. و به این دلیل است که این تغییرات حیرت‌انگیز که برای تان برشمردم تازه «آغاز» راه بودند.

ولی نیروهای قدرتمندی در حزب کمونیست چین بودند که افق بسیار متفاوتی داشتند. آن‌ها به انقلاب به عنوان وسیله‌ای برای غلبه بر عقب‌ماندگی و غلبه بر وابستگی اقتصادی چین و تبدیل کردن چین به یک قدرت صنعتی نوین و مدرن نگاه می‌کردند. چین توسط نیروهای بیگانه مورد تحقیر و سلطه قرار گرفته بود. آن‌ها به سوسیالیسم به عنوان وسیله‌ای و زمینه‌ای برای

---

1- Tiananmen

2- The Two Radil Ruptures

دستیابی به رهایی و استقلال ملی نگاه می‌کردند. نتیجه‌گیری آن‌ها بر عکس مائو بود و از دید ایشان انقلاب اقتصادی-سیاسی در ۱۹۴۹ اساساً خاتمه یافته بود و وظیفه کنونی به گونه‌ای که آن‌ها آن را می‌دیدند، مدرن‌سازی اقتصادی بود. این نیروها خود را بر سیاست‌های دوران سوسیالیستی اتحاد شوروی که در واقع بخشی از نقصان‌های شوروی بودند، متکی می‌کردند. از یک برنامه صنعتی‌سازی سریع پشتیبانی می‌کردند و معتقد بودند پس از این که توسعه صورت گرفت نتایجش به روستاها نیز سرایت می‌کند. بینش آن‌ها، آن‌ها را به مسیر خاصی هدایت می‌کرد: به سمت تمرکز قوا و منابع بر روی کارخانه‌های بزرگ و تکنولوژی‌های پیشرفته... ساختن یک دستگاه برنامه‌ریزی متمرکز عظیم... خلق ارتشی از متخصصین.. تشویق کردن مردم از طریق سیستم پاداش و حقوق دهی. ولی نکته در این جا است که بسیاری از تفکرات آن‌ها بازتاب فهم غالب از سوسیالیسم در جنبش کمونیستی بین‌المللی بود. آن‌ها الگوی توسعه اتحاد شوروی را در پیش گرفتند.

### سوال: و مائو مخالف بود؟

لوتا: بله، مائو نیاز به ایجاد صنایع را درک می‌کرد... ولی او مخالف ایده‌ی صنعتی کردن سریع متمرکز در مناطق شهری و به هزینه‌ی دهقانان در بخش کشاورزی بود. او طرفدار توسعه تکنولوژی به‌ویژه تکنولوژی‌ای که متناسب با شرایط چین باشد بود. اما او مخالف برتری دادن تکنولوژی و دانش تخصصی نسبت به مردم و خلاقیت‌شان بود. هدف مائو ارتقای زندگی مردم بود... او مخالف این بود که از طریق توسل تنگ‌نظرانه به منافع مادی فوری مردم، به آنان انگیزه داده شود. مائو این رویکرد سایر رهبران حزب را به عنوان مساله‌ای که به تقویت نابرابری‌ها خواهد انجامید و خلاقیت‌های توده‌ای را نابود خواهد کرد، می‌دید. او به دنبال راهی بود که توده‌ها را قادر می‌ساخت که در همه جنبه‌های جامعه تسلط داشته باشند و از شکل‌گیری یک طبقه نخبگان جدید جلوگیری کند. نیاز بود که برای توسعه اقتصادی برنامه ریخته شود ولی به یک

برنامه‌ی متفاوت‌تر، رادیکال‌تر، پویاتر و یک نظام مشارکتی متفاوت از آنچه در اتحاد شوروی وجود داشت، نیاز بود. اگر چین می‌خواست که در برابر حملات امپریالیستی مقاومت کند، نیاز داشت که از صنایع، تمرکز زدایی کند و آن‌ها را در شهرها و نواحی ساحلی در معرض کانون خطرات قرار ندهد. ولی من از نکته‌ی عمیق‌تری صحبت می‌کنم، درباره مشارکت توده‌های مردم در فرایند شناخت و تغییر جامعه. بله چنین تضادی بین دو جبهه در حزب کمونیست درباره جهت‌گیری عمده جامعه وجود داشت. نیروهای محافظه‌کار هم در حزب و هم در جامعه صاحب نفوذ بودند. در دوره ۱۹۴۹-۱۹۷۶ در عالی‌ترین سطوح حزب یک مبارزه‌ی بسیار تنگاتنگ بر سر جهت‌گیری جامعه، بر سر این که جامعه باید به سوی کمونیسم پیشروی کند یا به عقب، به سرمایه‌داری باز گردد، مبارزه حادی در جریان بود.

ماجرای بُعد دیگری نیز داشت. در اواسط دهه ۱۹۵۰ مائو و نیروهای انقلابی علیه «دو میراث» مبارزه می‌کردند. باب آواکیان در این باره صحبت کرده است.<sup>۱</sup> اول از همه و در درجه نخست آن‌ها علیه تداوم تهدیدات و تأثیرات سرمایه‌داری و امپریالیسم غربی مبارزه می‌کردند که تاریخاً بر چین سلطه داشتند و همچنان چین را تحت محاصره و فشار قرار داده بودند. و دوم مائو علیه میراث و نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک الگوی توسعه‌ی اتحاد شوروی مبارزه می‌کرد. این الگو حتی قبل از این که دولت شوروی به قهقرای دولت سرمایه‌داری بیافتد، بسیار مشکل‌آفرین بود. منظورم از سرمایه‌داری دولتی نظامی است که در آن معادن، کارخانه‌جات، حمل و نقل و به صورت خلاصه

---

۱- آواکیان، باب - *انقلاب فرهنگی در چین، فرهنگ و هنر، دگراندیشی و جوش و خروش... و پیشبرد انقلاب به سوی کمونیسم* - در نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (م ل م) دور سوم شماره ۶۰ شهریور ۱۳۹۱ - ص ۲۳-۲۶  
 Avakian, Bob "The Cultural Revolution in China... Art and Culture... Dissent and Ferment... and Carrying Forward the Revolution Toward Communism," *Revolution*, February 19, 2012

ابزار تولید تحت مالکیت دولت هستند ولی به جای این که با هدف حمایت از انقلاب و تأمین نیازهای جامعه اداره شوند، طبق اصول سرمایه‌داری «سود در فرماندهی» اداره می‌شوند.

**سوال:** می‌دانم که قبلاً در این باره صحبت کردیم ولی چرا این نمی‌تواند یک الگو توسعه سوسیالیستی باشد؟

لوتا: خوب یکی از مشکلات رویکرد یا مدل اتحاد شوروی، این دید بود که لحظه‌ای که شما به مالکیت دولتی منابع اصلی تولیدی جامعه دست پیدا کردید، دیگر وظیفه‌ی اصلی عبارت است از رشد نیروهای موله و هجوم همه‌جانبه برای ساختن اقتصاد. ولی مائو نگاه متفاوتی داشت. او استدلال می‌کرد که چنین دیدگاهی در عمل به این که شرایط مادی تغییر کنند و حتی خود مردم به دست توده‌های مردم تغییر کنند، نیانجامیده است.... یعنی به تغییر همه‌ی روابط اجتماعی و ایدئولوژیکی جامعه. در عوض این الگو که «از طریق تولید کردن راه را برای کمونیسم بگشای» در واقع منجر به ظهور یک قشر ممتاز جدید خواهد شد که شروع به قرار دادن خودش در موقعیت سلطه بر توده‌ها خواهند کرد. مائو در آن زمان هنوز یک تئوری کاملاً تدوین شده نداشت و در سال‌های بعدی مبارزه‌ی بزرگی در جریان بود که در انقلاب فرهنگی به نقطه اوج خود رسید. این مبارزات در واقع بوته‌های آزمایشی بودند که از درون آن‌ها مائو تسه‌دون یک درک راهگشا در مورد جامعه سوسیالیستی و رسیدن به هدف کمونیسم و در واقع یک درک نوین از این که کمونیسم چیست را حدادی کرد. اما در این زمان یعنی در اواسط ۱۹۵۰ مائو پیشاپیش مشکلاتی را که من آن را «الگوی شوروی» می‌نامم می‌دید. بنابراین وضعیتی که در مقابل رهبری انقلابی چین قرار داشت، چنین بود که آیا چین می‌تواند در مقابل فشارهای امپریالیسم غربی به ویژه ایالات متحده بیاستد؟ آیا قادر خواهد بود در مقابل فشار برای رفتن به زیر بال و کنترل اتحاد شوروی مقاومت کند یا آیا می‌تواند راهی دیگر و رهایی‌بخش را بگشاید؟

## جهش بزرگ به پیش

جهش بزرگ به پیش که در سال ۱۹۵۸ شروع به خلق یک مسیر متفاوت کرد. شور و شوق و پتانسیلی عظیم برای ایجاد تغییر در مناطق روستایی وجود داشت و رهبری انقلابی نیز قادر بود این پتانسیل و اشتیاق را به نیروی قدرتمندی برای ایجاد دگرگونی و تغییر تبدیل کند.<sup>۱</sup>

**سوال:** در مورد «جهش بزرگ به پیش» هم اغتشاش فکری زیادی وجود دارد و هم اطلاعات نادرستی مطرح می‌شود. این سیاست چه بود؟

لوتا: در قلب «جهش بزرگ به پیش» که در مناطق روستایی انجام شد، کمون‌ها قرار داشتند. کمون‌ها دهقانان را به شیوه‌های متحد کردند که فعالیت اقتصادی، فعالیت سیاسی و اجتماعی، میلیشیا (تشکل نظامی توده‌ها-مترجم) و فعالیت اداری را به صورت ترکیبی جلو برند. این چیزی جدید بود. کمون‌ها واحدهای اعمال قدرت بودند که توده‌ها -خاصه توده‌هایی که سابقاً تحت ستم و استثمار قرار داشتند- از طریقش قدرت را تحت رهبری حزب اعمال می‌کردند. کمون‌ها بنیان تولیدی جامعه را مشخصاً در مناطق روستایی تغییر دادند و در جریان این کار و به مثابه‌ی بخشی از این کار، مناسبات میان مردم را هم عوض کردند.

البته ایجاد کمون‌ها یک فرایند بود. دهقانان پیش از آن در جنبش عظیم اصلاحات ارضی درگیر شده بودند. آن‌ها در برابر مالکان ارضی کهن قد علم کرده و زمین و امکانات و کشاورزی و دام به دست آورده بودند. اما مساله به این جا ختم نشد. رهبری انقلابی توده‌ها را به ایجاد گروه‌های کمک متقابل

---

۱- تفاوت‌های مدل توسعه اقتصادی شوروی با مدل توسعه اقتصادی مائو و بیان وی از یک مدل آلترناتیو و رویکرد عمیقاً دیالکتیکی او نسبت به توسعه اقتصادی سوسیالیستی و تجربیات و درس‌های استنتاج شده از جهش بزرگ به پیش، در اثر مهم مائو یعنی *نقد اقتصاد شوروی* که قبلاً به آن اشاره شد، فرموله می‌شدند.



تشویق کرد تا هر یک به دیگری در امر زراعت یاری رساند و تجهیزات را با هم شریک شوند. سپس نوبت تعاونی‌ها رسید که توده‌ها در آن گرد آمدند و به شکل دسته‌جمعی زمین‌ها، حیوانات و ابزار بزرگ را که بر آن‌ها مالکیت فردی داشتند مورد استفاده قرار دادند.<sup>۱</sup> گام بعدی ایجاد تعاونی‌های گسترده‌تر بود. مردم به شیوه‌های جدید با یکدیگر فعالیت کردند و منفعت این همکاری و سهیم شدن در منابع را به چشم دیدند. شمار فزاینده‌ای از دهقانان واقعاً اسناد مالکیت بر زمین‌شان را سوزاندند. چرا که می‌دیدند شیوه‌های جدید بهتر کار می‌کند و به آن‌ها امنیت می‌دهد. در یکی از مناطق روستایی تعاونی‌های دهقانی به تعاونی‌های دیگر ملحق شدند تا یک طرح عظیم انتقال آب از کوه‌ها برای آبیاری دشت‌های خشک را به اجرا در آورند. مائو از این کار جمع‌بندی کرد و این حرکت به الگویی برای کمون‌ها تبدیل شد.

#### سوال: خب، کار کمون‌ها چطور جلو می‌رفت؟

لوتا: مردم می‌توانستند با یکدیگر همکاری کنند و تمام انرژی و قوه خلاقیت‌شان شکوفا شود. آنان برای آبادی اراضی، درختکاری و راه‌سازی فعالیت می‌کردند. آنان طرح‌های آبرسانی و پروژه‌های گوناگون مهار سیل را برای محافظت خود از بلایا به پیش می‌بردند. نحوه‌ی استفاده از تراکتور و ماشین‌آلات بسیار منطقی‌تر شد تا بتوانند نیازهای تولید مواد خوراکی را رفع کنند. علتش این بود که حالا دیگر مالکیت دسته‌جمعی بر زمین‌ها برقرار شده بود. صنایع کوچک نیز در مناطق روستایی به راه افتاد. این شامل کارخانه‌های تولید کود و سیمان می‌شد و نیز مجتمع‌های کوچک هیدروالکتریک. دهقانان

۱- مقالات مربوط به تجارب دهقانی و رشد دهقانان و مبارزه برای اشکال عالی‌تر تعاونی در این جا گردآوری شده است:

مائو تسه‌دون (۱۳۵۷) *پیشگفتاری بر اوجگیری سوسیالیستی در روستاهای چین* - در *منتخب آثار مائو* جلد ۵ - بینا - بیجا - انتشارات سازمان انقلابی - ص ۱۴۳-۱۶۶  
 Mao Zdong (1957) *Socialist Upsurge in China's Countryside* - in *Selected Works*, Vol. 5 - Peking - Foreign Languages Press - p:235-276

به فراگیری فناوری پرداختند. شناخت علمی اشاعه پیدا کرد و این امکان به وجود آمد که ابداعات به شیوه‌ای کاملاً نوین سامان یابد و مشکلات در سطوح محلی حل شود. از این راه و البته راه‌های دیگر، به شکاف‌های موجود میان شهر و روستا، میان دهقانان و کارگران، پرداخته شد و این‌ها را دستخوش تغییر و تحول کرد. این بسیار اهمیت داشت چرا که توسعه‌ی نابرابر میان مناطق شهری و روستایی یکی از سرچشمه‌های امتیاز و سلطه‌ی اجتماعی و طبقاتی است. به لحاظ تاریخی توسعه سرمایه‌داری و صنعتی شدن، شهرها را به خشکاندن ذخایر روستاها سوق داده است. کشاورزان در نواحی روستایی باید کالاهای کشاورزی را به قیمت‌های پایین بفروشند و کالاهای صنعتی را به قیمت‌هایی بسیار بالاتر بخرند. این نوع از روابط نابرابر میان شهر و روستا در فقر زدگی مناطق روستایی نقش دارد و بسیاری از کشاورزان-دهقانان جهان سوم را به ترک روستاها و سرازیر شدن به زاغه‌ها و آلودگی‌های شهری وامی‌دارد.

یک جنبه مهم «جهش بزرگ به پیش» نحوه‌ی مقابله‌ی آن با ستم بر زنان بود. زنان، دیگر محدود و محصور در تنگنای خفقان‌آور تولید متکی به خانوار نبودند. مردم از چارچوب خانه خارج شدند. «جهش بزرگ به پیش» آشپزخانه‌ها و نهارخوری‌های عمومی، شیرخوارگاه‌های عمومی و تعمیرگاه‌هایی که به شکل تعاونی اداره می‌شدند را به وجود آورد. زنان به تندباد نبرد برای ایجاد جامعه نوین پیوستند. رسم و رسوم و ارزش‌های کهن زیر سوال رفت. مردم علیه خرافه، قضا و قدر گرایبی و سنت‌های فئودالی که هنوز جان سختی می‌کرد - برای مثال علیه ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده - مبارزه کردند.<sup>۱</sup> به علاوه کمون‌ها، شبکه‌های مدارس ابتدایی و متوسطه و نیز درمانگاه‌ها را بر پا کردند. این شیوه‌ای بود برای ارتقاء تکیه به نیروی خود و راه انداختن

---

1- Onesto, Li - *When Revolution Has its Day, People See Things a Different Way: How Collective Childcare Liberated Women in Maoist China* - in *Revolutionary Worker*, May 10, 1998

یک توسعه‌ی متعادل با استفاده از ظرفیت‌های فنی و صنعتی. این شیوه همه جا اشاعه یافت تا چین بتواند هم در برابر حملات امپریالیستی ایستادگی کند و هم پشتیبان انقلاب جهانی باشد. کمون‌ها جهشی را در زمینه مشارکت مستقیم توده‌ها در همه عرصه‌های جامعه رقم زدند. این حتی در مقایسه با آن چه تا آن زمان انقلاب بدان دست یافته بود چیزی نو محسوب می‌شد.<sup>۱</sup>

### یک راه خردمندانه و عقلانی برای توسعه

سوال: ولی وقتی که ما هر کدام از این کتاب‌ها یا مقالات ضدکمونیستی در مورد «جهش بزرگ به پیش» را به دست می‌گیریم می‌بینیم که همه‌شان این فرایند را «جنون آسا و غیرمنطقی» معرفی می‌کنند.

لوتا: بگذار بگویم که چه چیز جنون آسا و غیرمنطقی است. بنگاه‌های بزرگ کشاورزی تجاری که بر پایه‌ی کشت تخصصی تک محصولی به قصد صادرات فعالیت می‌کنند و استفاده بی‌حساب از کود شیمیایی که به اکو سیستم‌های محلی لطمه می‌زند و دهقانان را از روستاها به شهرها و به درون آلونک‌ها و زاغه‌ها می‌راند، فرایندی جنون آسا است. تبدیل زمین‌هایی که سابقاً برای کشت مواد خوراکی دایر بود به زمین‌هایی که در آن‌ها محصولات سوختی نظیر

---

۱- برای مستندات و تحلیل‌ها درباره جهش بزرگ به پیش و کمون‌ها نگاه کنید به :  
Crook, Isabel and David (1966) *The First Years of Yangyi Commune* - New York - Routledge

Suyin, Han (1976) *Wind in the Tower: Mao Tsetung and the Chinese Revolution 1949-1975* - Boston - Little, Brown

Buchanan, Keith (1970) *The Transformation of the Chinese Earth* - New York - Praeger

Hinton, William (2006) *Through a Glass Darkly: U.S. Views of the Chinese Revolution* - New York - Monthly Review Press

اتانول پرورش می‌یابد و توسعه‌ی نوعی از کشاورزی با جهت‌گیری صادراتی که برای مثال در مناطق حاره گل تولید می‌کند، حال آن که مردم تهیدست این کشورها گرفتار گرسنگی‌اند، فرایندی جنون‌آسا است. این که کشورها برای تأمین مواد خوراکی خود بیش از پیش به بازار جهانی وابسته می‌شوند و تابع بالا و پایین رفتن قیمت‌های جهانی می‌شوند، نقطه اوج بی‌منطقی و جنون است.

می‌خواهی بدانی که نتیجه تراژیک یک شیوه‌ی سازماندهی اقتصادی جنون‌آسا و غیرمنطقی که مبنایش را سود و سلطه‌ی امپریالیستی بر کشاورزی و شناخت علمی تشکیل می‌دهد، چیست؟ در فاصله سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱، ۲۵۰ هزار کشاورز فقیر هندی خودکشی کردند. علتش این بود که آنان به دام شبکه‌های کشاورزی تجاری جهانی نظیر شرکت مونسانتو<sup>۱</sup> افتاده بودند و برای پرداخت هزینه بذر و کود که در انحصار این شرکت‌ها است گرفتار قرض شده بودند.<sup>۲</sup> من در سال ۱۹۹۶ در مانیل بودم. و مردم مرا به دیدن کوه دودآلود<sup>۳</sup> بردند. این‌جا محل تلنبار شدن زباله‌ها است. جایی که مردم هر چه را که بتواند به بقای‌شان کمک کند، هرچه را که بتوان مورد استفاده قرار داد یا فروخت را از میان آن آشغال‌ها بیرون می‌کشند. آن‌جا دود ناشی از آتش است و سمومی که فضا را پر کرده است. به همین خاطر اسم این محل را کوه دودآلود گذاشته‌اند. خیلی از این مردم دهقانان آواره شده هستند. و زمانی که من از آن‌جا بازدید می‌کردم همان وقتی بود که فیلیپین تحت فشار قرار داشت تا به اصطلاح «صادرات غیرسننتی کشاورزی» را گسترش دهد. منظورم چیزهایی مثل مارچوبه است که در آن‌جا شنیدم هیچ جای مهمی در سبد مصرفی مردم ندارد. بعضی از زنان که سابقاً برنج می‌کاشتند اما صاحب زمین

1- Monstanto

2- P. Sainath, "Farmers' Suicide Rates Soar Above the Rest," IN *The Hindu*, May 18, 2013.

3- Smoking Mountain

نبودند تحت فشار قرار گرفتند که نوع محصولشان را تغییر دهند. آنان دیگر قادر به ادامه زراعت نشدند و به مانیل مهاجرت کردند. یعنی به جایی که تنها کار در دسترس برای بسیاری‌شان تجارت سکس بود. جنون آسا یعنی این.

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که هر روز ۱۸ هزار کودک بر اثر گرسنگی و یا بیماری‌های قابل پیشگیری می‌میرند.<sup>۱</sup> جنون آسا یعنی این. از نقطه نظر رفع نیازهای اساسی مردم و توسعه‌ی یک کشاورزی پایدار، از نقطه نظر فرو ریختن تمام این تمایزات اسارت‌بار، از نقطه نظر آنچه به نفع نوع بشر است، «جهش بزرگ به پیش» کاملاً منطقی بود. نمونه‌ای بود از آن چه مائو نامش را «قرار دادن سیاست در فرماندهی»<sup>۲</sup> توسعه‌ی اقتصادی گذاشت. نمونه‌ای بود از ایجاد اقتصادی که به نیازهای مردم خدمت می‌کند و در تحول انقلابی جامعه نقش می‌گیرد.<sup>۳</sup> طی «جهش بزرگ به پیش» و بعدها در جریان انقلاب فرهنگی، چین انقلابی به کاری دست زد که در تاریخ بشر سابقه نداشت. این برای نخستین بار بود که فرایند توسعه اقتصادی و صنعتی کردن پیش رفت اما هم زمان به فرایند پُر هرج و مرج گسترش شهرها تبدیل نشد.

## حقیقت درباره قحطی

سوال: اما قحطی وجود داشت. ادعا می‌کنند که علتش سُبک سَری مائو بود که می‌کوشید در مناطق روستایی دست به اقدامات متعصبانه بزند.

---

1- UNICEF, *Levels and Trends in Infant Mortality, Report 2013*

2- Putting Politics in Command

۳- بعضی از سخنرانی‌ها و صحبت‌های مهم مائو در زمان جهش بزرگ به پیش در مجموعه زیر جمع آوری شده‌اند:

MacFarquhar Roderick. Cheek, Timothy and Wu, Eugene (1989) *The Secret Speeches of Chairman Mao: From the Hundred Flowers to the Great Leap Forward* – Cambridge, MA- Harvard Univ. Asia Center

می‌گویند او به رفاه مردم اعتنایی نداشت و می‌کوشید به حداکثر از کار دهقانان بهره گیرد.

لوتا: در این مورد صحبت می‌کنم. باید این فضای پر از تحریف را عوض کرد. همان طور که توضیح دادم «جهش بزرگ به پیش» یک اقدام سبک سرانه نبود بلکه در راستای اهداف منسجم سیاسی صورت می‌گرفت. این فرایند بر انرژی و شور و هیجان توده‌های دهقان استوار بود. اواخر سال ۱۹۵۹ بود که یک بحران عظیم خوراک و غذا آغاز شد که در سال ۱۹۶۰ وخیم‌تر شد. اما علت این مساله نه سیاست‌های مائو بود و نه بی‌اعتنایی او. بحران خوراک به هیچ وجه نتیجه نظام کمونی، راه اقتصادی متنوعی که در پیش گرفته شده بود و یا پروژه‌های شگفت‌انگیز نبود. مشکلات در فاصله‌ی ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱ که ابعاد قحطی را گسترش داد نتیجه‌ی عوامل پیچیده‌ای بود. اول این که در سال ۱۹۵۹ تولید مواد خوراکی دچار یک کاهش شدید شد. چین بدترین بلایای آب و هوایی یک قرن گذشته‌اش را از سر می‌گذراند. بیش از نیمی از اراضی کشاورزی کشور گرفتار سیل و یا خشکسالی شده بود.<sup>۱</sup> دوم، اوضاع بین‌المللی دچار چرخشی شد که بر تحولات چین تأثیر گذاشت. مبارزه ایدئولوژیک حادی بین چین انقلابی و اتحاد شوروی جریان داشت. همان طور که قبلاً گفتم شوروی دیگر کشوری سوسیالیستی نبود. نیروهای سرمایه‌داریِ نوحاسته در اواسط دهه ۱۹۵۰ به قدرت رسیده بودند. حالا رهبری شوروی تلاش می‌کرد جنبش بین‌المللی کمونیستی را حول یک خط رویزیونیستی محکم کند. منظور من از رویزیونیسم دیدگاهی ضد انقلابی

۱- نگاه کنید به:

YY Kueh, (1995) *Agricultural Instability in China, 1931-1991: Weather, Technology, and Institutions* - New York - Oxford Univ. Press

داده‌های مربوط به آب و هوای چین در این جا خلاصه و گردآوری شده‌اند:

[http://www.famine.unimelb.edu.au/weather\\_stations.php](http://www.famine.unimelb.edu.au/weather_stations.php).

است که خود را در رخت واژگان و اصطلاحات مارکسیستی عرضه می‌کند تا سیاست‌های اصلاح‌طلبانه‌ای که مناسبات اساسی سرمایه‌داری را دست نخورده باقی می‌گذارد را توجیه کند و مشروعیت ببخشد. مائو چنین تحلیل کرد که اتحاد شوروی از جاده‌ی سوسیالیسم خارج شده و منافع انقلاب جهانی را به امپریالیسم آمریکا فروخته است. مائو این کار را تقبیح کرد. شوروی‌ها با بیرون کشیدن مشاوران و متخصصان، قطع کمک‌ها، و خارج کردن طرح‌ها و نقشه‌های مجتمع‌های تکمیل نشده‌ی صنعتی از چین، دست به انتقام‌جویی زدند. این کار باعث نابسامانی‌هایی در اقتصاد چین شد. بخشی از تجهیزاتی که انتظار تأمین‌شان از طرف شوروی می‌رفت دیگر در دسترس نبود و نقشه اقتصادی اولیه مختل شد. به علاوه شوروی‌ها چین را با قرض‌هایی که طی جنگ کره به خاطر تأمین تجهیزات نظامی به بار آمده بود، تنها گذاشتند.<sup>۱</sup> سوم، برخی اشتباهات سیاسی هم از جانب مائوئیست‌ها بروز کرد. یک مشکل این بود که در بسیاری از نواحی روستایی میزان زیادی از زمان کار دهقانان صرف پروژه‌های غیرکشاورزی شد. این امر به تولید مواد خوراکی لطمه زد. مشکل دیگر این بود که کمون‌ها در ابتدا نسبتاً گسترده بودند و از تولید زراعی گرفته تا توزیع درآمدها و سایر فعالیت‌ها همگی در ساختار کمون که بیش از حد عظیم و متمرکز شده بود سازمان می‌یافت و مدیریت می‌شد. در حالی که بیش از این‌ها به انعطاف نیاز بود. چهارم، رهبری بالای حزب در مورد این که واقعاً در مناطق چه اتفاقی می‌افتاد به اطلاعات قابل اتکاء دسترسی نداشت. یعنی به‌ویژه در شرایطی که وضعیت قحطی به سرعت رو به وخامت بود گزارش‌ها خبر از اوضاع مطلوب می‌دادند. از یکسو تغییرات و تجربه‌گرایی گسترده در جریان «جهش بزرگ به پیش» باعث شده بوده که بعضی از آئین‌نامه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و سیستم‌های جا افتاده‌ی آمارگیری به هم بخورد. از سوی دیگر فشارهایی که از طرف رهبری مرکزی برای رسیدن به

---

1- Han Suyin, *Wind in Tower*, Ch. 9-11 on the Sino-Soviet split; and Riskin, *China's Political Economy*, 130-131, on the Soviet aid withdrawal

اهداف وجود داشت در آمیزش با روحیه‌ی پر هیجان آن دوران باعث می‌شد که رهبران محلی اغلب در مورد نتایج و آمار و ارقام مربوط به تولید غله غلو کنند. کل این مساله دستیابی رهبری به تصویری دقیق از نیازها را مشکل‌تر می‌کرد و به توانایی آنان در پاسخگویی سریع ضربه می‌زد.

یک بحران واقعی موجود بود. اما رهبری به واقع به این بحران پاسخ داد. تحقیقات و تغییرات صورت گرفت. میزان غله‌ای که می‌بایست به دست دولت برسد پایین‌تر در نظر گرفته شد. بعضی از طرح‌های غیرکشاورزی کنترل شد تا مردم بتوانند برای تولید مواد خوراکی وقت بیشتری بگذارند. برای دستیابی به انعطاف بیشتر، اندازه کمون‌ها کوچک‌تر شد.<sup>۱</sup> غله در سطح کشور جیره‌بندی شد و محموله‌های اضطراری غله به مناطقی که تحت فشار بیشتری قرار داشتند، فرستاده شد.<sup>۲</sup> چین شروع به واردات غله کرد تا بتواند به شهرها کمک کند و به کمون‌ها این امکان را بدهند که غله‌ی بیشتری نزد خود نگه دارند. با وجود این به علت تحریم اقتصادی که از سوی برخی از امپریالیست‌های غربی بر چین انقلابی اعمال می‌شد، موانع مضاعفی در برابر این سیاست قرار داشت.<sup>۳</sup>

اما این که ساختار کمون وجود داشت و این که نهادها و ارزش‌های تعاونی برقرار بود، باعث شد که مردم امکان متحد شدن برای حل مشکلات را بیابند. علل قحطی، همین‌هایی بود که توضیح دادم. پاسخی که به مساله داده شد نیز بر اساس نیازهای مردم و پیشرفت انقلاب بود. اگر بخواهیم مقایسه‌ای انجام دهیم باید بگویم که طی جنگ جهانی دوم وقوع قحطی در هند بین یک و نیم تا سه میلیون نفر را کشت. علت این امر سیاست‌های اجرایی و قیمت‌گذاری

1- Buchanan, *Transformation of Chinese Earth*, 130-131

2- Schurmann, Franz (1974) *The Logic of World Power: An Inquiry into the Origins, Currents, and Contradictions of World Politics* - New York - Pantheon - p:330-331 - and Han Suyin, *Wind in the Tower*, 170-171

3- Perkins, Dwight H. (1969) *Agricultural Development in China: 1368-1968* - Edinburgh - Edinburgh Univ. Press- p:303



حکومت بریتانیا طی جنگ بود. این نتیجه‌ی کار چرچیل بود که تا مدت‌ها بعد از مطلع شدنش از لطماتی که بر مردم وارد آمده بود باز هم بر این سیاست پافشاری می‌کرد.<sup>۱</sup> و امروزه ما هم چنان می‌بینیم که در آفریقا قحطی‌های وحشتناک که میراث سلطه و از شکل انداختن اقتصاد این کشورها توسط امپریالیسم است، اتفاق افتاده و می‌افتد. قحطی‌هایی که بر اثر جنگ‌های داخلی شدت می‌گیرد. قحطی‌هایی که به ابزار امتیازگیری امپریالیسم تبدیل می‌شود. در این موارد، «کمک‌ها» هم اغلب به مختل شدن کشاورزی پایدار و معیشتی دهقانان می‌انجامد.

روابط سرمایه‌داری امپریالیسم مجموعه عواملی را به وجود می‌آورد که باعث قحطی و تشدید آن می‌شود. در مورد انقلاب چین همه‌ی مسائلی که بر شمردیم در چارچوب تلاش برای حل مشکل خوراک در کشوری انجام می‌گرفت که از دیرباز گرفتار بلایای گوناگون بود.

**سوال:** اما در مورد آمار تکان دهنده‌ی مرگ و میر چه می‌گویید؟ بر اساس برخی تحقیقات ۳۰، ۴۰ تا ۵۰ میلیون نفر جان داده‌اند.

**لوتا:** ببینید، در مورد مرگ و میر دوران «جهش بزرگ به پیش» یک ماشین آمارسازی راه افتاده است. همه این‌ها متکی بر داده‌های غیرقابل اتکاء و انواع دستکاری‌های آماری است. اساس بخش بزرگی از تخمین‌ها در مورد مرگ و میر، رجوع به تفاوت میان آن چه که از رشد عادی جمعیتی انتظار می‌رود با میزان واقعی جمعیت است. شیوه‌های رسیدن به این آمارها بسیار تردید آمیز است. برای مثال به خاطر دشواری‌هایی که طی بحران خوراک وجود داشت نرخ زاد و ولد افت کرد. حالا بخشاً آمار کسانی که متولد نشده‌اند را به جای «مازاد مرگ و میر» گذاشته‌اند.<sup>۲</sup> مهم است این را هم بدانیم آمارهایی که

1- Mukerjee, Madhusree (2010) *Churchill's Secret War: The British Empire and the Ravaging of India during World War II* - New York - Basic Books

۲- برای یک بررسی اجمالی درباره ادعاهای غیر واقعی و روش‌های آماری مشکوک

توسط آکادمیسین‌های غربی مورد استفاده قرار می‌گیرد، اول توسط دن سیائو پین<sup>۱</sup> انتشار یافت. او علیه مائو بود و کودتای ضدانقلابی ۱۹۷۶ را رهبری کرد. اوایل دهه ۱۹۸۰ دن سیائو پین به شدت برای از بین بردن کشاورزی کلکتیو تلاش کرد. این آمار سازی‌ها و افزودن بر آمار مرگ و میر بخشی از سیاست رسمی بی‌اعتبار کردن کشاورزی کلکتیو بود.<sup>۲</sup> آکادمیسین‌های ضدکمونیست غربی اغلب از این روش استفاده می‌کنند که هر کس مُرده کار مائو بوده! می‌گویند نمی‌شود آن‌ها صرفاً مُرده باشند، آن‌ها را مائو «کشته» است. و مائو مردم را کشت چرا که یک مستبد ملعون بود. اگر می‌خواهید به منابع انتقادی در مورد این روش دسترسی داشته باشید می‌تواند به سایت من رجوع کنید.<sup>۳</sup>

نکته اصلی این است که چین برای نخستین بار از سال ۱۹۷۰ قادر به حل مشکل تاریخی غذای خود شد. معنایش این است که برای قرن‌ها چین از سیکل‌های نابودکننده‌ی قحطی و فقر رنج می‌برد. اما از ۱۹۷۰ آن‌ها توانستند نیازهای اساسی خوراک و امنیت غذایی را تأمین کنند. توانستند واقعاً یک کشاورزی پایدار و مبتنی بر رفع نیازها داشته باشند. توانستند به یک کشاورزی دست یابند که در خدمت سرمایه‌داری جهانی نباشد.<sup>۴</sup> این کاملاً به «جهش

نگاه کنید به:

Vukovich, Daniel (2011) *"Missing Millions, Excess Deaths, and a Crisis of Chinese Proportions,"* in *China and Orientalism: Western Knowledge Production and the PRC* - New York – Routledge

Patnaik, Utsa (2008) *"Republic of Hunger,"* in *The Republic of Hunger and Other Essays* – Pontypool UK - Merlin Press- and Hinton *Through a Glass Darkly*, 241-257

1- Deng Xiaoping

2- Ball, Joseph (2006) *"Did Mao Really Kill Millions in the Great Leap Forward,"* *Monthly Review*, September 2006

3- [www.thisiscommunism.org](http://www.thisiscommunism.org)

۴- یک دانشمند غربی در امور کشاورزی چین در سال ۱۹۷۵ دستاوردهای چین

بزرگ به پیش» و شکل‌گیری کمون‌ها ربط داشت. این کاملاً به بسیج جمعی مردم برای ساختن شبکه‌های آبیاری و امور مربوط به مهار سیل، کشت و بهبود شرایط زمین، احاطه بر فنون نوین کشاورزی و ایجاد صنایع کوچک در مناطق روستایی ربط داشت. این کاملاً به روحیه کار بر اساس سعادت عمومی که توسط انقلاب سوسیالیستی تشویق می‌شد ربط داشت.

## انقلاب فرهنگی: پیشرفته‌ترین نقطه‌ای که رهایی انسان تا کنون به آن دست یافته است

سوال: اکنون به انقلاب فرهنگی که در فاصله ۱۹۶۶-۱۹۷۶ جریان داشت پردازیم زیرا دومین پرده‌ی نمایش خارق‌العاده انقلاب چین است.

لوتا: انقلاب فرهنگی نقطه اوج مرحله اول انقلاب کمونیستی بود این

---

انقلابی را در تولید و توزیع مواد غذایی چنین تشریح می‌کند: «اول از همه این که به نظر می‌رسد که چین در از بین بردن مساله کم و زیاد شدن محصول مزارع موفق بوده است، گرچه چندین دهه تجربه نیاز است تا بتوان این دستاورد را به صورت قطعی تأیید کرد... دوم این که، جیره‌بندی مواد غذایی ضروری به این معنا است که تا زمانی که تولید ملی کافی باشد، همه مردم نیازهای ضروری‌شان را دریافت خواهند کردند. چنین مساله‌ای در چین دیده نمی‌شود که مناطق ثروتمند، مازاد تولید زیادی انباشت کنند در حالی که ده‌ها هزار نفر در مناطق دیگر از قحطی در حال مرگ و میر باشند. به این علت که چین وسیعاً مشکل توزیع غذا را هم از لحاظ زمانی و هم از لحاظ جمعیتی حل کرده است، کشور می‌تواند یک دوره نسبتاً طولانی از رکورد را پشت سر بگذارد و مردم به صورت جدی دچار سوء تغذیه نشوند.» همین مساله را نمی‌توان در مورد بسیاری از ملل کم توسعه یافته دیگر گفت. نگاه کنید به:

Perkins, Dwight (1975) "Constraints Influencing China's Agricultural Performance," in *China: A Reassessment of the Economy, A Compendium of Papers Submitted to the Joint Economic Committee, Congress of the United States* - Washington, D.C.- U.S. Government Printing Office- p:352-353

سومین «نقطه عطف» مرحله اول انقلاب کمونیستی است. کمون پاریس و انقلاب بلشویکی دو «نقطه عطف» اول بودند.

انقلاب فرهنگی نهایتاً در ۱۹۷۶ شکست خورد. و چین امروز دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست. اما انقلاب فرهنگی هنوز الهام‌بخش است و حاوی درس‌های فوق‌العاده غنی است و هر کسی که در فکر دنیایی عادلانه و رهایی جامعه و دنیا است باید درباره انقلاب فرهنگی و از انقلاب فرهنگی بیاموزد.

**سوال:** ریموند، ولی بدگویی‌های زیادی درباره انقلاب فرهنگی وجود دارد. تو از چه دیدگاهی با این مساله مواجه می‌شوی تا به مردم کمک کنی که این مساله را به صورت علمی بفهمند؟

**لوتا:** بله، بورژوازی هرگز دست از حملاتش به انقلاب فرهنگی بر نمی‌دارد. و ما باید وارد یک مبارزه واقعی برای حقیقت بشویم. چرا که پای ظرفیت‌های بشری در میان است. انقلاب فرهنگی درباره چه بود؟ با چه مسائلی در سطح جامعه و جهان مبارزه می‌کرد؟ شکل غالب فعالیت و مبارزه آن چه بود؟ در عمل چه دستاوردهایی داشت؟ مردم و جامعه چگونه از طریق آن متحول شدند؟

حتی مطرح کردن این سوالات برای مطالعه و بررسی جدی‌شان ما را به سطح متفاوتی از بحث وارد می‌کند. و با ادامه پرسشگری و پاسخ دادن به این سوالات بر یک پایه علمی ما به حقیقت واقعی درباره انقلاب فرهنگی دست می‌یابیم. در ارزیابی هر دوره یا شخصیت تاریخی همیشه جریان‌های مخالف (خنثی کننده)، گرایش‌های ثانویه و آشفتگی‌ها وجود خواهد داشت... ولی اولین و مهم‌ترین سوال این است که: چه چیزی عمده است، جوهر آن جامعه یا آن جنبش اجتماعی یا آن شخصیت تاریخی چیست؟ چه چیزی ویژگی اصلی آن را تعیین می‌کرد؟ انقلاب فرهنگی بلند پروازانه‌ترین تلاش انسان در عصر مدرن و در تاریخ بشری، برای انقلابی کردن و بازسازی یک جامعه بر پایه‌ای به جز استثمار و ستم... بر مبنای دخالت‌گری آگاهانه و فعالیت آگاهانه ده‌ها و

صدها میلیون نفر بود. در این جریان میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر جهان‌بینی‌شان را انقلابی کردند. از جمله ارزش‌های بنیادی و رویکردشان نسبت به واقعیت، کل فرهنگ یا روح جامعه را دگرگون ساختند.

## خطر سرنگونی انقلاب

سوال: خوب هسته مرکزی انقلاب فرهنگی در چیست؟ ما انتقادهای بسیاری درباره جناح بندی‌ها و جدال‌ها و طرد کردن‌ها می‌شنویم.

لوتا: برای این که درباره اصل این مساله صحبت کنیم باید کمی به عقب برگردیم. مائو در جستجوی راه‌حلی برای مشکل سرنگون شدن انقلاب بود. نه سرنگون شدن از طریق حمله خارجی که البته خطر واقعی و مهمی بود بلکه خطر سرنگون شدن آن از درون... منظورم از درون خود نظام سوسیالیستی است. و این خطر که حزب کمونیست می‌تواند به ابزاری برای طبقه استثمارگر جدید برای کنترل و سلطه‌گری بورژوازی تبدیل شود. یک گروه نخبگان می‌توانند بر نهادهای قدرت دولتی تسلط پیدا کنند و سپس این نهادها را برای برقراری مجدد روابط استثمارگری و ستمگرانه بازسازی کنند... در حالی که دولت در اسم هنوز سوسیالیست است و بعضی از ویژگی‌های خارجی سوسیالیسم همچنان حفظ می‌شود. این مساله در سال ۱۹۶۴-۱۹۶۶ صرفاً یک مساله انتزاعی نبود. ما درباره جهش بزرگ به پیش قبلاً صحبت کردیم. جهش بزرگ یک گسست رادیکال از الگوی توسعه غربی و شوروی بود و یک ضربه به نیروهای بورژوا تکنوکرات در حزب بود. ولی به خاطر قحطی و کمبود غذا در ۱۹۶۰-۶۱ و به علت جابجایی‌های صنعتی که در اثر قطع کمک‌ها و حمایت‌های تکنیکی شوروی به وجود آمده بود، ضروری بود که اشکال مشخصی از تنظیمات اقتصادی و سازمانی انجام شود. اما این امر فضای مانور برای نیروهای محافظه‌کار حزب کمونیست را باز کرد و آنان خود را «واقع‌بینان اقتصادی» خوانند و ادعا کردند که می‌توانند اقتصاد را به سویی که لازم است

ببرند. آن‌ها با تمام قوا برای تضعیف سیاست‌ها و روح جهش بزرگ به پیش حرکت کردند.

این نیروها قدرت سازمانی وسیعی در حزب کمونیست داشتند. در سال‌های ۱۹۶۴-۶۵ میدان به دست آن‌ها افتاده بود و یک برنامه منسجم داشتند. آن‌ها می‌خواستند که معیار سود برای اولیت‌بندی سرمایه‌گذاری‌ها به کار گرفته شود. می‌خواستند که یک سیستم آموزشی شبیه شوروی ایجاد شود که نخبگان حرف‌های و «نخبگان کمونیست» تربیت کند. نفوذ آن‌ها در عرصه‌های هنری از جمله اپرا، یک فرم هنری محبوب که هنوز تحت نفوذ موضوعات و شخصیت‌های فئودالی بود، بسیار تثبیت شده‌تر بود. در حقیقت آن‌ها به کارگران و دهقانان می‌گفتند که سیاست را فراموش کنید «آن را به حزب بسپارید و سخت کار کنید و ما مراقب سیستم رفاه اجتماعی خواهیم بود». همان‌طوری که پیشتر گفتم برای این نیروهای محافظه‌کار در رده‌های بالای حزب و دولت، مهم‌ترین مساله ساختن چین به عنوان یک کشور مدرن، قدرتمند و صنعتی بود. این آن چیزی بود که آن‌ها از سوسیالیسم می‌فهمیدند و به خاطر آن فشار می‌آوردند و جایی که می‌توانستند سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کردند که به این هدف و برنامه خدمت کند.

در سطح بین‌المللی نبرد با رویزیونیست‌های شوروی در حال شدت یافتن بود. مائو مبارزه‌ی جهانی برای متمایز کردن انقلاب واقعی از رویزیونیسم اتحاد شوروی را رهبری می‌کرد و شوروی‌ها تلاش می‌کردند تا چین را منزوی کنند. در همین زمان، امپریالیست‌های ایالات متحده در حال شدت بخشیدن به جنگ در ویتنام بودند. ویتنام شمالی هم مرز چین است و یک خطر واقعی در آن زمان موجود بود که ایالات متحده جنگ را تشدید کرده و به چین حمله کند. در چنین شرایطی بعضی از رویزیونیست‌های محافظه‌کار کاملاً کار خواهان کم کردن شدت مبارزه ایدئولوژیک با شوروی بودند. و همین نیروها بودند که خواستار به کارگیری مدل توسعه شوروی توسط چین بودند. و باز

تکرار می‌کنیم که شوروی در این مقطع تبدیل به یک نظام سرمایه‌داری شده بود که دارای نهاد مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی دولتی بود و تنها در اسم سوسیالیستی بود.<sup>۱</sup> به یاد داشته باشید که ما در این باره صحبت کردیم که مائو تجربه شوروی را عمیقاً بررسی کرده بود. او چنین تحلیل کرد که تصفیه‌های استالین در دهه ۱۹۳۰ مشکل پیشگیری از ضد انقلاب را در شوروی حل نکرد. توده‌های دهقان و کارگران عمدتاً به صورت منفعل رها شده بودند و به آگاهی‌ای که آن‌ها را قادر به تمیز بین برنامه‌ها و سیاست‌هایی که جامعه را به سوی کمونیسم هدایت می‌کند و برنامه‌ها و سیاست‌هایی که جامعه را به سرمایه‌داری باز می‌گرداند، مجهز نبودند. همچنین حزب کمونیست و نهادهای دولتی با تصفیه‌های استالین انقلابی نشده بودند.

مائو با یک مشکل تاریخی-جهانی انقلاب کمونیستی مواجه بود. چگونه از بروز ضد انقلاب جلوگیری کنید و در عین حال کمونیسم را هم در سطح جهانی گسترش دهید؟ چگونه جلوی ضد انقلاب را به شیوه‌ای بگیرید که توده‌های مردم را قادر سازد که نقش تعیین‌کننده و آگاهانه‌ای در تغییر دادن

---

۱- رویزیونست‌های شوروی در اواخر دهه ۱۹۵۰ تا فروپاشی شوروی، یک مدل به ظاهر «سوسیالیستی» از توسعه را برای کشورهای جهان سوم تبلیغ کرده و برای پیشبرد آن کمک‌های مالی اهدا و نیروی زیادی صرف می‌کردند. یکی از این نمونه‌ها، جمهوری خلق کره (کره شمالی) است. رهبری آن خود را سوسیالیست-کمونیست می‌خواند، ولی این جامعه هیچ وجه اشتراکی با سوسیالیسم یا کمونیسم ندارد. مالکیت دولتی وجود دارد، سیستمی از رفاه اجتماعی و اشکالی از «مشارکت کارگری» و «دموکراسی کارگری» وجود دارد. ولی کره شمالی در اساس یک جامعه مردسالار نظامی شده است که توسط قشر کوچکی از سرمایه‌داران دولتی بورکراتیک اداره می‌شود. این جامعه‌ای است که در آن توده‌های مردم در خفقان و حالت انفعالی نگه داشته می‌شوند. برای این که درباره تفاوت‌های بین سوسیالیسم حقیقی و نوعی از جامعه که در کره شمالی و کوبا وجود دارد بدانید، مراجعه کنید به:

جامعه و تغییر دادن خودشان بازی کنند؟ چگونه حزب را در جاده انقلاب نگه دارید و علیه کشش به سمت «از حرکت باز ایستادن» و تبدیل شدن به یک طبقه استثمارگر جدید، مبارزه کنید؟ چالش این بود. و این چالش برحسب وقایعی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ در جامعه چین در جریان بود بسیار حاد مطرح شد زیرا رهروان سرمایه‌داری برای کسب قدرت خیز برداشته بودند. شرایط عمومی‌تر جامعه به نفع آن‌ها بود، اگر بخواهید مساله را به این شکل بیان کنید.

## برانگیختن جوانان برای آغاز کردن انقلاب فرهنگی

سوال: منظور تان چیست؟ مگر مائو در آن زمان در رهبری نبود؟

لوتا: حزب توسط نیروهای رویزیونیست که قدرت و نفوذ زیادی داشتند، فسیل شده بود. این مشکل بزرگی بود. مشکل بزرگ دیگر تمایل مردم به پذیرش روزمره‌گی بود. می‌دانید که در طی ۱۷ سال قبل از انقلاب فرهنگی بهبود عظیمی در شرایط مادی و اجتماعی مردم رخ داده بود. این مساله یک تمایل، مخصوصاً در بین کسانی که در گذشته بیشتر از دیگران مورد ستم و استثمار قرار گرفته بودند، ایجاد می‌کرد که مسائل را به سوال و چالش نکشند و به خاطر همه دستاوردهایی که تحت رهبری حزب به دست آمده بود، بسیاری از دهقانان و کارگران تصور می‌کردند که اگر رهبران‌شان خود را «کمونیست» بخوانند، کافی است و آن‌ها واقعاً کمونیست هستند. در بسیاری از واحدهای کارخانه‌ای و مناطق روستایی مردم از به انتقاد کشیدن رهبران هراس داشتند. چگونه می‌توان در این میل به همراه شدن با وضع موجود شکاف ایجاد کرد؟ خوب وضعیت از این قرار بود، ضرورتی که مائو با آن مواجه بود این بود. مائو در پی یافتن راه‌حلی بود و انقلاب فرهنگی یک جهش بزرگ بود. قرار نبود این انقلاب یک پاک‌سازی از بالا به پایین برای نابودی قدرت رویزونیست‌ها باشد. هدف این بود که انقلاب فرهنگی یک انقلاب بزرگ باشد که توده‌های



مردم را از سطوح پایین در سطح میلیونی بسیج کند. از طریق مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک توده‌ها که توسط هسته‌ی انقلابی حزب رهبری می‌شد، توده‌ها قادر به تشخیص بین درست و نادرست و بین انقلاب و رویزونیسم می‌شدند... و بر این پایه نقش تعیین کننده‌ای در به زیرکشیدن مراکز قدرت بورژوازی در درون حزب کمونیست چین بازی می‌کردند. مساله انقلاب فرهنگی، انقلابی کردن همه‌ی جامعه و تفکر مردم بود.

در تصمیم‌گیری برای شروع انقلاب فرهنگی، مائو خطر غیر قابل‌تصورى را کرد. من درباره وضعیت بین‌المللی یعنی جنگ امپریالیست‌های آمریکایی در ویتنام و مانورهای شوری صحبت کردم. پس مائو چگونه می‌توانست تکان بزرگی بدهد و چنین مبارزه‌ی تاریخی‌ای را آغاز کند. مائو در جستجوی یک منبع جنب و جوش و شورش بود چنین منبعی را در کجای جامعه می‌توانست بیابد؟ و مائو به جوانان نظر کرد. جوانان مانند مسن‌ترها نبودند که شرایط کنونی را با شرایطی که قبلاً بود مقایسه کنند، بلکه جوانان شرایط را به شرایطی که می‌توانست به وجود بیاید، مقایسه می‌کردند. مائو به جوانان مانند تسریع کنندگان نگاه می‌کرد و می‌خواست که روح شورشگر و پرسشگر جوانان را آزاد کند. در چین گارد سرخ وجود داشت. آن‌ها سازمان‌های انقلابی دانش‌آموزان دبیرستان و دانشگاه و سایر جوانان بودند و اعتراضات و تظاهرات را سازماندهی می‌کردند. آن‌ها مسئولان دانشگاه را به این که شبیه اربابان رفتار می‌کردند، متهم کردند و از رهبران گوناگون حزب نیز انتقاد می‌کردند. این آغاز انقلاب فرهنگی بود. گارد سرخ در گسترش دادن این پیام مائو یاری رساند که «شورش علیه ارتجاعیون برحق است»<sup>۱</sup> مدارس برای یک سال بسته بودند و دولت به دانش‌آموزان اجازه استفاده رایگان از قطار را داد. آن‌ها به مناطق مختلفی عازم شدند. به مناطق دور افتاده سر زدند، با مردم و دهقانان

۱- نگاه کنید به مصاحبه زیر در نشریه کارگر انقلابی:

**"Running with the Red Guards: Memories of the Great Proletarian Cultural Revolution,"** *Revolutionary Worker*, December 22, 1986

ملاقات می‌کردند در حالی که تا پیش از این آموخته بودند به دهقانان به دیده‌ی تحقیر بنگرند. گاردهای سرخ جوانان این جسارت را به مردم می‌دانند که سر خود را بلند کنند و بپرسند که «اکنون چه سیاست‌هایی و در خدمت چه اهدافی در رأس امور است؟ و انقلاب در کجای کار است؟»<sup>۱</sup>

## ماهیت متضاد سوسیالیسم

سوال: ریموند، تو از اصطلاحی نظیر رهروان سرمایه‌داری صحبت کردی، ممکن است که کمی درباره‌اش توضیح بدهی؟

لوتا: مائو کشف کرد که ریشه‌های مشکل سرنگونی انقلاب در خود ماهیت متضاد جامعه سوسیالیستی است. از یک طرف سوسیالیسم یک جهش بزرگ است، جهشی به ورای استثمار و حاکمیت طبقاتی بورژوازی. سوسیالیسم انجام تغییرات اساسی اقتصادی و اجتماعی به نفع توده‌ها را امکان‌پذیر می‌کند و توده‌های مردم را در تغییر جامعه توانمند می‌کند. از سوی دیگر سوسیالیسم، یک جامعه در حال گذار است. گذار از سرمایه‌داری با تمایزات طبقاتی، استثمار و نابرابری‌اش به سوی کمونیسم، به سوی دنیایی بدون طبقات. سوسیالیسم زخم‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک جامعه‌ی کهنه را با خود حمل می‌کند. هنوز تفاوت‌هایی بین صنعت و کشاورزی، بین شهر و روستا و بین مناطق مختلف وجود دارد. تمایز کهن بین کار بدنی و کار فکری وجود دارد. تمایز بین دستمزدها وجود دارد و پول و قیمت همچنان استفاده می‌شوند. «برجای مانده‌های» جامعه سرمایه‌داری بذرهای سرمایه‌داری را در خود حمل می‌کنند مثلاً پول و قیمت‌ها که در جامعه سوسیالیستی در مبادله اجناس و برای کمک به برنامه‌ریزی اقتصادی و ارزیابی کردن از بهره‌وری مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما وجود پول و قیمت‌ها همچنین می‌تواند به تصمیم‌گیری‌ها،

1- Myrdal, Jan and Kessle, Gun (1970) *China: The Revolution Continued* - New York – Pantheon- especially pp. 75-108

جهت سرمایه‌دارانه بدهد، طوری که تولید بر مبنای تولید حداکثر پول برنامه‌ریزی شود. نهادها و ایده‌های ستمگرانه‌ای نیز هستند که جامعه کهنه را باز تولید می‌کنند. منظوم پدرسالاری، نژاد پرستی و عظمت‌طلبی ملی است. این چیزها بلافاصله بعد از تضعیف پایه‌های مادی‌شان از طریق سرنگونی سرمایه‌داری صرفاً «به طور اتوماتیک» ناپدید نمی‌شوند. در واقع باید آن‌ها را به نوبه‌ی خودشان زیر ضرب گرفت و همچنین نیروی عادت و طرز تفکر طبقات استثمارگر که هزاران سال عمر دارد نیز موجود است.

دستیابی به کمونیسم متضمن فائق آمدن بر نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و روابط کالایی و ایده‌ها و نهادهای اجتماعی ستمگرانه است. این مسائل یک شبه ناپدید نمی‌شوند. مارکس تصور می‌کرد که این گذار نسبتاً کوتاه باشد ولی تاریخ ثابت کرد که این تصور اشتباه است. این مساله نیازمند یک فرایند طولانی و پیچیده مبارزات انقلابی و دگرگونی در سطح جهانی است. بنابراین در هر مقطع از جامعه سوسیالیستی بر سر این که آیا باید بقایای جامعه سرمایه‌داری را محدود کرد و جامعه سوسیالیستی را هر چه بیشتر تغییر داد یا خیر، مبارزه در می‌گیرد. مائو اینگونه جمع‌بندی کرد که این نبرد واقعی، نبردی است میان راه سرمایه‌داری و راه سوسیالیسم... میان سیاست‌های و خط‌هایی که خواهان پیشروی به سوی کمونیسم هستند و آن سیاست‌ها و خطوطی که خواهان بردن جامعه در جهتی متفاوت و بازگشت به سوی سرمایه‌داری می‌باشند. و این اتفاقی است که در چین امروز رخ داده است.

مائو تحلیل کرد که نابرابری‌ها و تفاوت‌های اجتماعی در جامعه سوسیالیستی به موجودیت خود ادامه می‌دهند. به علاوه، در جامعه سوسیالیستی هنوز پول، قیمت‌ها و قراردادها نقش مهمی را در اقتصاد سوسیالیستی بازی می‌کنند. کلیت این‌ها خاکِ سربلند کردن نیروهای صاحب امتیاز و یک بورژوازی نوین در جامعه‌ی سوسیالیستی هستند. آنان سیاست‌هایی را پیش می‌برند

که شکاف‌های موجود را عمیق‌تر می‌کند. آنان بر استفاده از شیوه‌ها و ابزاری تأکید می‌کنند که از جامعه‌ی طبقاتی استثمارگر به ارث رسیده است. و از آن‌جا که قدرت تأثیر گذاری بر شیوه‌های تولید را دارند، تبدیل به نقطه‌ی تمرکز بورژازی، درست درون جامعه سوسیالیستی و درست در خود حزب کمونیست می‌شوند. این نیروها کوشش می‌کردند قدرت را به دست بگیرند... و درست به همین دلیل است که مائو و هسته انقلابی، انقلاب فرهنگی را در ۱۹۶۶ به راه انداختند. مائو جهش نظری عظیمی را به وجود آورد. او مقوله‌های مارکسیستی را برای تبیین اقتصاد سیاسی سوسیالیسم به کار برد و در این پروسه آن‌ها را گسترش داده و غنی‌تر کرد. او نشان داد که روابط تولید سوسیالیستی به این دلیل که حاوی جنبه‌های بورژایی هستند، بسیار متضادند. مائو خاطر نشان ساخت که سرمایه‌داری می‌تواند در چارچوب رسمی مالکیت دولتی دوباره ظهور کند و با استفاده از جمله‌ی هشیارانه‌ی لنین که «سیاست، فشرده اقتصاد است» نشان داد که چگونه برخی رهبران بلند پایه حزبی می‌توانند در واقع تجسم روابط تولیدی سرمایه‌داری بشوند. مائو و رهبری انقلابی، این مسائل را در طی انقلاب فرهنگی در مقابل توده‌های مردم قرار دادند. مراکز فرماندهی انقلابی همان‌طوری که از اسمش پیدا است، مردم را در زمینه‌ی مطالعه و فهم «ساختار عمیق» جامعه و پژوهش در باب بافت

---

۱- بعضی از کارهای نظری که توسط مائوئیست‌های انقلابی چین بر روی این تم‌ها انجام گرفته، در این اثر گردآوری شده است:

Lotta, Raymond (1978) *And Mao Makes 5: Mao Tsetung's Last Great Battle* – Chicago - Banner Press

بخش‌های زیادی از این کتاب با مشخصات زیر به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است:

لوتا، ریموند (۱۳۹۳) و مائو پنجمی بود، واپسین نبرد بزرگ مائو - ترجمه منیر امیری - بیجا - انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

جامعه رهبری می کردند.<sup>۱</sup>

روایت ضد کمونیستی این است که مائو یک مستبد پارانوئید بود که تمام این دشمنان را تنها برای راحتی خودش اختراع کرد. خیر! موضوع انقلاب فرهنگی سرنوشت انقلابی بود که یک چهارم بشریت در آن درگیر بودند. انقلاب فرهنگی جنبشی سرنوشت ساز بود برای ادامه مبارزه در دستیابی به جهانی نوین و رهایی بخش... علیه رهروان سرمایه داری و کسانی که می خواستند چین را به سرمایه داری باز گردانند.

### «این یک انقلابی واقعی بود»

سوال: می توانی درباره حس و حال انقلاب فرهنگی برای مان بگویی؟

لوتا: این یک انقلاب واقعی بود، پر بود از نوآوری و ابتکارات. بروز این انقلاب الهام بخش ده ها میلیون نفر بود در حالی که ده ها میلیون نفر دیگر را هم شوکه کرد و چُرت شان را پاره کرد. انقلاب بسیار متلاطم شد: تجمعات خیابانی، راهپیمایی ها و اعتراضات و اعتصابات. آنچه که به «روزنامه های دیواری بزرگ» معروف بود، در مکان های مختلف نصب می شد و مردم می توانستند نکات و انتقادات شان از رهبران را بر روی آن بنویسند. بعضی از این نکات بسیار عمیق و پیچیده و بعضی بسیار ساده بودند. امکانات عمومی برای برگزاری جلسات و بحث و جدل ها در اختیار عموم قرار گرفت. روزنامه های کوچک شکوفا شدند. در پکن به تنهایی ۹۰۰ روزنامه وجود داشت. مواد و امکانات از جمله کاغذ،

---

۱- نگاه کنید به:

آواکیان، باب (۱۳۹۰) *خدمات فنانا پذیر مائو تسه دون* - ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م) - چاپ دوم - فصل ششم *ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پروتاریا*

Avakian, Bob (1979) *Mao Tsetung's Immortal Contributions* - Chicago - RCP Publications - Ch. 6

جوهر، پوسترها، دستگاه‌های چاپ، سالن‌های ملاقات، مکان‌های عمومی و سیستم‌های صوتی رایگان در اختیار مردم قرار داده می‌شد. زمانی که انقلاب فرهنگی به میان کارگران رفت، دچار چرخش نوینی شد. چهل میلیون کارگر در سراسر کشور در مبارزه فشرده و پیچیده‌ی توده‌ای و شورش‌هایی برای باز ستاندن قدرت از شاخه‌های حزبی محلی و ادارات دولتی شهرها که مرکز نشو و نمای محافظه‌کاری بودند، به راه افتادند. گاهی اوقات کار کردن متوقف می‌شد، گاهی اوقات مبارزه برای متوقف نشدن کار بود. بعضی اوقات تظاهرات توده‌ای بود، گاهی اوقات مناظره‌های توده‌ای بود که تمام شب به طول می‌انجامید و در اغلب موارد دانشجویان و اعضای گارد سرخ درگیر آن‌ها بودند. پوسترها همه جا آویخته شده بود و مردم اطراف آن‌ها جمع می‌شدند و با دقت آن‌ها را خوانده و درباره آن صحبت و بحث می‌کردند... و همان‌طوری که گفتم جو بسیار متلاطم و انقلابی بود. در ادامه انقلاب فرهنگی اوضاع بسیار حاد شد. در شهر شانگهای در پاییز ۱۹۶۶، هفتصد سازمان در کارخانه‌ها وجود داشت.<sup>۱</sup> نیروهای انقلابی در حال بسیج کردن بودند و رهروان سرمایه‌داری نیز مقابله به مثل می‌کردند. آن‌ها سازمان‌های توده‌ای خودشان را داشتند، و می‌کوشیدند که انقلابیون را بی‌اعتبار کرده و با افزایش دستمزدها حمایت مردم را بخرند. نهایتاً کارگران انقلابی تحت رهبری مائو موفق شدند که بخش‌های گوناگون جمعیت شهر را متحد کنند. در ژانویه ۱۹۶۷ آن‌ها حاکمیت رهروان سرمایه‌داری و رویزونیست که شهر را اداره می‌کردند در هم شکستند. آن‌ها ساختمان اصلی شهرداری را به تصرف در آوردند، وسایل ارتباط جمعی را زیر کنترل گرفتند و شروع به توزیع کالاهای اولیه در بین مردم کردند. این همان «توفان ژانویه» شانگهای بود. و آنچه که پس از آن رخ داد فوق‌العاده بود: مردم شروع به بحث‌های جمعی کردند. بحث‌های توده‌ای درباره چگونگی اداره شهر و این که چه ساختار سیاسی‌ای از همه بهتر به اهداف انقلاب خدمت می‌کند.

---

1- Perry, Elizabeth J. and Li Xun (1997) *Proletarian Power: Shanghai in the Cultural Revolution* – Boulder - Westview Press

آن‌ها نهادهای سیاسی حکومتی جدیدی در سراسر شهر تجربه می‌کردند و بازار بحث و جدل داغ بود... و جدال‌های واقعی درباره این که چه نوعی از سازمان‌های قدرت سیاسی و چه نوعی از نهادها جوابگوی نیازهای فزاینده انقلاب خواهند بود در جریان بود. سوالات بزرگی مطرح و در بالاترین سطوح انقلاب فرهنگی جمع‌بندی می‌شد. برای مثال این که چگونه می‌توان توده‌ها را به بالاترین و مهم‌ترین سطح تصمیم‌گیری رساند؟ و در عین حال نهادها و ساختارهایی بنا کرد که از بروز ضد انقلاب جلوگیری کند؟ چگونه بحث‌ها و جدل‌های فراگیر داشته باشیم ولی در عین حال رهبری انقلابی را حفظ کنیم و به نهادهای قدرت جهت‌گیری انقلابی بدهیم؟ از آن‌جا که مساله فقط اداره شهری مانند شانگهای به خودی خود نبود بلکه تلاش می‌کردند یک نظام حکومتی و اعمال قدرت بیافرینند که نیازهای بزرگ‌تر انقلاب را پاسخگو باشد، برای مثال فرستادن پزشکان یا متخصصانی به مناطقی از کشور که آن‌جا مورد نیاز هستند یا حتی در سطح بزرگ‌تر در سطح دنیا برای حمایت از انقلاب. چنین فرایندی از تجربه کردن، بحث و جدل و جمع‌بندی‌ها در سال‌های اول و دوم انقلاب فرهنگی در جریان بود. و نهایتاً یک نهاد جدید قدرت سیاسی تثبیت شد که «کمیته‌های انقلابی» نامیده می‌شد. این کمیته‌ها ترکیبی بودند از دخالت‌گری عظیم توده‌ها و نقش ویژه‌ای که حزب در رهبری آن‌ها بازی می‌کرد. این درس‌ها به کار گرفته شدند و تغییراتی در سطوح بنیادین جامعه... در کارخانه‌ها، در بیمارستان‌ها، مدارس و غیره رخ داد.<sup>۱</sup>

۱- رجوع کنید به:

لوتا، ریموند. دونیا، نای و ک.ج.آ (۱۳۹۲) «سیاست رهایی‌بخش» *آلن بادیو کمونیسمی در قفس دنیای بورژوازی* - ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م) - فصل چهارم: *بازخوانی انقلاب فرهنگی برای دفن انقلاب فرهنگی* - ص ۱۱۰-۱۶۰

Lotta, Raymond and Duniya, Nayi and K.J.A., "Rereading the Cultural Revolution in Order to Bury the Cultural Revolution," in "Alain Badiou's 'Politics of Emancipation'—A Communism Locked Within the Confines of the

مائو گفت اگر دگرگونی در سنت‌ها، عادت‌ها و شیوه‌های تفکر رخ ندهد، انقلابی نیز در کار نخواهد بود. وقتی که من درباره شوروی صحبت می‌کردم، به جمله مائو اشاره کردم «مالکیت دولتی کارخانه‌ها و ذخایر چه سودی دارد اگر که ارزش‌های اشتراکی در عمل به کار برده نشده باشند؟» این آن موضوعی است که من دایم بر آن پافشاری می‌کردم و مائو در این جمله بر آن تأکید می‌گذارد و بیان چپستی کمونیسم است... یعنی باید شرایط و نحوه‌ی تفکر و ارزش‌ها را دگرگون کرد. چرا و برای چه کسی؟ برای منافع شخصی محدود یا برای نفع کلی بشریت؟ در میانه نبرد انقلاب فرهنگی مردم درباره چنین چیزهایی صحبت می‌کردند. مردم در حال تغییر دادن جامعه و دنیا و روابط بین‌شان و جهان‌بینی و فهم خودشان در یک فرایند بسیار در هم تنیده بودند. در اوایل انقلاب فرهنگی مائو همچنین ملاحظه‌ی حیاتی‌ای را انجام داد. وی گفت که هرچند که آماج حملات انقلاب فرهنگی رهروان سرمایه‌داری هستند اما هدف تغییر دادن جهان‌بینی است و قادر ساختن توده‌ها برای فهم عمیق‌تر و علمی‌تر جامعه و آگاهی از نقش دگرگون‌ساز خودشان و مسائل مربوط به ایدئولوژی و اخلاق.<sup>۱</sup>

## مناظره‌های توده‌ای، بسیج عمومی و انتقادات توده‌ای

سوال: سطح و حد خشونت در انقلاب فرهنگی چگونه بود؟

لوتا: در بعضی از زمان‌ها خشونت نیز بروز پیدا کرد ولی این نه آن چیزی بود که مائو مردم را به آن فراخوانده بود و نه مهم‌ترین ویژگی انقلاب فرهنگی بود. عمده‌ترین شکل بروز انقلاب فرهنگی مناظره‌های توده‌ای، بسیج سیاسی

---

*Bourgeois World*," Ch. IV, *Demarcations: A Journal of Communist Theory and Polemic* -no. 1 : Summer-Fall 2009

1- Mao Zedong, "*Speech to the Albanian Military Delegation*," at [www.marxists.org](http://www.marxists.org)



توده‌ای و انتقادات توده‌ای بود. رویکرد مائو در سندهای رسمی که به صورت عمومی چاپ می‌شد، اعلام شده بود. در بیانیه ۱۶ ماده‌ای که راهنمای انقلاب فرهنگی بود، این مساله ذکر شده است «وقتی که مناظره‌ای در جریان است، این مباحثه باید با منطق و نه با استفاده از زور پیش برده شود»<sup>۱</sup> این یک سند داخلی حزبی نبود بلکه سندی بود که در کل جامعه توزیع شده بود. در سطح جامعه نبردهای ایدئولوژیک و سیاسی حادی علیه مقامات رویونیست و مسیر رهروان سرمایه‌داری در جریان بود و همان‌طور که گفتم، رهروان سرمایه‌داری مقابله به مثل می‌کردند. آن‌ها در بین جوانان، کارگران و روشنفکران دست به سازماندهی زدند. ببینید این یک مبارزه دو طرفه بود.

اما درباره خشونت‌هایی که در انقلاب فرهنگی رخ داد، اول از همه مهم است بدانیم که خشونت شیوهی عمده پیش بردن انقلاب فرهنگی نبود و دوم این که بیشتر این خشونت‌ها توسط رهروان سرمایه‌داری اعمال می‌شد تا از موقعیت تثبیت شده‌شان دفاع کنند و انقلاب فرهنگی را بی‌اعتبار سازند. و در چنین وضعیتی گارد سرخ هم گاهی اوقات در شوق و حرارت‌شان برای پاک کردن جامعه از تأثیرات بورژوازی از کوره در می‌رفتند و دچار افراط می‌شدند. شما همچنین با مردمی مواجه هستید که از انقلاب فرهنگی به عنوان وسیله‌ای برای حل و فصل اختلافات قدیمی و شخصی‌شان هم استفاده می‌کنند.

مساله دیگری که انقلاب فرهنگی را پیچیده کرد این حقیقت بود که دسته‌ها یا گروه‌های سازمان یافت‌های در درون حزب بودند که ابتدا ژست حمایت‌گرانه یا حتی «حمایت‌گران پر و پاقرص» انقلاب فرهنگی را گرفته بودند... ولی در واقعیت «دستور کار» بسیار متفاوت و در نهایت ضد انقلاب

---

1- **“16 Point Decision”** “Decision of the Central Committee of the Chinese Communist Party Concerning the Great Proletarian Cultural Revolution” (Adopted on August 8, 1966), in **Important Documents on the Great Proletarian Cultural Revolution in China** – Peking - Foreign Languages Press - 1970

فرهنگی را دنبال می‌کردند. مائو و رهبران انقلابی باید توده‌ها را در سره ناسره کردن، جمع بندی از درس‌ها و روش‌های مبارزه و تثبیت درک جدید، رهبری می‌کردند. رهبری مائوئیستی انقلابی از طریق بیانیه‌ها، رهنمودها، سرمقاله‌ها و دخالت‌گری در صحنه عمل فعالیت‌های خشونت‌آمیز را مورد نقد قرار داده و محکوم می‌کردند و علیه آن مبارزه می‌کردند. وقتی که شما کارها و گفته‌های مردمی که با مائو کار می‌کردند را مطالعه می‌کنید، برای تان روشن می‌شود که آن‌ها برای متحد کردن مردم حول بنیادی‌ترین منافع‌شان و بالاترین آرمان‌های‌شان می‌جنگیدند. آن‌ها مردم را هدایت می‌کردند که برای اصول دست به مبارزه بزنند و این مبارزه را از دیدگاهی رفیع پیش ببرند و به مردم کمک می‌کردند که در مقابل افتادن به دشمنی‌های فرقه‌گرایانه مقاومت کنند. می‌جنگیدند تا مردم را برای مبارزه در راه ارزش‌های رفیع و مقاومت در گرفتار شدن در دعوای فرقه‌ای بخوانند. برای مثال، یک حادثه معروف در دانشگاه پکن رخ داد. فعالین دانشجویی در منازعات فراقسیونی درگیر شده بودند که کار به خشونت کشیده شده بود. رهبران مائوئیست، گروه‌های کارگری غیر مسلح را به محل اعزام کردند تا به دعا خاتمه بدهند و به مردم کمک کنند تا اختلافات‌شان را حل کنند.<sup>۱</sup>

### «دستاوردهای نوین سوسیالیستی»

سوال: آیا این فقط یک مبارزه بی‌انتهای بود؟ منظورم این است که به کجا قرار بود بیانجامد؟

لوتا: خوب، انقلاب فرهنگی از مراحل گوناگونی عبور کرد. یک دوره از ۱۹۶۶-۱۹۶۸ بود که مردم به پا خاستند و بسیاری از رهبران بلند پایه‌ی حزب

---

1- Hinton, William (1972) *Hundred Day War: The Cultural Revolution at Tsinghua University* - New York - Monthly Review Press - See Part III. "The Working Class Intervenes."

و رهروان سرمایه‌داری را به وسیله همه‌ی آن بحث و جدل‌ها و مبارزاتی که شرحش را دادم، به زیر کشیدند. بعد از آن انقلاب فرهنگی وارد مرحله جدیدی شد. این امکان به وجود آمد که دستاوردها تثبیت شوند و تغییرات اجتماعی و نهادی پیش برده شود که در واقع حاصل مبارزات و تجربه کردن‌های ادامه‌دار بود. و ما می‌بینیم که این تغییرات عظیم در نهادهای بنیادین و اداره‌ی جامعه رخ می‌دادند.<sup>۱</sup>

### سوال: می‌توانید چند مثال برای ما بزنید؟

لوتا: خوب یکی از تأکیدات بزرگ انقلاب فرهنگی دست و پنجه نرم کردن با مساله فائق آمدن و تلاش برای فائق آمدن بر تقسیم کار تاریخی بین کسانی که با ذهن‌های‌شان کار می‌کنند و کسانی که با دست‌شان کار می‌کنند بود. این کار چگونه انجام می‌شد؟ من بعداً مفصل درباره این موضوع صحبت خواهم کرد ولی در این لحظه نکته‌ی مهم این است که در بسیاری از جوامع حتی این سوال مطرح هم نمی‌شود. این مساله بدیهی در نظر گرفته می‌شود که بعضی از مردم قرار است با ذهن‌های‌شان و با ایده‌ها کار کنند و مهارت‌های‌شان در این زمینه را تقویت کنند و باقی جامعه چنین فرصتی نخواهند داشت. این مساله به نابرابری در جامعه می‌انجامد. این مساله تقسیم کار ستمگرانه است و نظام آموزشی سرمایه‌داری، برای بازتولید چنین نابرابری تنظیم شده است و اگر شما نظام آموزشی کهنه در سرمایه‌داری را در دست بگیرید و سعی کنید آن را همان طوری که هست گسترش دهید، کماکان این روابط ستمگرانه ریشه دوانده و گسترش خواهد یافت. با در نظر گرفتن چنین نکته‌ای، تمام نظام آموزشی تغییر داده شد. روش‌های کهنه‌ی آموزش که در آن دانش

---

۱- در مورد رویدادهای اصلی و نقاط عطف انقلاب فرهنگی خصوصاً در مراحل اولیه‌ی آن نگاه کنید به:

Daubier, Jean (1974) *A History of the Chinese Cultural Revolution* - New York -Vintage Books

آموزان دریافت کنندگان منفعل دانش بودند و انگیزه‌شان کسب نمره بود، و معلمان قدرت‌های مطلق بودند، شدیداً به چالش کشیده شد. به جای آن روحیه انتقادی جایگزین شد. درس خواندن با فعالیت‌های تولیدی ترکیب شد. سیاست‌های پذیرش در دانشگاه که به دختران و پسران اعضای حزب نوعی سهمیه می‌داد، دگرگون شد. حرکت بزرگی برای به دانشگاه کشاندن فرزندان کارگران و دهقانان انجام شد. بعد از اتمام دبیرستان دانش آموزان دو سال را در کارخانه‌ها یا کمون‌ها کار می‌کردند و بعد از آن برای دانشگاه اقدام می‌کردند. بخشی از فرایند پذیرش دانشگاه، توصیه نامه‌هایی بود که دانش آموزان از طرف کسانی که در کارخانه‌ها و کمون‌ها با آن‌ها کار کرده بودند، با خود می‌آوردند.<sup>۱</sup> در دوران سرمایه‌داری، دانش تعریف خاصی داشت: وسیله‌ای برای کسب برتری در رقابت با دیگران، نردبانی برای موفقیت‌های فردی و منبعی برای درآمد و پرستیژ اجتماعی. و بعضی از این ذهنیات به جامعه سوسیالیستی هم راه پیدا می‌کند و این بذر دیگری برای بازگشت سرمایه‌داری است. در دوران سوسیالیسم دانش در خدمت جامعه و دنیا گذاشته نمی‌شود، تا نابرابری‌های جامعه را از بین ببرد و جامعه را در جهت منافع بشریت بهبود

---

۱- برای آگاهی از تأثیرات انقلاب فرهنگی بر آموزش در مناطق روستایی، از جمله افزایش وسیع آموزش دوره پس از دبستان مراجعه کنید به:

Han, Dongping (2000) *The Unknown Cultural Revolution: Educational Reforms and Their Impact on China's Rural Development* - New York - Garland Publishing – p:88

Pepper, Suzanne (1991) "Education," in *The Cambridge History of China*, Vol. XV, Roderick MacFarquhar and John K. Fairbank, eds. - New York - Cambridge Univ. Press – p:416

برای یک بحث عمومی‌تر درباره تغییرات در آموزش نگاه کنید به:

Gamberg, Ruth (1977) *Red and Expert: Education in the People's Republic of China* - New York - Schocken Books

بخشیده و بر تقسیم کار بسیار ریشه‌دار و ستمگرانه بین مردمی که برای کار ذهنی آموزش دیده بودند و کسانی که از آن محروم بودند، فائق بیابند. از دل انقلاب فرهنگی چیزهای جدیدی بیرون آمد که ما آن‌ها را «دستاوردهای نوین» می‌خوانیم. این دستاوردها ارزش‌ها و روابط جدید سوسیالیستی را منعکس می‌کنند. یکی از هیجان‌انگیزترین دستاوردها چیزی بود که پژوهش «درهای باز» نامیده می‌شد. دانشمندان به مناطق روستایی می‌رفتند تا در میان دهقانان آزمایش‌های علمی‌شان را اجرا کنند. مراکز تحقیقی در محلی در نزدیکی مزارع بنا می‌شد. متخصصان شهری در کنار روستاییان به اجرای آزمایش‌های علمی دست می‌زدند... در زمینه‌ی دانه‌های پیوندی (هیبریدی)، چرخه‌ی حیات حشرات و دیگر جوانب علم. دانشمندان با زندگی دهقانان آشنا می‌شدند و از سوالات و نحوه‌ی نگرش‌شان چیزهای جدید می‌آموختند و دهقانان نیز درباره روش‌های علمی می‌آموختند. در شهرها نهادها و مؤسسات مطرح تحقیقاتی روابط مبتنی بر همکاری با کارخانه‌ها، کمیته‌های محلات و دیگر سازمان‌ها برقرار می‌کردند. آزمایشگاه‌ها بین مردم می‌رفتند و مردم به آزمایشگاه‌ها می‌آمدند. سازماندهی‌های نوآورانه وجود داشت، مثلاً زنان کارگر کارخانه‌ی یک محله که قطعات کامپیوترهای پیشرفته را تولید می‌کردند - توجه داشته باشید که به هیچ وجه مانند کارگران فوق‌استثمار شده در نظام سرمایه‌داری جهانی امروز کار نمی‌کردند - به نهادهای پژوهشی می‌رفتند تا ببینند کامپیوترها چگونه مورد استفاده قرار می‌گیرند و افراد آن نهادها نیز به این کارخانه‌های محلی می‌رفتند.<sup>۱</sup> تمام این‌ها برای شکستن دیوارها و تمایزات

---

1- Science for the People, *China: Science Walks on Two Legs* - New York - Avon - 1974

در دهه ۱۹۲۰ ارزشمندترین مدرک فرگشت که جهان تا آن زمان دیده بود، کشف شد: مرد پکنی. بعد از انقلاب، مرد پکنی بخشی از جنبشی شد که علم را به میان توده‌های مردم می‌آورد. داستان فرگشت انسان درسی از فلسفه مارکسیستی بود که به توده‌ها آرایه می‌شد. مراجعه کنید به:

اجتماعی بود.

سوال: شما دارید یک نوع بسیار متفاوت از ساختار اجتماعی را توصیف می‌کنید.

لوتا: دقیقاً. ما داریم درباره دو دنیای متفاوت صحبت می‌کنیم. در این دوره جنبش «پزشکان پا برهنه»<sup>۱</sup> نیز وجود داشت. جوانانی از شهرها و روستاها که برای ارائه خدمات پزشکی پیشگیرانه و کمک‌های پزشکی اولیه آموزش دیده بودند، به مناطق مختلف روستایی رفتند. آن‌ها پزشکان پابره‌نه نامیده می‌شدند چرا که آن‌ها در مناطق روستایی بودند و (شرایط و امکانات‌شان) بسیار ابتدایی بود. ولی مساله برطرف کردن نیازهای اولیه بهداشتی مردم بود. ۱/۳ میلیون پزشک پابره‌نه وجود داشت.<sup>۲</sup> و این فقط یکی از پیشرفت‌های عظیم در زمینه بهداشت عمومی بود که در انقلاب فرهنگی رخ داد. حرکت عظیمی که در آن طب سنتی از جمله طب سوزنی با پزشکی مدرن ترکیب

---

Schmalzer, Sigrid (2008) *The People's Peking Man: Popular Science and Human Identity in Twentieth-Century China* – Chicago - Univ. of Chicago Press

#### 1- Barefoot Doctors

۲- درباره جنبش «دکترهای پابره‌نه» به عنوان بخشی از نظام بهداشتی ادغام شده، نگاه کنید به:

Teh-wei Hu (1980) "Health Care Services in China's Economic Development," in *China's Development Experience in Comparative Perspective*, ed. Robert F. Dernberger – Cambridge - Harvard Univ. Press

فیلم مستند دکترهای پابره‌نه در یوتوب قابل دسترسی است:

*The Barefoot Doctors of Rural China*, produced by Victor Li, available

و درباره کمیته انقلابی سلامت در استان هونان نگاه کنید به:

*A Barefoot Doctor's Manual: The American Translation of the Official Chinese Paramedical Manual* - Philadelphia -Running Press 1977 -

شد. روابط پزشک-بیمار نیز دچار انقلاب شده بود. مفهوم بیمار به عنوان یک پذیرنده بی عمل معالجه به چالش کشیده شد. پیشرفت‌های زیادی در زمینه تحقیقات و اکتشافات رخ داد و انسولین سنتز شد.<sup>۱</sup>

یکی از مسائل بازگو نشده درباره انقلاب فرهنگی معالجه مالاریا است. جنگجویان ارتش رهایی‌بخش ویتنام که با ارتش امپریالیستی آمریکا می‌جنگیدند، از گونه‌ی جدیدی از بیماری مالاریا رنج می‌بردند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ رهبری ویتنامی‌ها از چین درخواست کمک کرد. مائو یک برنامه ریشه‌کن‌سازی اشتراکی را پیش نهاد کرد. یک گروه از محققان ۴۰,۰۰۰ ماده شیمیایی را آزمودند در حالی که عده دیگر روی طب سنتی تحقیق می‌کردند و گروهی دیگر به روستاها اعزام شدند. یک شیوه خارق‌العاده مؤثر در درمان مالاریا کشف شد و این دستاورد تنها در دهه ۱۹۸۰ در جامعه پزشکی بین‌المللی به عنوان یک دستاورد بزرگ به رسمت شناخته شد.<sup>۲</sup> مردم نمی‌دانند که چین انقلابی تساوی‌گرایانه‌ترین نظام پزشکی دنیا را بر مبنای خدمت به مردم و رساندن خدمات پزشکی ضروری به کل جمعیت برقرار ساخت. میانگین طول عمر مردم دو برابر شد یعنی از ۳۲ سال در سال ۱۹۴۹ به ۶۵ سال در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت.<sup>۳</sup> در آغاز دهه ۱۹۷۰ نرخ مرگ و میر نوزادان در شانگهای پایین‌تر از نیویورک بود.<sup>۴</sup>

از نظر نوآوری و دگرگون‌سازی در سایر زمینه‌ها نیز شما اعمال روحیه انتقادگرایی از رهبری و اعضای حزب در سطح توده‌ها را دارید و مردم عادی از

۱- برای یک مرور کلی بر مراقبت‌های بهداشتی در چین مراجعه کنید به: Sidel, Victor W and Ruth (1973) *Serve the People: Observations on Medicine in the People's Republic of China* – Boston - Beacon Press

2- McNeil, Donald G. (2012) "For Intrigue, Malaria Drug Gets the Prize," *New York Times*, January 16, 2012

3- Kane, Penny (1987) *The Second Billion: Population and Family Planning in China* - New York - Penguin Books – p:172 and Ch. 5

4- Victor W Sidel and Ruth Sidel, *Serve the People*, 256-258

اعضای حزب انتقاد می کردند. این مسائل از طریق تحولات و چالش‌های بزرگ انقلاب فرهنگی نهادینه شدند. تغییرات بزرگی در نحوه مدیریت کارخانه‌ها رخ داد که به عنوان «دو مشارکت»<sup>۱</sup> معروف شد. کارگران در مدیریت و مدیران در کارهای تولیدی مشارکت می کردند. نظام کهنه نظارت از طریق قوانین و قواعدی که کارگران را به زائده‌ای از ماشین آلات تبدیل می کرد به چالش کشیده شد.

انقلاب فرهنگی فرهنگ بزرگ‌تری را نیز آفرید که طبق آن به توده‌های مردم آموخته می شد که به مسائل بزرگ جامعه توجه کنند. کارخانه‌ها صرفاً واحدهای تولیدی نبودند بلکه تبدیل به عرصه‌های مبارزه سیاسی، مطالعه سیاسی و مطالعات تئوریک شدند. واحدهای فرهنگی در کارخانه‌جات ایجاد شد.<sup>۲</sup>

سوال: قبلاً گفتم که نگرش ما نسبت به این که چه روشی برای سازمان دادن جامعه عقلانی است، وابسته به آن است که چه جامعه‌ای می خواهیم بسازیم. می توانم تصور کنم که سرمایه‌داران و همفکران‌شان در مورد این نوع کارخانه خواهند گفت «این چه نوعی از اداره‌ی کارخانه است! این

#### 1- The Two Participations

۲- در طی انقلاب فرهنگی، همان‌طوری که قبلاً اشاره شد، یک گسست بزرگ در درک اقتصاد سیاسی سوسیالیسم و چگونگی توسعه یک اقتصاد سوسیالیستی به صورت انقلابی و برای اهداف انقلابی، وجود داشت. این درک در کتاب مهمی که در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۶ نوشته شده، خلاصه شده است. نسخه فارسی این کتاب با مشخصات زیر موجود است. مقاله پسگفتار به قلم ریموند لوتا بر روی نوآوری‌ها در برنامه ریزی متمرکز است و مستندات تجربی زیادی از دستاوردهای حیرت‌انگیزی که در طول انقلاب فرهنگی به دست آمد، ارائه می کند.

گروه نویسندگان شانگهای (۱۳۸۶) / اقتصاد مائوئیستی و مسیر انقلابی به سوی کمونیسم. کتاب آموزشی شانگهای - ترجمه منیر امیری - کلن - انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)



دیوانگی محض است!« حالا کمی در مورد هنر بگو.

لوتا: یک شکوفایی عظیم هنری در بین کارگران و دهقانان به وجود آمد، در شعر، نقاشی، موسیقی، داستان کوتاه و حتی فیلم. پروژه‌های هنری توده‌ای و اشکال جدید تعهدات هنری اشتراکی و محبوب از جمله در مناطق روستایی و دور افتاده نیز گسترش پیدا کرد. یکی از معروف‌ترین پروژه‌ها پروژه «خانه‌ی جمع‌آوری اجاره بها»<sup>۱</sup> بود. این مجموعه‌ای از مجسمه‌های متحرک بود که رنج‌های مردم در جامعه قدیم را به نمایش می‌گذاشت... شما می‌دیدید که در جامعه قدیم دهقانان بخش عمده محصول‌شان را به عنوان اجاره بها و مالیات پرداخت می‌کردند. این یک کار تجسمی مشترک بین دانش‌آموزان و معلمان بود و در خانه یک ملاک سابق نصب شده بود. این نوع آثار به سطح بالایی از بیان هنری و مضامین انقلابی رسیدند.<sup>۲</sup> انقلاب فرهنگی همچنین آنچه به عنوان «آثار انقلابی مدل»<sup>۳</sup> نامیده می‌شود را تولید کرد. پیشاهنگانی در سراسر

1- *Sculptures of the Rent Collection Courtyard* – Peking - Foreign Languages Press - 1970

۲- این ادعای بی‌اساس که چین در دوران انقلاب فرهنگی یک «زمین بایر فرهنگی» بزرگ بود بخشی از درک متعارف در عصر ما است. یک مطالعه اخیر توسط پل کلارک با جزئیات زیادی درباره اپرا، فیلم، رقص، هنرهای تجسمی، ادبیات، شعر، و درام و نشان می‌دهد که انقلاب فرهنگی در واقع یک دوره عظیم و بی‌سابقه‌ای از خلاقیت، نوآوری، و تولید جمعی محصولات هنری بود. با وجود این که این کار از برخی از گرایش‌های ضد کمونیستی رنج می‌برد و نویسنده در یک چارچوب مدرنیستیون ناسیونالیستی کار می‌کند، اما این اثر همچنان یک مطالعه ارزشمند و مستند است. نگاه کنید به:

Clark, Paul (2008) *The Chinese Cultural Revolution: A History* - New York - Cambridge Univ. Press

درباره هنر پوستر در زمان انقلاب فرهنگی نگاه کنید به:

Cushing, Lincoln and Tompkins, Ann (2007) *Chinese Posters: Art from the Great Proletarian Cultural Revolution* - San Francisco - Chronicle Books

3- Model Revolutionary Works

چین بودند که می‌توانستند از این مدل‌ها برای تحول آثار هنری استفاده کنند. مدل‌های انقلابی اپرا و باله توده‌های مردم را بر روی صحنه و در مرکز قرار داد. آن‌ها زندگی‌شان و نقش‌شان در جامعه و تاریخ را بازگو می‌کردند. این مدل‌های آثار هنری سطح بسیار بالایی داشتند، آن‌ها اشکال هنری سنتی چینی را با ابزار و تکنیک‌های غربی ترکیب می‌کردند. و شخصیت‌های زن قدرتمند در اپراها حضور چشمگیر داشتند. در حالی که باله قبلاً حالتی ظریف و لطیف داشت، با ورزش ترکیب شد. شما شاهد بودید که نه تنها موضوعات درباره‌ی رهایی زنان بود بلکه در عمل هم زنان را می‌دیدید که به شیوه بسیار خلاقانه‌ای و به شکل ورزشکارانه‌ای می‌رقصیدند. شما سنتزهای نوین را و ترکیب جدیدی از فرم‌ها را در این شکل از اپرا داشتید. خوب این چیزی بود که در چین در حال جریان بود. شرکت‌های اپرای پکن در مناطق روستایی تور برگزار می‌کردند و به گروه‌های فرهنگی محلی کمک می‌کردند تا توسعه پیدا کنند و در عین حال خودشان نیز از اجراهای محلی می‌آموختند.<sup>۱</sup>

بله انقلاب فرهنگی تأثیر بسیار بزرگی در مناطق روستایی داشت. تغییرات بزرگی نیز قبل از انقلاب فرهنگی وجود داشت. من درباره تغییراتی که در «جهش بزرگ» رخ داد و پیشرفت‌هایی که در زندگی مادی مردم رخ داده بود، صحبت کردم. ولی تأثیر شیوه‌های کهنه‌ی سازماندهی زندگی روستا، نقش خانواده و خانواده‌ی گسترده و تنها همین حقیقت که زندگی در روستاها

۱- متن نمایشنامه بعضی از کارهای مدل تئاتری در این‌جا می‌توان پیدا کرد:  
Wheeler Snow, Lois (1973) *China On Stage: An American Actress in the People's Republic* - New York - Vintage

و نگاه کنید به:

Li Onesto - "Yang Ban Xi: Model Revolutionary Works in Revolutionary China," *Revolution*, June 18, 2006

همچنین نگاه کنید به دو مدل باله:

Bai Di, "Feminism in Revolutionary Model Ballets *The White-Haired Girl and The Red Detachment of Women*

بسته‌تر است، و از آن شلوغی و تنوع شهرها تهی است، همه این‌ها تأثیر محافظه‌کارانه‌ای در روستاها دارند. خوب، انقلاب فرهنگی شروع کرد که حتی این مساله را هم تغییر دهد.<sup>۱</sup>

## «ذات بشری» و تغییرات اجتماعی

یادم هست که خاطرات فردی که در دوران انقلاب فرهنگی در یکی از مناطق روستایی بزرگ شده بود را می‌خواندم. او از این می‌گفت که چگونه مردم روستای او با دستیابی به متن نمایشنامه‌ها و اپراهایی که در انقلاب فرهنگی تولید شده و با زبان‌ها و موسیقی محلی تطبیق داده شده بود، آغاز به یاد گرفتن خواندن و نوشتن کردند. او درباره این صحبت می‌کرد که چگونه زندگی فرهنگی و اجتماعی در روستاها از جمله ورزش و مطالعات تغییر کرد و چگونه این مساله به مردم این شانس را داد تا با هم ملاقات کنند، ارتباط بگیرند و عاشق بشوند. یک فضای اجتماعی جدید جایگزین روحیه خانوادگی و قبیله‌ای حاکم بر روستاها می‌شد.<sup>۲</sup> همیشه به مردم گفته شده که کمونیسم کار نخواهد کرد چرا که «علیه ذات بشری است»... که مردم «در ذات و طبیعت‌شان» خودخواه هستند. ولی این مساله مربوط به طبیعت بشر نیست. این بیان «ماهیت بشر در چهارچوب سرمایه‌داری» است... چیزی که در یک

---

1- Myrdal, Jan (1984) *Return to a Chinese Village* - New York - Pantheon

Chen, Jack (1973) *A Year in Upper Felicity: Life in a Chinese Village During the Cultural Revolution* - New York - McMillan Publishing Co

Han, Dongping (2008) *The Unknown Cultural Revolution: Life and Change in a Chinese Village* - New York - Monthly Review Press

2- Gao, Mobo (2002) "Debating the Cultural Revolution: Do We Only Know What We Believe," in *Critical Asian Studies* 34 p: 427-430

Gao, Mobo (1999) *Gao Village: A Portrait of Rural Life in Modern China* -Honolulu - Univ. of Hawai'i Press - Ch. 9

نظام مبتنی بر رقابت و مالکیت خصوصی تشویق می‌شود، جایی که مردم باید برای به دست آوردن شغل، آموزش و حتی روابط شخصی رقابت کنند... و جایی که شما نظام مبتنی بر سود دارید که «اول من» و «برنده صاحب همه چیز است» را تشویق می‌کند. ولی سوسیالیسم افق جدیدی از آزادی بر روی مردم می‌گشاید تا شرایط و نحوه تفکرشان را تغییر بدهند. این آن چیزی بود که در انقلاب فرهنگی رخ داد. یک نظام اقتصادی موجود بود که منابع را برای بهتر کردن جامعه و بشریت به کار می‌برد. روابط و نهادهای نوین اجتماعی که مردم را قادر می‌ساخت که با یکدیگر همکاری کنند و به حداکثر به‌رایی جامعه و بشر خدمت کنند. در طی انقلاب فرهنگی درک مردم از مسئولیت اجتماعی تغییر کرد... محیط اجتماعی جدید که مشارکت و همبستگی را ارزش می‌نهاد، به وجود آمد. این مساله واقعی بود و حس مردم از این که چه چیزی در زندگی مهم و با ارزش است و نحوه رفتار ایشان را تحت تأثیر قرار داد... یک جور آرمان‌شهر بی‌عیب و ایراد نبود. بلکه مردم به شکل واقعی طرز تفکرشان و جامعه را تغییر می‌دادند. شعار «به خلق خدمت کنید» در دوران انقلاب فرهنگی بسیار محبوب شد و مردم زندگی خودشان و دیگران را با این معیار می‌سنجیدند.<sup>۱</sup> وقتی که در ۱۹۷۶ سرمایه‌داری در چین احیاء شد و روابط اقتصادی «انسان گرگ انسان است» باز گردانده شد، مردم نیز به شیوه‌های سابق بازگشتند. آن‌ها به همان جهان‌بینی کهن «من بر علیه تو» باز گشتند. آن‌ها تغییر کردند ولی نه به خاطر این که طبیعت غالب بشری به نحوی خودش را بازیابی کرده بود، بلکه به این خاطر که جامعه به سرمایه‌داری بازگشت کرده بود.

---

۱- آنچه از تجربه زیسته مورد نظر است در بعضی از تأملات و تفکرات، منتقل شده است:

Wang Zheng - *We had a dream that the world can be better than today - Revolution*, September 3, 2006

Dongping Han, *The Unknown Cultural Revolution*

## اعزام روشنفکران به مناطق روستایی

سوال: تو مرتباً به مساله روستا و شهر می‌پردازی. حالا در مورد سیاست اعزام روشنفکران و متخصصان به روستا هم که مساله مورد مشاجره‌ای هم هست، صحبت کن.

لوتا: سیاست اعزام روشنفکران و هنرمندان به روستاها جنبه تنبیهی نداشت. طی انقلاب فرهنگی، هنرمندان، پزشکان، کارکنان فنی و علمی و انواع و اقسام مردم فرا خوانده شدند که به میان کارگران و دهقانان بروند تا مهارت‌های‌شان را در زمینه‌ی تأمین نیازهای جامعه به کار بندند، تا در زندگی زحمتکشان شریک شوند، شناخت‌شان را به شراکت بگذارند و از توده‌های تحتانی بیاموزند. اما امروزه می‌گویند که فرستادن هنرمندان و پزشکان و دانشجویان به روستا نوعی مجازات بوده است. این که کارگران و دهقانان وارد دانشگاه شوند و متخصصان به روستا بروند ربطی به پاداش و مجازات نداشت. یکی از اهداف انقلاب فرهنگی در هم شکستن اعوجاج فرهنگی موجود در کشور بود. اوضاع اجتماعی طوری بود که هنرمندان، روشنفکران و متخصصان در شهرها جمع بودند و کارهای‌شان غالباً از بقیه جامعه به ویژه از آن ۸۰ درصدی که در روستاها زندگی می‌کردند جدا بود و انگار در برج عاج نشسته بودند. سیاست اعزام متخصصان به روستا را باید در یک چارچوب اجتماعی-اقتصادی گسترده‌تر قرار داد. یعنی به آن از زاویه‌ی هدف چین مائوئیستی که رسیدن به یک توسعه متعادل و برابری طلبانه بود نگاه کرد. در جهان سوم ما شاهد یک بحران هستیم. این بحران گسترش یافتن پُر هرج و مرج شهرها و توسعه‌ی معوج است. ما شاهد شهرهای زیاده از حد شلوغ و از نظر زیست محیطی ناپایدار هستیم که گرداگردشان را زاغه‌های درب و داغان فرا گرفته‌اند. شاهد امواج عظیم مهاجران روستایی هستیم که کاری پیدا نمی‌کنند، ما شاهد این هستیم که سمت و سوی سیاست‌های اقتصادی، نظام‌های آموزشی و زیر ساخت خدمات درمانی، تأمین رفاه شهری به قیمت فقر بخشی از شهرنشینان

و توده‌های روستایی است. انقلاب فرهنگی در سراسر کشور در مورد نیاز به کاستن از نابرابری میان کار فکری و بدنی، شهر و روستا، صنعت و کشاورزی، و مرد و زن بحث به راه انداخت. رفع این نابرابری‌ها و شکاف‌ها بخشی از فرایند رفع تقسیمات اجتماعی و پیشرفت دانش و فهم قابلیت‌های جامعه با هدف بهره‌مندی کل جامعه بود.

سوال: متوجه نکته‌ای که در مورد نابرابری بین شهر و روستا می‌گوییم هستیم. اما چرا تا این حد روی اعزام روشنفکران به روستا تأکید می‌گذاشتند؟ بعضی‌ها می‌گویند که روشنفکران را صرفاً با دستور به کار فیزیکی در مزرعه و کارخانه وا می‌داشتند. و ماجرا فقط همین بوده است. برای این ادعا چه جوابی داری؟

لوتا: این‌جا واقعاً مهم است بفهمیم که انقلاب فرهنگی به یک مساله جهانی-تاریخی می‌پرداخت. یعنی به شکاف عظیم بین کار فکری و کار بدنی. قبلاً هم در موردش صحبت کرده‌ام اما حالا می‌خواهم عمیق‌تر به آن بپردازم. در حال حاضر بیشتر مردم این را یک شکاف ابدی و ازلی می‌پندارند. به این معنی که همیشه یک عده باید عمدتاً با دست‌ها و شانه‌های‌شان کار کنند و یک عده با ذهن‌شان. بدون شک این یک تقسیم کار خیلی خیلی قدیمی است. یعنی بر می‌گردد به هزاران هزار سال پیش و تقسیم جامعه بشری اولیه به طبقات. بنابراین شرایط جامعه بشری اینگونه بوده که حیات و فعالیت روشنفکری، مسئولیت‌های مدیریتی و چرخاندن امور جامعه، قلمرو هنری و فرهنگی... همگی در دست یک قشر بسیار نازک قرار داشته است. اما چنین شرایطی محصول چگونگی شکل‌گیری و تکامل جامعه بشری خاصه از زمان ظهور طبقات و نظام‌های اقتصادی استثمارگرانه است. یعنی نظام‌هایی که در آن بخش کوچکی از جامعه، کار و محصول کار بقیه را کنترل می‌کنند. منظورم این است که چنین چیزی یک جزء «ذاتی» و «بافته شده در سرشت» موجودات بشری نیست.

تقسیم کار فکری و یدی دو تأثیر بزرگ دارد. یکم این که افرادی که درگیر شکل‌های مختلف «کار فکری» هستند از برخی امتیازات و برتری‌ها بهره مندند... این حتی می‌تواند صرفاً به صورت امکان پرداختن به این نوع فعالیت‌ها باشد... که خود یک جایگاه اجتماعی بالاتر را نصیب‌شان می‌کند. واضح است که حاکمان جامعه کسانی هستند که ابزار اعمال حاکمیت ستمگرانه را به دست دارند... نظام‌های استثماری را حفظ می‌کنند و ثمره کار دیگران را می‌چینند. انحصار تصمیم‌گیری‌های اصلی جامعه در اختیار کسانی است که در جایگاه حاکم نشسته‌اند. تضاد بین کار فکری و بدنی یک تضاد آشتی‌ناپذیر است. در این جا حتی کسانی که حکومت نمی‌کنند ولی عمدتاً درگیر کار فکری هستند نیز از امتیازات و اعتبار اجتماعی برخوردارند. کسانی که درگیر کار بدنی هستند در جایگاه تبعی نگه داشته می‌شوند. چنین موقعیتی «هم‌خوان با کار سخت» قلمداد می‌شود. دست آخر هم کارگران یدی از رمق افتاده را دور می‌اندازند. از نظر تاریخی، کار بدنی بی‌ارزش محسوب شده و تحقیر می‌شود.

اما این تقسیم کار یک تأثیر منفی دیگر بر جای می‌گذارد. این تقسیم کار تأثیری عمیق بر نحوه تکامل روشنفکران دارد. توده‌های زحمتکش ساعات زیادی از زندگی خود را صرفاً به کار در شرایط کسالت‌بار، تکراری و اکثراً تحت فشار یا سلطه‌ی دیگران می‌گذرانند. آنان شانس پرداختن به قلمرو کار با ایده‌ها، کسب شناخت از جامعه و به عهده گرفتن مسئولیت اداره‌ی امور جامعه را ندارند. در عین حال کسانی که عمدتاً درگیر کار فکری هستند به طور کلی از فعالیت تولیدی جدا افتاده‌اند و همین امر کل فرایند تکامل و چگونگی نگاه‌شان به دنیا را شکل می‌دهد. ساکنان شهرها از دنیای طبیعی جدا افتاده‌اند و روستاییان در قیاس با آنان به یک زندگی بسته مشغولند و درگیر مبارزه با طبیعت‌اند.

بنیان‌گذاران علم کمونیسم یعنی مارکس و انگلس این تقسیم کار، خصوصت‌های طبقاتی که در آن بازتاب می‌یابد و توسط آن تقویت می‌شود را

یک مساله کلیدی تشخیص دادند که انقلاب کمونیستی باید آن را حل کند. آنان تصویر جامعه کمونیستی آینده را در ذهن پروراندند. جامعه‌ای که در آن وحدت نوین و عالی‌تری از کار فکری و بدنی برقرار شود. جایی که مردمانش هم مؤلد باشند و هم خلاق. اما رسیدن به چنین جامعه‌ای یک فرایند پیچیده است و همانند بسیاری از موضوعات دیگر که مورد بحث قرار دادیم با آموختن از پیچ و خم‌های مرحله اول انقلاب کمونیستی است که می‌توانیم آن را بهتر درک کنیم. اتحاد شوروی به رهبری استالین کوشید با برخی شیوه‌ها، تضاد کار فکری و بدنی را حل کند. یکی از بزرگ‌ترین اقدامات شوروی‌ها برکشیدن افرادی با خاستگاه کارگری به سطوح رهبران و مدیران بود. آن‌ها منابعی را به تربیت و آموزش کارگران اختصاص دادند. این پیشرفت عظیمی نسبت به جامعه کهن محسوب می‌شد. اما همان‌طور که می‌دانید قرار دادن کارگران در مقامات مدیریتی به خودی خود مشکل را حل نمی‌کند... چرا که به قول مائو اگر این کارگران جهان‌بینی بورژوازی داشته باشند می‌توانند از جایگاه جدید خود علیه منافع گسترده‌تر توده‌ها عمل کنند و به «گردن کلفت‌هایی» با «خاستگاه فرودست» تبدیل شوند.

انقلاب فرهنگی چین اما طور دیگری به تضاد کار فکری و بدنی پرداخت. برای مثال همان‌طور که اشاره کردم کارگران را صرفاً در مقامات مدیریتی قرار نداد بلکه کل مفهوم مدیریت را دگرگون کرد. توده‌ها علاوه بر این که وظایف و مسئولیت‌های گوناگونی را به عهده گرفتند، در فرایند دست و پنجه نرم کردن با مسائل کلان اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک مربوط به جامعه و جهان نیز رهبری شدند. بنابراین انقلاب فرهنگی به شیوه‌ای کامل‌تر از اتحاد شوروی به تضاد کار فکری و بدنی پرداخت و صرفاً «کارگران را بالا نکشید»<sup>۱</sup> سیاست

---

۱- مقالات نظری مهم تولید شده در دوران انقلاب فرهنگی در پاسخ به انقلابی کردن مدیریت، در اثر زیر گردآوری شده است:



اعزام جوانان تحصیل کرده و روشنفکران به روستاها بخش مهم دیگری از همین کار بود. این که روشنفکران بتوانند از تجربه زندگی مردم زحمتکش بیاموزند، شناختشان را با آنان تقسیم کنند و درک زنده‌ای از فعالیت روشنفکری خود به دست آورند بخشی از پروژه‌ی بزرگ‌تر تغییر و تحول جامعه بود. چنین کاری باعث شور و شوق و روشن شدن فکر بسیاری از مردم شد. من یک استاد رشته ادبیات را می‌شناسم که طی انقلاب فرهنگی بزرگ شده است. این زن زمانی که بسیار جوان بود به روستا رفت. حالا خاطراتش از آن دوران را به روی کاغذ آورده است. او که از یک خانواده روشنفکر شهری برخاسته بود دوشادوش دهقانان کار کرد، زبان‌های محلی را آموخت و همراه با دهقانان به تئوری پرداخت... چنین چیزی برای او یک تجربه‌ی غیر قابل تصور و دگرگون کننده بود... او درگیر یک زندگی هدفمند شد که جوانان جامعه امروز آمریکا از آن بی‌بهره‌اند.<sup>۱</sup>

**سوال:** اما مردم می‌توانند بگویند که در کشوری مثل آمریکا هرکس می‌تواند برای زندگی‌اش هدفی پیدا کند.

**لوتا:** ببین! اگر در فاصله سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۹ در آمریکا زندگی می‌کردی و جوانی بودی که تحصیلات کالج نداشتی یا ترک تحصیل کرده بودی به احتمال

- White Plains, NY- M.E. Sharpe

برای دیدن یک تحقیق از یک منظر سیاسی-ایدئولوژیکی متفاوت که بر مساله انقلابی کردن مدیریت می‌کند نگاه کنید به:

Andors, Stephen (1977) *China's Industrial Revolution: Politics, Planning, and Management 1949 to the Present* - New York - Pantheon

۱- برای نمونه‌هایی نظیر این نگاه کنید به مجموعه مقالات از زنانی که در چین مائوئیستی بزرگ شدند:

Xueping Zhong, Wang Zheng, and Bai Di (2001) *Some of Us: Chinese Women Growing Up in the Mao Era* - New Brunswick, NJ - Rutgers Univ. Press

خیلی زیاد تو را به خدمت سربازی می‌فرستادند تا بروی و مردم ویتنام را کشتار کنی. آیا این یک زندگی هدفمند است؟ همان موقع جوانان و متخصصان چینی به روستاها می‌رفتند تا یک دنیای نوین بسازند. یادم می‌آید بعد از این که در سال ۲۰۰۵ طوفان کاترینا ایالت نیو اورلئان را در هم کوبید قشرهای مختلف مردم از پرستار و مهندس گرفته تا راننده و غیره داوطلب اعزام و کمک رسانی در آن جا شدند. اما این ممکن نشد. حداقل در مقیاس گسترده ممکن نشد... علتش این بود که جامعه آمریکا برای چنین کارهایی سازماندهی نشده است. منظورم این است که آمریکا جامعه‌ای نیست که اولویت‌های واقعی اجتماعی سمت و سوی تحولاتش را تعیین کند. یادم می‌آید طی تعطیلات عید پاک بعد از طوفان کاترینا، بچه دبیرستانی‌ها از نقاط مختلف کشور به نیو اورلئان رفتند تا در امر بازسازی زندگی به توده‌ها کمک کنند. اما تعدادشان بسیار اندک بود و کارشان بسیار موقتی. حالا جامعه‌ای را تصور کنید که چنین حرکتی در آن جا روال کار باشد نه یک استثناء. یعنی جامعه‌ای که مردم در آن توانایی فعالیت برای سعادت عمومی را داشته باشند و بتوانند مهارت‌ها و انرژی خود را در این راه مورد استفاده قرار دهند. جایی که تصمیمات اجتماعی برای انجام هر چه بهتر چنین هدفی اتخاذ شود. جامعه‌ای را تصور کنید که چیزی شبیه جنب و جوش توده‌ای بعد از طوفان کاترینا مورد حمایت دولتش قرار گیرد... و حاکمیت حواسش باشد که «با قبضه کردن کارها در دست خود حمایت‌های توده‌ای را خفه نکند». به عبارت دیگر فضای فعالیت برای مردمی که می‌کوشند دست به ابتکار بزنند و سمت و سوی جدیدی اتخاذ کنند وجود داشته باشد. در چین انقلابی، هنرمندان و پزشکان و کارکنان فنی و علمی و همه‌ی افراد تحصیل کرده فرا خوانده شدند که به میان کارگران و دهقانان بروند. مهارت‌های‌شان را برای رفع نیازهای جامعه مورد استفاده قرار دهند. در زندگی زحمتکش‌شان شریک شوند و از توده‌های تحتانی بیاموزند. شمار عظیمی از جوانان و متخصصان به فراخوان «خدمت به خلق» که انقلاب فرهنگی مطرح کرد پاسخ مثبت دادند به روستا رفتند و برای سایرین الگو شدند. کشش

فراوانی به سمت تأمین منافع اساسی‌تر مردم و شعار الهام‌بخش خدمت به خلق وجود داشت. این سوال در سطح گسترده مطرح شد که کدامیک بیشتر اهمیت دارد؟ این که یک پزشک ماهر «حق» برخوردار از زندگی ممتاز در شهر را داشته باشد یا این که خدمات درمانی در دسترس شمار گسترده‌ای از مردم باشد تا روستاییان هم حق برخوردار از درمان مناسب را داشته باشند؟ این یک پرسش بسیار مهم بود، چرا که در آستانه انقلاب فرهنگی ۷۰ تا ۷۵ درصد از هزینه‌های دولتی بهداشت مربوط به شهرها می‌شد که فقط ۲۰ درصد اهالی کل کشور را در بر می‌گرفت. در تمام مقاطع دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد، یک سوم از کارکنان بخش پزشکی شهرها به صورت تیم‌های سیار در روستاها به سر می‌بردند.<sup>۱</sup> و این واقعه‌ای عظیم به حساب می‌آمد. اما علی‌رغم همه این راهگشایی‌های عظیم، کماکان در ارتباط با تضاد بین کار فکری و بدنی مشکلاتی وجود داشت. یعنی در چگونگی رویکرد مائو و رهبری انقلابی نسبت به حل تفاوت‌هایی که بین روشنفکران و سایر بخش‌های جامعه وجود داشت. به‌ویژه در مورد تفاوت‌های بین روشنفکران و توده‌های سابقاً تحت ستم و استثمار، مشکلاتی وجود داشت.

### سوال: چه نوع مشکلاتی؟

لوتا: این چیزی است که جلوتر، هنگام صحبت از سنتز نوین باب آواکیان به آن خواهیم پرداخت. اما در چارچوب سیاست اعزام روشنفکران به روستا می‌توانم بگویم که این کار قویاً تحت ایده‌ی «بازسازی روشنفکران» هدایت می‌شد. این مساله، مشکل آفرین بود. البته این را بگویم که جمله «بازسازی روشنفکران» که در چین آن روزگار مورد استفاده قرار می‌گرفت را به هیچ وجه نباید به این صورت ضد کمونیستی معنی کرد که «روشنفکران را به دست کشیدن از تفکر مجبور می‌کردند». سیاست «بازسازی روشنفکران» شامل

1- Teh-wei Hu - *Health Care Services in China's Economic Development* - p:234

مبارزه با رفتارهای امتیاز طلبانه بود هر چند با رویکردی یک جانبه. تو گویی روشنفکران صرفاً به خاطر این که درگیر کار فکری هستند و با امتیازاتی که از این کار بر می‌خیزد سر و کار دارند یکی از سرچشمه‌های مشکلات جامعه‌اند. ارزش‌ها و فکرهای روشنفکران زیر نظر قرار داشت. تأکید بر حل تمایز کار فکری و کار بدنی یک جانبه بود. به این صورت به حل این تضاد از دریچه‌ی غلبه بر امتیازات و تعصبات روشنفکران نگاه می‌شد. البته روشنفکران رویکردها و ارزش‌های امتیاز طلبانه‌ای دارند که از جایگاه خاص‌شان در جامعه بر می‌خیزد. اما کارگران و دهقانان نیز تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی هستند که این نیز می‌تواند به صورت نفرت از روشنفکران بروز کند و هم به صورت گُرنش به آنان. برای تبدیل شدن به رهاکنندگان نوع بشر، طرز فکر همگان باید متحول شود.

حرف من این است که انقلاب فرهنگی به طور کلی یک پیشرفت واقعی را در زمینه‌ی دست و پنجه نرم کردن با تضاد کار فکری و کار یدی رقم زد. انقلاب فرهنگی راهگشا بود. اما آن سنتز کاملی که بدان نیاز است، نبود و ما می‌توانیم به این مساله بیشتر بپردازیم.

### مشکل «تاریخ‌نگاری به وسیله خاطره‌نویسی» چیست؟

سوال: ما با خاطره نویسی‌هایی روبه‌رو هستیم که مساله اعزام به روستا را به صورت منفی تصویر می‌کنند و از رنج مردم می‌گویند. این جور خاطره نویسی‌ها به چکار می‌آیند؟

لوتا: بگذارید یک نکته را در مورد این خاطره‌نویسی‌ها مورد تأکید قرار دهم..... و این را هر تاریخ‌دانی که سرش به تنش می‌ارزد هم به شما خواهد گفت. اگر چه بعضی از کتاب‌های خاطرات هست که از آن‌ها می‌توان خطوط اصلی و گرایش‌های موجود در کل دوره‌ای که نویسنده در آن به سر می‌برده

را باز شناخت و از تحلیل‌هایش استفاده کرد اما گرایش بیشتر خاطره‌نویسی‌ها این است که همه چیز را به تجربیات مستقیم نویسنده محدود کند. کتاب‌های خاطرات به طور کلی، هر چند این‌جا و آن‌جا می‌تواند استثنائاتی وجود داشته باشد، آثاری مبتنی بر تحقیق و سنتز علمی نیستند. این کتاب‌ها الزاماً تصویر گسترده، متنوع و پیچیده‌ی اجتماعی از تاریخ را پوشش نمی‌دهند... یا به جوهر نیروهای طبقاتی و اجتماعی متقابل و گوناگون راه پیدا نمی‌کنند. برنامه‌ها و دیدگاه‌هایی را که در جامعه و جهان با یکدیگر درگیرند موشکافی نمی‌کنند. منظورم این نیست که این خاطره‌نویسی‌ها بی‌فایده هستند. آن‌ها چیزهای معینی را روشن می‌کنند اما باید با حواس جمع با کتاب‌های خاطرات مواجه شد و محدودیت‌هایشان را شناخت. باید دانست که قوای محرکه‌ی اجتماعی بزرگ‌تری در کارند و تجربه‌ی فردی هر شخص در چارچوب بزرگ‌تری اتفاق می‌افتد.

حالا وقتی ما با اوضاعی مثل انقلاب فرهنگی روبه‌رو می‌شویم که یک خیزش عظیم اجتماعی است، برخی افراد هستند که امتیازات‌شان را از دست می‌دهند و برخی هستند که در متن یک امر عموماً عادلانه قربانی فشارها و رنج‌ها می‌شوند. این یک وضعیت پیچیده است. داشتم مطلبی می‌خواندم از جی. آرچ گتی<sup>۱</sup> مربوط به بحثی در مورد ادبیات خاطره‌نویسی در انقلاب شوروی. نویسنده‌ی مطلب یک تاریخدان است. او به این نکته اشاره می‌کند که شما هرگز نباید سعی کنید واقعه‌ی مهمی مثل انقلاب فرانسه را از طریق حکایات فردی درک کنید. منظورم این است که به حرف‌هایی مثل «خودم آن‌جا بودم» یا «خودم شنیدم» اتکا نکنید. ولی ما به نوعی در عرصه‌ی بررسی انقلاب شوروی طی دوره‌ی استالین می‌بینیم که تعمیم تحلیلی کلان بر پایه‌ی روایات فردی، کاملاً رایج است.<sup>۲</sup> همین مساله تا حدودی در مورد انقلاب

1- J. Arch Getty

2- Getty, John Archibald (1987) *Origins of the Great Purges: The Soviet Communist Party Reconsidered, 1933-1938* - New York - Cambridge Univ.

فرهنگی جریان دارد. شما از طریق ادبیات خاطره‌نویسی نخواهید توانست همه‌ی چیزهایی را که در این مصاحبه در ارتباط با سرچشمه‌ها و خصلت عمده انقلاب فرهنگی پیش کشیده شد بفهمید. مهم است که این نکته روش‌شناختی را به خاطر بسپارید. یک نکته دیگر هم هست. در جامعه آمریکا و در مدارس فقط نوع معینی از خاطره‌نویسی تبلیغ می‌شود یعنی خاطرات کسانی که از زیر ضرب رفتن امتیازات‌شان در جریان انقلاب فرهنگی شاکی‌اند. یعنی این کار بخشی از حمله ایدئولوژیک بورژوازی علیه کمونیسم است. درست مثل این است که یک نفر غیر آمریکایی تلاش کند تاریخ دو دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را بدون آن که چیزی از تاریخ برده‌داری و قانون نژاد پرستانه جیم کرو و ستم و تبعیض در ایالات شمالی بداند، صرفاً با خواندن کتاب خاطرات یک فرد سفید پوست، فردی که مخالف ثبت نام اقلیت‌های ملی-نژادی در کالج است، درک کند.

## آخرین نبرد بزرگ مائو

سوال: ریموند، اجازه بدهید به مساله انقلاب فرهنگی بپردازیم. شما درباره دو مرحله انقلاب فرهنگی صحبت کردید، خیزش عظیم سال‌های نخست و سپس تحکیم و دگرگونی. در سال‌های آخر انقلاب فرهنگی چه می‌گذشت؟

لوتا: انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶ شروع شد و سپس از مراحل که شرح دادم عبور کرد. و در اوایل دهه ۱۹۷۰، نبرد طبقاتی در حال تشدید شدن بود. موقعیت پیچیده‌ای بود نیروهای ارتجاعی در برابر انقلاب فرهنگی مقاومت و مخالفت نشان می‌دادند. در بین توده‌ها، آن‌هایی که افکار واقعاً رادیکال داشتند برای دفاع و پیشبرد انقلاب فرهنگی مبارزه می‌کردند... کسانی دیگری بودند که زمانی از انقلاب فرهنگی دفاع می‌کردند و زمان دیگری خیلی اشتیاقی

نسبت به آن نشان نمی‌دادند... و بخشی از مردم عقب‌مانده نیز بودند که فقط با آن مخالفت می‌کردند. مهم‌ترین مساله این بود که رهروان سرمایه‌داری حتی زمانی که در سال‌های نخست انقلاب فرهنگی دچار شکست و مجبور به عقب‌نشینی بزرگی شدند، همیشه نیروهای خود را حول برنامه‌شان بسیج می‌کردند. تحلیل مائو این بود که بعد از کسب قدرت دو مسیر به وجود می‌آید: راه سرمایه‌داری و راه سوسیالیسم... این یک وضعیت موقت و فقط برای چند سال نیست. این خصلت دوره‌ی گذار نسبتاً طولانی به کمونیزم است. و همچنان که مائو تأکید کرد: این که چه کسی برنده این میدان است، تا قبل از این که به کمونیسم دسترسی پیدا کنیم و بر تقسیم جهانی طبقات غلبه کنیم، از پیش معلوم نیست. مائو همیشه درباره خطر بازگشت سرمایه‌داری هشدار می‌داد. در دوران سوسیالیسم، توده‌ها قدرت دولتی را در دست دارند ولی انقلاب باید ادامه پیدا کند. همان‌طور که قبلاً در این باره صحبت کردیم، شما با زخم‌های به جا مانده از جامعه طبقاتی مواجه هستید، اختلاف بین شهر و روستا، تمایز سلسه مراتبی بین تخصص‌ها ادامه دارند و پول همچنان در مدیریت اقتصاد نقش بازی می‌کند، و این یک واقعیت است که همچنان بین کار بدنی و فکری یک دنیا فاصله است. تأثیر عقاید و ارزش‌های قدیمی، نیروی عادت... کنار آمدن و سر فرورد آوردن در برابر عرف رایج و ادامه روش‌های «آزموده و تأیید شده» همچنان وجود دارد. موقعیت زنان در جامعه، دستیابی به رهایی کامل زنان، نبرد علیه ریشه‌ها و سرسختی مردسالاری در تمام اشکالش... این‌ها مسائل اصلی گذار سوسیالیستی هستند. این چیزی است که انقلاب به قدرت رسیده با آن مواجه است.

**سوال:** تو درباره خصلت عمومی جامعه سوسیالیستی و چالش‌هایی که در مقابل آن قرار دارد صحبت می‌کنی. ولی معنی این‌ها در آن زمان در مراحل مختلف انقلاب فرهنگی چه بود؟

**لوتا:** وضعیت مشخص و گره‌گاه مشخصی که انقلابیون با آن مواجه بودند

در بین سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۶ بسیار دشوار بود. و این فقط مربوط به آنچه در چین رخ می‌داد، نبود. موقعیت کلی انترناسیونالیستی و در هم آمیختگی‌اش با جنگ طبقاتی در چین، بر آن (جنگ طبقاتی در چین) تأثیر می‌گذاشت. من می‌توانم فقط به بعضی از جنبه‌های کلیدی آنچه در حال رخ دادن بودن، اشاره کنم.

اجازه بدهید که با اوضاع بین‌المللی در اوایل دهه ۱۹۷۰ شروع کنم. خطر فزاینده‌ی جنگ، از جمله خطر حمله شوروی به چین وجود داشت. مردم شاید ندانند... ولی در اوایل دهه ۱۹۷۰ بزرگ‌ترین تمرکز قوای نظامی زمینی در مرزهای چین-شوروی بین دو ارتشی بود که روبه‌روی همدیگر قرار گرفته بودند. همزمان، تحولاتی در چین در جریان بود، از جمله خیانت‌های آشکار در بین افرادی که قبلاً نقش مهمی در انقلاب فرهنگی بازی کرده بودند. و این مساله به سردرگمی عظیمی بین مردم دامن می‌زد که باید تجزیه و تحلیل و فهمیده می‌شد. یکی از چالش‌های مائو و انقلابیون در این دوره این بود که چگونه با خطر جنگ مواجه بشوند و در عین حال انقلاب فرهنگی را پیش ببرند. شما با یک گروه از جاده صاف‌کن‌های سرمایه‌داری در ارتباط با رهبران سطح بالای حزب از جمله دن سیائو پنگ<sup>۱</sup> و چوئن لای<sup>۲</sup> مواجه‌اید که می‌کوشیدند از فرصت این اوضاع جهانی حاد استفاده کنند تا انقلاب فرهنگی را پایان ببخشند و وارونه کنند. آن‌ها استدلال می‌کردند: «انقلاب فرهنگی دیگر بس است. ما باید سراغ وظیفه‌مان برای ایجاد یک ارتش مدرن و یک اقتصاد کارآمد برویم» که منظورشان البته یک اقتصاد و ارتش سرمایه‌دارانه است. آن‌ها برای برنامه‌شان در سطوح بالای حزب مبارزه و نیروهای اجتماعی در جامعه را نیز بسیج می‌کردند. آن‌ها همچنان قدرت فراگیری در حزب، دولت و ارتش داشتند. و به شیوه‌ی خاصی به توده‌ها متوسل می‌شدند. آن‌ها

---

1- Deng Xiaoping

2- Zhou Enlai



می‌گفتند، اگر چین به اقتصاد جهانی متصل شود، جامعه بهتری خواهیم داشت و استانداردهای زندگی کارگران بهبود خواهد یافت، اقتصاد چین قوی‌تر خواهد شد و در وضعیت بهتری برای مواجهه با خطر جنگ خواهیم بود. آن‌ها به سراغ توده‌های جوان با زمینه‌ی طبقاتی ممتازتر می‌رفتند و ادعا می‌کردند که انقلاب فرهنگی چین «حرفه‌های» آن‌ها را از ایشان دزدیده است. مائو و مقرر فرماندهی انقلابی در حزب توده‌ها را برای مقابله با وضعیتی که توصیف کردم، بسیج می‌کردند. رهبری مردم برای دفاع از تغییرات نوین در آموزش، ثبت نام نیروهای جوان از کارگران و دهقانان در دانشگاه‌ها... رهبری مردم برای دفاع از آثار فرهنگی انقلابی مانند اوپراها... اشکال نوین مدیریت در کارخانه‌ها... و تمام چیزهایی که درباره آن صحبت کردیم درباره رفتن جوانان به مناطق روستایی... این یک مبارزه پیچیده بود که انقلابیون پیش می‌بردند. آن‌ها علی‌رغم تلاش‌های جاده صاف‌کن‌های سرمایه‌داری برای کم اهمیت کردن و بی‌اعتبار کردن فعالیت‌های‌شان تحت نام ثبات، مردم را به دفاع از «دستاوردهای نوین سوسیالیستی» فرا می‌خواندند. انقلابیون نه تنها از دستاوردهای انقلاب فرهنگی دفاع می‌کردند بلکه مردم را فرا می‌خواندند که در مبارزه برای انقلابی‌تر کردن جامعه و تفکر مردم به پیش بروند. آن‌ها مطالعه تئوری مارکسیستی را تبلیغ می‌کردند و خط و برنامه‌ی رهروان سرمایه‌داری را افشا می‌کردند. آن‌ها به جامعه اعلام کردند که خطرات بزرگی توده‌های مردم در چین و آرمان کمونیسم را تهدید می‌کند و اهمیت حیاتی این مبارزه برای در هم شکستن تلاش‌های رهروان سرمایه‌داری برای واژگون کردن دستاوردهای انقلاب فرهنگی را به جامعه اعلام می‌کردند. اعتراض نیز وجود داشت، بعضی توسط جاده صاف‌کن‌های سرمایه‌داری سازمان داده شده بود و بعضی توسط توده‌های انقلابی علیه ضد انقلابیون. انقلابیون همیشه کوشیدند که فعالیت آگاهانه‌ی توده‌ها را در این نبرد پیچیده بسیج کنند. مبارزه از پیچش‌ها و چرخش‌های تندی گذر کرد. و همچنان که این جنگ در جریان بود و تشدید می‌شد، روحیه‌ی گروه‌های مختلف مردم نیز تحت تأثیر قرار

می‌گرفت. بعضی از مردم که در مراحل اولیه انقلاب فرهنگی با آن همراهی کرده بودند، کم‌کم خسته شدند. این واقعیت مبارزه طبقاتی است. اما علی‌رغم همه این‌ها انقلابیون بسیار سخت در این نبرد جنگیدند تا مسائل را مطرح کنند و ابتکار عمل را دوباره در دست بگیرند. این «آخرین نبرد بزرگ مائو» بود. قهرمانانه و حماسی.

همچنین در همین دوره بین ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ بود که مائو و انقلابیونی که وی رهبری‌شان می‌کرد، خدمات نظری مهمی برای درک از ماهیت جامعه سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و هدف کمونیسم انجام دادند. انقلابیون اشتباهات و خطاهای فرعی نیز مرتکب شدند. خطاهایی که حاوی درس‌های مهمی هستند.<sup>۱</sup>

آنچه این‌جا آمد تنها یک پیش‌درآمد بود. اگر می‌خواهید یک تحلیل عمیق از «آخرین نبرد بزرگ مائو» و درس‌های آن داشته باشید، باید به آثار باب آواکیان مراجعه کنید. نظیر: *خدمات فن‌اناپذیر مائو تسه‌دون، فتح جهان و شکست در چین و میراث انقلابی مائو تسه‌دون*.<sup>۲</sup>

مرگ مائو در سپتامبر ۱۹۷۶ یک علامت برای ارتجاعیون داخل حزب بود. در ماه اکتبر آن‌ها به یک کودتای نظامی دست زدند و بلافاصله علیه هسته انقلابی در سطوح بالای حزب اقدام کردند و نظامیان را در نقاط حساس کشور به کار گماشتند. در مقابل آنان مقاومت سر بلند کرد، ولی سرکوب سریع و بی‌رحمانه بود و شمار زیادی دستگیر و اعدام شدند.

سوسیالیسم در چین شکست خورد. اولین مرحله از انقلاب کمونیستی به پایان رسید.

۱- مستندات این مبارزه در کتاب *و مائو پنجمی بود* به تلاش ریموند لوتا جمع‌آوری شده است.

2- Avakian, Bob (1978) *The Loss in China and the Revolutionary Legacy of Mao Tsetung* - Chicago - RCP Publications

## فصل ۵

# به سوی دور نوینی از انقلاب کمونیستی

سوال: ریموند، در مورد مرحله اول انقلاب کمونیستی مفصلاً صحبت کردیم و تو هم خیلی روشن و زنده نشان دادی که چه تغییرات بی سابقه و چه دستاوردهای بی نظیری داشت و البته مشکلاتی هم. ولی دست آخر شکست خورد. این مساله در زمان خودش چه مفهومی داشت و تکلیف ما امروز با آن چیست؟

لوتا: شکست چین یک نقطه عطف واقعی بود. جنبش کمونیستی بین‌المللی دچار گیجی و شوک و سرگشتگی شد.... منظورم نیروهایی است که خود را مائوئیست می‌دانستند. البته طیف وسیع‌تری از نیروهای رادیکال مترقی هم عکس‌العمل مشابهی داشتند. عده‌ی به اصطلاح کمونیست‌هایی که با رهبری جدید چین همراه شدند کم نبود. به این اشاره می‌کردند که بخش‌هایی از توده‌های چین از رهبری جدید حمایت می‌کنند... و دفاع لفظی رهبران کودتا از سوسیالیسم و کمونیسم برای‌شان کافی بود. برخی هم در گرداب بُهت و

روحیه‌باختگی فرو رفتند. عده دیگری اگنوستیست<sup>۱</sup> شدند و با «از کجا معلوم؟ کی می‌گه؟» منتظر نشستند... یا به کارشان ادامه دادند انگار که این عقبگرد عظیم اتفاق چندان مهمی هم نبوده. در چنین شرایطی بود که باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) برای پاسخ به یک نیاز عظیم و تاریخی پا جلو گذاشت: نیاز به درک و توضیح این که در چین چه گذشت و مسئولیتی که انقلابیون واقعی در قبال آن دارند چیست. در سال ۱۹۷۷ باب آواکیان یک تحلیل همه جانبه از کودتا ارائه داد. او توضیح داد که خط رویزیونیستی در چین پیروز شده. کارکرد این خط را در عرصه‌های مختلف افشا کرد. گسل‌های مبارزه طبقاتی در چین را ترسیم کرد و نشان داد که چطور این مبارزه در بالاترین سطوح رهبری متبلور شد. او از مائو و نزدیک‌ترین پیروانش که توسط رویزیونیست‌ها به «باند چهار نفره»<sup>۲</sup> معروف شده بودند، دفاع کرد. به علاوه یک مبارزه پیچیده و اصولی و مهم به راه انداخت تا آر سی پی هم در این مورد موضع صحیح اتخاذ کند و این علی‌رغم مخالفت‌های فراکسیون درون حزب بود.<sup>۳</sup> هیچ کس دیگری در دنیا چنین تحلیل و ارزیابی‌ای نکرد. باب آواکیان از این واقعیت با تمام پیچیدگی‌هایش استقبال کرد و نتایج

#### 1- Agnosticist

۲- «باند چهار نفره» (Gang of Four) عنوانی بود که کودتاجیان رویزیونیست پس از کودتا به نزدیک‌ترین رهروان مائو در سال‌های انقلاب فرهنگی دادند و با دستگیری این چهار رهبر مائوئیست در واقع ستاد فرماندهی انقلاب در داخل حزب و دولت را به نابودی کشاندند. این چهار نفر عبارت بودند از: چیان چن (Jiang Qing) همسر مائو، چان چون چیاو (Zhang Chunqiao)، یائو ون یوآن (Yao Wenyuan) و وانگ هون ونگ (Wang Hongwen) از این چهار نفر، دو نفر اول اظهار ندامت کرده و بعدها از زندان آزاد شدند اما چیان چن و چان چون چیاو در زندان به قتل رسیدند. (مترجم)

۳- درباره تحلیل آواکیان از این کودتا و اسناد کلیدی درباره آن نگاه کنید به:  
**RCP(1978) *Revolution and Counter-Revolution: The Revisionist Coup in China and the Struggle in the Revolutionary Communist Party, USA* – Chicago**  
 - RCP Publications

علمی گرفت: انقلاب پرولتری دومین شکست عظیم خود را متحمل شد... اول اتحاد شوروی و امروز چین... و بر ما کمونیست‌های انقلابی است که بیاموزیم، جمع‌بندی کنیم و به پیش برویم. من درباره دوره پس کودتا... یعنی سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ صحبت می‌کنم... آواکیان کتابی هم به نام *خدمات فن‌انپدیر مائو تسه‌دون* را نوشت و در این کتاب خدمات کیفی مائو به علم انقلاب را سنتز کرد که مهم‌ترین آن‌ها تئوری و پراتیک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. باب آواکیان بر این نقطه‌ی چرخش تعیین کننده پرتو افکند و شروع کرد به راهگشایی و ترسیم مسیر پیشروی. او از دستاوردهای عظیم مائو و انقلاب چین دفاع کرد، یعنی کارهای عظیمی که به انجام رسانده بودند، و در عین حال به کند و کاو در تجربه‌ی چین و کل مرحله اول انقلاب کمونیستی ادامه داد.

#### سوال: خوب حرفش در مورد تجربه چین چه بود؟

لوتا: به یمن کار جمع‌بندی آواکیان، سه دهه بعد از آن ما امروز خیلی روشن تر می‌بینیم که چرا این شکست دو جنبه داشت. از یک طرف سه عامل قدرتمند عینی علیه انقلابیون چینی عمل می‌کرد. خطر جنگ بر شرایط و مبارزه طبقاتی تأثیر می‌گذاشت، در سطح جهانی هم نیروهای سرمایه‌داری هنوز به لحاظ مادی و ایدئولوژیک از نیروهای نوحاسته‌ی انقلاب کمونیستی قوی تر بودند. و این مساله در داخل جامعه سوسیالیستی انعکاس داشت. ولی اتفاقات چین جنبه دیگری هم داشت. عوامل عینی کاملاً کودتا را توضیح نمی‌دهند. رویکرد و درک مائو و انقلابیون اشکالات و کمبودهای واقعی داشت. این اشکالات عامل اصلی شکست چین نبودند و من روی این «نبودند» تأکید می‌کنم. ولی در شکست نقش داشتند. باز هم بگویم که ارزیابی از رابطه بین عوامل عینی و ذهنی و درک از این که کمبودها چه بودند... کاری بود که باب آواکیان برای تعمیقش کار کرد و جنگید. این جمع‌بندی حاصل ۳۵ سال کلنجار و سنتز عمیق و علمی است و به سنتز نوین از کمونیسم انجامیده است.

## باب آواکیان سنتز نوین کمونیسم را پیش می‌گذارد

سوال: می‌توانی از کودتای چین به بعد را هم برای مان بگویی؟

لوتا: اساساً باب آواکیان این پروسه‌ی اکتشاف عمیق و بررسی نقادانه از مرحله اول انقلاب پرولتری و کل پروژه کمونیستی را با کتاب *فتح جهان، آنچه که پرولتاریای بین‌المللی می‌تواند و می‌خواهد انجام دهد*<sup>۱</sup> در سال ۱۹۸۱ شروع کرد. از آن جا جست و جو را ادامه داد و کشف‌های جدیدی کرد. در این سی سال و اندی که از ضد انقلاب در چین می‌گذرد، باب آواکیان سنتز نوینی از کمونیسم را تکامل داد و به پیش گذاشت. و باید اضافه کنم که این کار بر بستر اوضاعی انجام می‌شود که حملات بی‌وقفه ایدئولوژیک بورژوازی به کمونیسم را شاهد هستیم.

برگردم به سنتز نوین. این یک چهارچوب نوین و فراگیر است برای پی گرفتن انقلاب کمونیستی. کلید این پیشروی و کشف مهم، رویکرد علمی و روش علمی بود. اگر می‌خواهیم دنیا را بفهمیم و آن را در جهت عالی‌ترین منافع بشریت تغییر دهیم به علم احتیاج داریم... باید بفهمیم دنیا واقعاً چگونه است و چطور می‌شود آن را واقعاً و به طور ریشه‌ای تغییر داد. آ باب آواکیان

---

۱- این کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده و در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) ([cpimlm.com](http://cpimlm.com)) قابل دسترسی است:

آواکیان، باب (بی‌تا) *فتح جهان، آنچه پرولتاریای بین‌المللی می‌تواند و می‌خواهد انجام دهد* - ترجمه و تکثیر از اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) کمیته کردستان  
۲- برای اطلاعات بیشتر درباره تکاملات علم کمونیسم توسط باب آواکیان نگاه کنید به:

آواکیان، باب - کمونیسم به مثابه علم  
آواکیان، باب (۱۳۹۲) *پرنده‌ها نمی‌توانند کروکودیل بزایند اما بشر می‌تواند. افق‌ها را در نوردد. پاره نخست: انقلاب و دولت* - ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران

چهارچوب انترناسیونالیستی کمونیسم را هم تکامل داده و در زمینه استراتژی انقلاب هم پیشروی‌های بسیار مهمی کرده است. اگر خاطرتان باشد در مورد اشتباهاتی که استالین و حتی مائو مرتکب شدند صحبت کردم و این که چطور این اشتباهات به تلاش‌های خود این‌ها در دفاع از انقلاب و پیشروی آن ضربه زد.<sup>۱</sup> ولی به خاطر موضوع این مصاحبه می‌خواهم توجه را به چند نکته‌ی کلیدی که بیشتر به اعمال قدرت در دیکتاتوری پروتاریا به عنوان گذار به کمونیسم بر می‌گردد متمرکز کنم.... به هر حال نکاتی که می‌گویم هم کشفیات باب آواکیان در زمینه روش را منعکس می‌کند، به خصوص نیاز به تلاش بی‌دریغ برای درک هر چه بیشتر حقیقت و هم راه‌هایی برای رسیدن به حقیقت...

باب آواکیان یک درک نوین از چگونگی اعمال قدرت در جامعه سوسیالیستی ارائه می‌کند. این در فرمول بندی «هسته محکم با الاستیسیته بالا»<sup>۲</sup> متمرکز است و در *قانون اساسی جمهوری نوین سوسیالیستی در آمریکای شمالی (پیش نویس پیشنهادی)* متبلور شده است. این که چطور قدرت را حفظ کنیم، و جامعه را به سمت کمونیسم هدایت کرده... و در عین حال تمام جامعه را درگیر تلاش برای درک واقعیت و پتانسیل انقلابی درون واقعیت برای تغییر آن کنیم تا جهانی بسیار بهتر و متفاوت را بسازیم، کاری که خود بخش جدایی‌ناپذیر فرایند رسیدن به کمونیسم است. این که سوسیالیسم یک دوران گذار پویا و پر جوش و خروش است. حقایق جدیدی در آن کشف می‌شوند

(م ل م)

Avakian, Bob - *Birds Cannot Give Birth to Crocodiles, But Humanity Can Soar Beyond the Horizon*, Part 1: "Revolution and the State," at revcom.us

۱- برای اطلاعات بیشتر درباره تکامل مفهوم انترناسیونالیسم توسط باب آواکیان نگاه کنید به:

*Advancing the World Revolutionary Movement: Questions of Strategic Orientation*

2- Solid Core with a lot of Elasticity

و به منظور حل تضادهای حل نشده جامعه سوسیالیستی، نظیر رهایی کامل زنان، به کار گرفته می‌شوند... این تضادها همچون موتور برای به پیش راندن جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرند. و این کار به همراه پیشروی انقلاب جهانی انجام می‌شود. باب آواکیان تأکید می‌کند که فعالیت روشنفکری و جوشش روشنفکری و فرهنگی برای جامعه سوسیالیستی و رسیدن به کمونیسم، به جهانی بدون طبقه، حیاتی است. جوشش و حیات روشنفکری، به کار بست شیوه‌ی علمی در حل مشکلات و تفکر نقادانه که بخشی از آن است... برای توده‌ها اساسی و ناگزیر است. برای این که توده‌های مردم جهان را بیشتر و بهتر بشناسند و بتوانند عمیق‌تر تغییرش دهند و خودشان را نیز تغییر دهند اساسی و ناگزیر است. جوشش روشنفکری و مخالفت با دولت سوسیالیستی به روحیه اکتشاف و نقدی که باید از جامعه سوسیالیستی بترآود کمک می‌کند، به آشکار کردن مشکلات و اشکالات جامعه سوسیالیستی کمک می‌کند تا در تمام سطوح مورد سوال قرار گیرند.<sup>۱</sup>

## آموختن و فراتر رفتن از تجربه انقلاب فرهنگی

سوال: این مساله چگونه درباره تجربه انقلاب فرهنگی به کار گرفته می‌شود؟

لوتا: خوب این مساله کاملاً از طرف مائو مورد استقبال قرار نگرفت. همان طوری که قبلاً هم گفتم در مائو تمایلاتی وجود داشت -دوباره تکرار می‌کنم، این تمایلات در درجه دوم اهمیت قرار داشتند- که روشنفکران را بیشتر از جنبه مشکلات ایدئولوژیکی‌شان ببیند... و عموماً ارزش فعالیت‌ها و خدماتی که روشنفکران می‌توانند به ایجاد جو مورد نیاز جامعه ارایه کنند را درک نکرد. آن جامعه‌ای که مردم دوست داشته باشند در آن زندگی کنند و

1- Avakian, Bob (2005) *Observations on Art and Culture, Science and Philosophy* - Chicago - Insight Press



شکوفای شوند. همزمان که شما در راستای مبارزاتی همچون انقلاب فرهنگی حرکت می‌کنید... تمایزات اجتماعی را از میان بر می‌دارید و روشنفکران را قادر می‌سازید که نابرابری‌های کماکان موجود جامعه را ببینند و به خود و آثارشان در افق گسترده‌ی تلاش برای تولد جهانی نوین بنگرند، همزمان باید جوشش فکر در میان روشنفکران را بر انگیزید و به آن دامنه و فضای واقعی بدهید زیرا بدون این کار امکان چیره شدن بر شکاف میان کار فکری و بدنی نخواهد بود. و تکرار می‌کنم که مائو به چنین سنتزی برای فائق آمدن بر این شکاف تاریخ بشری مجهز نبود، هرچند که انقلاب فرهنگی پیشرفت تاریخی بسیار بزرگی بود.

یکی از مقاصد عمده‌ی انقلاب فرهنگی این بود که توده‌ها بیاموزند که راه سرمایه‌داری را از راه سوسیالیستی تشخیص داده و متمایز کنند. و در این جا دوباره باز می‌گردیم به برخی از نکاتی که در مورد جوشش فکری در میان روشنفکران می‌گفتم. در دوران انقلاب فرهنگی ما شاهد شکوفایی بی‌سابقه بحث و جدل و مناظره هستیم. همان صحبت‌هایی که در روزنامه‌ها و بحث و مناظره‌های عظیم و پوستره‌های دیواری پیشتر بحث کردم را به خاطر بیاورید. ولی علی‌رغم محشر بودن این فضای مناظره و بحث، همچنان نوعی محدودیت و محدودسازی ناراضایتی و مخالفت وجود داشت. من درباره دامنه بحث‌ها و جدل‌ها صحبت می‌کنم.

شما می‌دانید که در چین در زمان انقلاب فرهنگی، کمونیسم «ایدئولوژی رسمی» بود. هر چند چنین گشایش حیرت‌انگیزی در بحث و جدل وجود داشت... اما گرایش‌های مشخصی و نحله‌های فکری خاصی اجازه بروز نداشتند. زیرا با وجود آن که همه چیز خیلی افسارگسیخته بود و در دروازه‌ها چهار تاق به روی بحث و مناظره گشوده شده بود اما هنوز یک چهارچوب و گفتمان رسمی موجود بود. این جا مشکلی به وجود می‌آید. همه کمونیست نیستند... و در جامعه سوسیالیستی هم همه کمونیست نخواهند بود. شما باید موقعیتی

فراهم کنید که راحتی خیال و امکان انتقاد کردن و مخالفت وجود داشته باشد... به قول باب آواکیان حتی مخالفت با کمونیسم و سوسیالیسم. دولت سوسیالیستی نه تنها باید از مخالفت حمایت کند، از جمله مخالفت علیه سوسیالیسم، بلکه همچنین راه را برای آن باز کند. و تناقض در این جا است... این واقعاً یک تضاد است. ببینید در چین انقلابی این رویکرد محدود کردن مخالفت، در واقعیت بر علیه انقلاب فرهنگی عمل کرد. این مساله در تضاد قرار گرفت با توانمند سازی توده‌ها برای فهم واقعی همه دیدگاه‌های موجود و آشکارسازی همه تضادها. زیرا توده‌ها از طریق غنای مناظره حتی از طریق نقطه نظرات مخالف سوسیالیسم آموزش می‌بینند. واضح است که این یک رویکرد خالی از خطر نیست. شما روی لبه تیغ راه می‌روید. چرا که جاده صاف‌کن‌های سرمایه‌داری و ضد انقلاب دائم علیه شما عمل می‌کنند و در پی براندازی شما هستند و البته از این مخالفت‌ها هم برای این براندازی استفاده می‌کنند. باب آواکیان در مصاحبه در سال ۲۰۱۲ با نام *آنچه بشریت به آن نیاز دارد: انقلاب و سنتز نوین کمونیسم* این چالش بزرگ را توضیح می‌دهد. در این مصاحبه او یک مساله‌ی حیاتی را که از درون مرحله اول انقلاب کمونیستی سر بلند کرده است طرح می‌کند... و این مساله‌ای است که سنتز نوین در مورد آن پیشرفت کرده است:

شما چگونه نیازهای اساسی توده‌های مردم در جامعه را به طرز صحیح و ضروری الویت‌بندی می‌کنید؟ به ویژه نیازهای کسانی که در دوران نظام استثماری برای مدت زمان بسیار طولانی از نظر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زیر پا له شده بودند. در همان حال نباید جوشش فکری در میان روشنفکران، جوشش فرهنگی، نوآوری و حتی مخالفت را تضعیف کرد زیرا این‌ها برای دست

یافتن به آن فرایندی که طی آن توده‌های مردم به طور کلی ولی همچنین رهبری حزب و حکومت می‌آموزند ضروری هستند. از جمله آموختن از انتقادات و افکار غیر معمول که در تلاش‌های روشنفکران، در عرصه هنر و غیره بازتاب می‌یابند. همه این عوامل فرایند مورد نیاز را غنی‌تر می‌کنند.<sup>۱</sup>

این یک پیشرفت بسیار بزرگ است، بخشی از یک پیشرفت بزرگ‌تر بر مبنای یک مطالعه و جدل عمیق که سنتز نوین نام دارد و پایه‌های واقعی برای امید و یک بنیاد علمی محکم فراهم می‌کند.

## دنیا به سنتز نوین انقلاب کمونیستی نیاز دارد

سوال: ما درباره مسائل خیلی زیادی صحبت کردیم. آیا در پایان صحبتی داری؟

لوتا: ما مفصلاً درباره مرحله نخست انقلاب کمونیستی صحبت کردیم، از مبارزه حماسی برای ایجاد کردن یک دنیای کاملاً نوین. و درباره مائو و انقلاب فرهنگی و نکات برجسته مرحله اول انقلاب کمونیستی عمیقاً بحث کردیم. آری، این انقلاب شکست خورد. اما مساله برجسته این نیست که در چین و پیش از آن در اتحاد شوروی قدرت از کف رفت. نه، وقتی به این فکر کنید که آن‌ها به لحاظ بین‌المللی در مقابل چه خصمی قرار داشتند و به لحاظ بقایای جامعه کهنه‌ای که از دل آن بیرون آمده بودند با چه چالش‌هایی روبه‌رو بودند... وقتی به همه این‌ها با نگاهی علمی بنگرید خواهید فهمید که آنچه حیرت‌آور است این است که تا آن مدت در قدرت بمانند و تا آن اندازه در تغییر جامعه

---

1- Brooks, A (2012) *What Humanity Needs: Revolution, and the New Synthesis of Communism* - An Interview with Bob Avakian – Chicago - RCP Publications. At ([revcom.us](http://revcom.us))

پیشروی کنند. این‌ها خدمات عظیمی به ذخیره‌ی دانش بشری هستند و نشان دادند که بشر امکان دستیابی به چه چیزی را دارد. این آن جنبه‌ی برجسته است که باید آن را ارج نهاد. ولی ما نمی‌توانیم فقط به این اکتفا کنیم. نگاه کنید به همه آنچه به آن پرداختیم. من به سختی حتی به سطح آن پرداختم. مردم باید به صورت عمیق‌تر و علمی‌تر دستاوردها و درس‌های مرحله نخست را بررسی کنند و باید عمیق‌تر با سنتز نوین کمونیسم که باب آواکیان به وجود آورده است، آشنا شوند و همه این‌ها باید در مبارزه‌ای که ما اکنون پیش رو داریم به میدان آورده شوند. برای دگرگون‌سازی واقعی این دنیا که سراسر وحشت است و می‌تواند اینگونه نباشد. تمام تاریخ کمونیسم تا کنون نشان می‌دهد که دنیا می‌تواند اینگونه نباشد، که هیچ چیزی در ذات بشر موجود نیست که ما را محکوم به چنین جهانی بکند و طبقه حاکمه نیز قدرت متعال نیست. و کل سنتز نوین نشان می‌دهد که آری ما چگونه می‌توانیم انقلاب کنیم و چگونه این بار فراتر برویم و انقلاب بهتری به ثمر برسانیم.

همه چیز در این موضوع خلاصه می‌شود که: جهان به طور عاجل نیازمند تغییر بنیادین است. نیازمند انقلاب است. و درک درست از خصلت واقعی مرحله اول انقلاب کمونیستی و خصلت رهایی‌بخش آن حیاتی و ضروری است. عمیق شدن در خدمات باب آواکیان در زمینه‌ی جمع‌بندی از آن مرحله اول انقلاب کمونیستی و جهتی را که برای یک مرحله‌ی نوین و عظیم‌تر تأمین می‌کند، حیاتی و ضروری است... تا به سفرمان در مسیر خارج شدن از «تاریکی» جامعه طبقاتی ادامه داده و در این راه جهش کنیم. موضوع سنتز نوین ایجاد جهانی است که در آن انسان‌ها حقیقتاً شکوفا شوند در مورد آن است که ایجاد چنین جهانی مورد نیاز است و پایه‌ای برای آن موجود است. در مورد قد برافراشتن برای تحقق نیاز عظیمی است که در مقابل ما خودنمایی می‌کند: این علم را در دست بگیریم و آن را برای تغییر واقعیتی که بشریت با آن مواجه است به کار ببریم.





اعدام کارگران کمونیست به دست نظامیان طرفدار گومیندان. شانگهای ۱۲ آوریل ۱۹۲۷. پس از این قتل عام و شکست قیام، مائو به این نتیجه رسید که استراتژی کسب قدرت سیاسی در چین نه از طریق قیام شهری بلکه از طریق جنگ دراز مدت خلق است.



نقشه مسیر حرکت بقایای حزب کمونیست چین در «راه پیمایی طولانی» (۱۹۳۴-۱۹۳۵). پس از قتل عام کمونیست‌ها به دست نظامیان گومیندان، بقایای حزب کمونیست چین به رهبری مائو مسیری ۹ هزار کیلومتری را طی کردند. تمام این مسیر صعب‌العبور همراه با جنگ و گریز با نظامیان گومیندان بود.



مقایسه چین قبل و بعد از انقلاب  
عکس بالا: فقر در یک خانواده شهری. سال ۱۹۲۱  
عکس پایین: کودکان چینی در مدرسه. سال ۱۹۶۰





مقایسه چین قبل و بعد از انقلاب  
عکس بالا: تنبیه دهقانان توسط مباشران فئودال ها در چین پیش از انقلاب.  
عکس پایین: کلاس آموزش عمومی بهداشت زنان. سال ۱۹۵۵







غذاخوری عمومی یک کمون شهری در سال ۱۹۶۰. افتتاح غذاخوری های عمومی در جنبش «جهش بزرگ به پیش» (۱۹۵۸-۱۹۶۱) هم باعث کاسته شدن از وظیفه کار خانگی زنان و تغییر دید عموم مردم نسبت به کارخانگی شد و هم توزیع غذا میان اعضای کمون را بهبود بخشید. دولت سوسیالیستی برای نخستین بار در تاریخ چین در سال ۱۹۷۰ توانست مشکل تأمین غذا برای تمامی ۸۰۰ میلیون نفر مردم چین را حل کند.



نخستین مشارکت زنان و رعایا و بردگان در انتخابات محلی در تبت. سال ۱۹۶۱. تبت پیش از انقلاب چین، تحت مالکیت روحانیون بودایی و رهبرشان دالائی لاما قرار داشت. بسیاری از مردم تبت تحت تملک و بردگی روحانیون و معابد بودند.



زنان در چین پیش از انقلاب:  
بستن پای زنان از کودکی  
طوری که مانع از رشد سائز  
پا شود، رایج بود. مدافعین  
این سنت معتقد بودند این  
مساله باعث می شود زنان  
به شکلی راه بروند که برای  
مردان «تحریک کننده»  
است! پس از انقلاب این  
سنت های ارتجاعی ملغی و  
مدفون شد.

زنان در چین سوسیالیستی:  
آموزش نظامی به داوطلبان  
جوان عضو گارد سرخ در  
سال های انقلاب فرهنگی





زنان در چین سوسیالیستی: یک خواننده اوپرا در سال های انقلاب فرهنگی در یک جلسه بحث جمعی سیاسی. سال ۱۹۷۶



زنان در چین سرمایه داری امروز: تن فروشی در شهر شنژن (Shenzhen) در جنوب چین. در چین مائوئیستی تن فروشی و خرید و فروش سکس ممنوع بود.



مقایسه کار در چین سوسیالیستی و چین سرمایه داری.

تصویر بالا کار اشتراکی در کمون‌های روستایی خلق در دهه ۱۹۶۰.

تصویر پایین مربوط به دو دختر کارگر در یک واحد دوخت لباس‌های جین در بندر کانتون در سال ۲۰۰۵ است. کارگران پس از ۱۸ ساعت کار برای تمام کردن پروژه، ناچارند چشمان‌شان را با گیره‌های لباس باز نگه دارند تا بتوانند باز هم کار کنند! این عکس، تصویری از فیلم مستند چین آبی (China Blue) اثر میچا پلد (Micha Peled) محصول سال ۲۰۰۵ است.





جلسه بحث و مناظره جمعی توسط دانشجویان و اساتید دانشگاه تسینگهوا. سال ۱۹۷۶. یکی از اهداف اصلی انقلاب فرهنگی پرولتری، تلاش برای تغییر فکر توده‌ها و گسست از اندیشه‌ها و عادات کهن بود.



کارگران یک کارخانه در شانگهای، در حال تهیه روزنامه دیواری انتقادی علیه مدیران بروکرات و رهروان سرمایه‌داری. سال ۱۹۶۸. در الگوی صنعتی چین سوسیالیستی، رشد آگاهی توده‌ها و مداخله آن‌ها در حیات سیاسی جامعه و تصمیم‌گیری‌های مختلف یکی از ارکان مهم رشد صنعت و کارخانه‌جات بود. چهل میلیون کارگر به انقلاب فرهنگی پرولتری چین پیوستند.





پزشکان پا برهنه در سال‌های انقلاب فرهنگی. ده‌ها هزار پزشک جوان، داوطلبانه برای خدمت به خلق راهی روستاها و مناطق دورافتاده شدند.

یک زن چوپان در منطقه‌ی مغولستان داخلی در حال خواندن و آموختن آثار مارکس، لنین و مائو. سال ۱۹۷۱. یکی از اهداف دولت سوسیالیستی در چین، تلاش برای کم کردن و از بین بردن تضاد میان کار فکری و کار بدنی و درگیر کردن توده‌های کارکن و زحمتکش در مسائل فکری و نظری بود.





کوتاه کردن موی سر یکی از طرفداران راه سرمایه‌داری توسط اعضای گارد سرخ در  
انظار عمومی. مائو مخالف این روش‌ها بود و آن را مغایر با اهداف انقلاب می‌دانست  
و به سرعت مانع از تداوم این قبیل برخوردها شد.



ارتش چین مانع از گسترش درگیری میان گروه‌های دانشجویی در پکن می‌شود.  
سال ۱۹۶۷. بر خلاف تبلیغات بورژوازی بروز خشونت و بی‌نظمی در جریان انقلاب  
فرهنگی هرگز عمده نبود و در مواردی تنش میان طرفداران مخالفین این انقلاب  
روی می‌داد. مسبب اصلی بروز بسیاری از خشونت‌ها و بی‌نظمی‌ها مخالفین مائو و  
طرفداران راه سرمایه‌داری بودند.



امواج انقلابی فرهنگی سراسر جهان را درنوردید  
تبلیغ عکس‌ها و شعارهای مائو تسه‌دون در انقلاب فرهنگی، توسط دانشجویان  
جنبش می ۶۸ در یکی از دانشگاه‌های پاریس.



کتاب سرخ کوچک (نقل قول‌های مائو) در دست فعالین جنبش «پلنگان سیاه» در  
دیترویت آمریکا سال ۱۹۶۸





باله «رسته سرخ زنان» محصول سال‌های انقلاب فرهنگی پرولتری چین، یک انقلاب محتوایی و فرمیک در هنر باله در سراسر جهان بود.



آموزش رقص تبتی در دانشگاه. تلاش برای حفظ هنر، ادبیات و موسیقی اقلیت‌های ملی یکی از محورهای سیاست فرهنگی چین سوسیالیستی بود.



اجرای سرود توسط یک گروه  
هنری عضو گاردهای سرخ در  
پکن سال ۱۹۷۵.

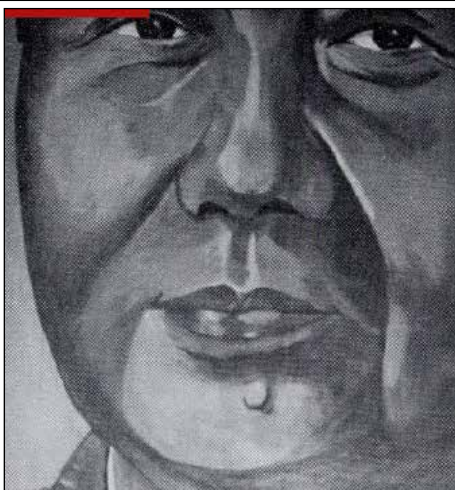
هنر خیابانی در طول سال‌های  
انقلاب فرهنگی بیش از همیشه  
گسترش یافت. جوانان انقلابی  
و شورشی نقطه اتکای مائو در  
انقلاب علیه رهروان سرمایه  
داری و دنیای کهن بودند.



پخش فیلم در چادر برای روستاییان و دامداران منطقه‌ی چینگهای (Qinghai).  
سال ۱۹۷۶. در چین سوسیالیستی تلاش می‌شد تا تولیدات فرهنگی و هنری در  
اختیار تمام مناطق و ملل قرار بگیرد.



عکس بالا: چیان چن از رهبران  
انقلاب فرهنگی و همسر مائو، در  
دادگاه کودتاچیان، با فریاد «زنده  
باد انقلاب» از انقلاب فرهنگی  
پرولتری چین و مائوئیسم دفاع  
می‌کند. سال ۱۹۸۱



عکس پایین: سخنرانی باب  
آواکیان در دفاع از مائو و علیه  
کودتای رویزیونیستی در چین.  
نیویورک ۱۹۷۸. پس از شکست  
سوسیالیسم در چین، آواکیان  
مسئولیت جمع‌بندی از موج اول  
انقلاب‌های پرولتری را بر عهده  
گرفت.





## دفتر دوم:

سوسیالیسم میلیون‌ها بار بهتر از سرمایه‌داری  
است و کمونیسم، جهانی از آن هم بهتر است

# بخش ۱

## مقدمه

عنوان بحث من این است: «سوسیالیسم خیلی بهتر از سرمایه‌داری است و کمونیسم، جهانی به مراتب بهتر خواهد بود»، جهان باید به گونه‌ای باشد که نیست.

کسانی در این محل حضور دارند که تشنه‌ی یافتن بدیلی برای این سیستم هستند. کسانی که می‌خواهند زندگی‌شان را صرف انجام کاری ارزشمند برای بشریت کنند. بشریت می‌تواند به ورای نظام استثمار و شکاف اجتماعی برود. می‌تواند به سمت جامعه بدون طبقه رفته و جهانی بنا کند که در آن مردمان آزادانه در ارتباط با یکدیگر هستند، جهانی که به سمت کمونیسم برود. این کاری است که انقلاب پرولتری خواهان انجام آن است. و نخستین گام‌های تاریخی برای ساختمان چنان جامعه‌ای توسط انقلاب‌های روسیه و چین در قرن بیستم برداشته شد. این انقلاب‌ها شکست خوردند. ولی سرشار از آموزه و الهام هستند. در این سخنرانی می‌خواهم تأکید کنم که چرا امروزه کمونیسم بیش از هر زمان دیگر، موضوعیت دارد. بله، این موضوع به شدت مورد مناقشه است. در زمانی زندگی می‌کنیم که ابدی بودن سرمایه‌داری را با شیپور جار می‌زنند. به ما می‌گویند: «قرن بیستم حکم خود را صادر کرده

است، تجربه سوسیالیسم شکست خورده و فقط می‌تواند شکست بخورد». ما را با این تبلیغات که بدیلی برای سرمایه‌داری وجود ندارد و این که سرمایه‌داری نظم طبیعی امور است، بمباران می‌کنند. به ما می‌گویند، هر چقدر هم که سرمایه‌داری اشکال داشته باشد، هر گونه تلاشی برای خلاص شدن از شر آن، امور را بدتر خواهد کرد. گویی برچسب‌های اخطار آمیزی در جاده‌ی تلاش‌های بشر برای بیرون آمدن از این وضع نصب کرده‌اند. خطر خطر: هر چیزی که با سرمایه‌داری در افتد در بهترین حالت رویای نشئه‌گی است و در بدترین حالت اتوپیای غیرعملی تحمیلی از بالا است که به کابوس منجر خواهد شد. احتیاط احتیاط: پروژه انقلاب کردن و ساختمان اقتصاد و جامعه‌ای که منافع جمعی را تقویت کند و به آن خدمت کند، تخطی از طبیعت بشر، تخطی از منطق اقتصاد، و تخطی از خود جریان تاریخ است. یادآوری یادآوری: ما به پایان خط تاریخ رسیده‌ایم، جوامع غربی نماینده بالاترین نقطه و خط پایان تکامل بشر هستند. به هزار طریق، گاه در اشکال پیچیده و گاه در اشکال خام، این پیام داده می‌شود که تاریخ قرن بیستم تاریخ مصیبت و دهشت انقلاب سوسیالیستی و تاریخ پیروزی سرمایه‌داری و دمکراسی بورژوازی است. در رسانه‌ها این را می‌گویند، در کتاب‌های خاطرات می‌نویسند و پخش می‌کنند. در مدارس تدریس می‌شود. درون خطابه‌های روشنفکرانه تعبیه شده است. خلاصه به هزاران طریق این پیام را توی سر مردم فرو می‌کنند.

اما این «باور عامه» در مورد کمونیسم، حقیقت ندارد. این باور دروغین را بر پایه‌ی تحریف تمام و کمال تاریخ انقلاب سوسیالیستی بنا کرده‌اند. این دروغ و فحاشی بی‌وقفه، به عنوان حقایق فی‌نفسه مورد قبول واقع شده‌اند. باید بگویم در رابطه با این موضوع به طرز حیرت‌انگیزی دقت و سختگیری روشنفکری رخت بر می‌بندد و دود می‌شود. متأسفانه کسانی که به صداقت و دقت فکری خود می‌بالند این دروغ‌ها را باور می‌کنند و حتی آن را تکرار می‌کنند. تحقیقات خام، تقریب‌های آماری و روش‌های ارزیابی تحریف‌آمیز

را که در حرفه خودشان به کار نمی‌بندند و جدی نمی‌گیرند در مورد تاریخ کمونیسم قبول می‌کنند. عجیب است که وقتی موضوع بحث کمونیسم است، یکباره شروع می‌کنند به اتکاء به خاطرات شدیداً ذهنی که طبق برنامه سیاسی مشخصی نوشته شده‌اند.

بیوگرافی جدید مائو را در نظر بگیرید: *مائو/داستان ناشناخته* نوشته جانگ چنگ و جان هالیدی. کتابی که نظر خیلی‌ها را جلب کرده است. این کتاب صرفاً یک یاوه‌گویی ضد کمونیستی است با ادعاهای حیرت‌انگیزی چون: «در سراسر چین مدرسه‌های وجود نداشت که در آن وحشی‌گری اعمال نشده باشد!» منبع این ادعا چیست؟ نویسندگان چیزی ارائه نداده‌اند. آن‌ها صرفاً حکم بی‌برو برگردی صادر کرده‌اند. اگر موضوع بحث چیزی به جز کمونیسم بود، اصلاً نمی‌گذاشتند چنین اثری به عنوان پژوهش عرضه شود. اما اگر در مورد انقلاب فرهنگی چین باشد، از هر تحریف و دروغی چشم‌پوشی می‌کنند و می‌گویند تفکر انتقادی است.

چند بار شنیده‌اید که گفته‌اند مائو ضد تعلیم و تربیت بود؟ ولی واقعیت آن است که چین زمان مائو سواد را از حدود ۱۵ درصد در سال ۱۹۴۹ به چیزی حدود ۸۰ درصد در سال ۱۹۷۶ رسانید. واقعیاتی مانند این نکته به راحتی نادیده گرفته می‌شوند و یا در زیر کوهی از این‌گونه دشنام‌ها مدفون می‌گردند. می‌دانید وقتی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ به قدرت رسید، حد متوسط عمر در چین ۳۲ سال بود و در سال ۱۹۷۵، این رقم به ۶۵ سال رسید. افزایشی در حد دو برابر.

باید تاریخ را تحریف زدایی کنیم. در این بحث، با تحریفاتی که در رابطه با «اولین موج» انقلاب‌های سوسیالیستی شده مقابله کرده و آن‌ها را رد خواهیم کرد. وقتی راجع به «اولین موج» انقلاب‌های سوسیالیستی صحبت می‌کنم منظورم تجربه توده‌های خلق اتحاد شوروی هنگامی که جامعه‌ای واقعا سوسیالیستی بود یعنی طی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶، و به تجارب توده‌های



خلق چین وقتی که واقعا سوسیالیستی بود یعنی بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ است. این‌ها نخستین تلاش‌های الهام‌بخش در تاریخ معاصر برای ساختمان جوامعی آزاد از استثمار و ستمگری بودند. می‌خواهم در این مورد که چرا این انقلاب‌ها روی دادند سخن بگویم. می‌خواهم بگویم مردم قصد انجام چه کاری را داشتند و با چه مشکلاتی مواجه بودند. راجع به کارهای شگفت‌انگیز و زمین لرزانده‌ای می‌خواهم حرف بزنم که آن‌ها توانستند به انجام برسانند و می‌خواهم در مورد «منحنی یادگیری» انقلاب کمونیستی صحبت بکنم. این که مائو چگونه از تجربه انقلاب بلشویکی آموخت، از خطاها جمع‌بندی کرد و راه نوبنی را برای جلوتر رفتن و اتخاذ رویکردی بهتر برای انجام انقلاب، گشود. ما اکنون در آغاز مرحله جدیدی از انقلاب‌های پرولتری قرار داریم. و من راجع به آن صحبت خواهم کرد. یکی دیگر از موضوعات بحثم در مورد آن است که باب آواکیان درک از ماهیت انقلاب کمونیستی در جهان امروز را جلوتر برده است. کمونیست‌ها از حقیقت و واقعیت ترسی ندارند. ما می‌توانیم با واقعیت آنطور که هست مواجه شده و آن را درک کنیم. افق جهانی که در آن انسان‌ها روابط بهتری با یکدیگر برقرار کنند نیز بر این اساس شکل گرفته است، یعنی بر اساس این که در این مرحله از تاریخ بشر، چه چیزی ممکن و ضروری است. در انجام انقلاب‌ها سوسیالیستی قرن بیستم که آن را «نخستین موج انقلاب‌ها سوسیالیستی» می‌خوانم، اشکالاتی وجود داشت. ما ترسی از بررسی این اشکالات نداریم. ولی ما باید به دنبال درکی واقع‌گرایانه باشیم. و حتی واقعیاتی که ما را به گریستن وا می‌دارند می‌توانند محرکی برای بهتر انجام دادن کارها باشند. برعکس، آن‌هایی که جهان فعلا در چنگال‌شان گرفتار است، آن‌ها همه نوع منفعتی در دروغ گفتن دارند: چه راجع به سلاح‌های کشتار جمعی، چه راجع به کمونیسم.

چرا درک واقعیت انقلاب‌های روسیه و چین مهم است؟ زیرا بحث در باره آن‌ها در واقع بحث در باره آینده بشریت است.

ما در جهانی قرار داریم که در آن ۳۵۰۰۰ کودک روزانه بخاطر سوء تغذیه و امراض قابل پیشگیری می‌میرند.

ما در یک سیستم جهانی زندگی می‌کنیم که در آن سه تن از پولدارترین آمریکایی‌ها سرمایه‌ای بیشتر از مجموع تولید ناخالص ۴۰ کشور از فقیرترین کشورها را کنترل می‌کنند.

ما در سیاره‌ای زندگی می‌کنیم که تعادل جوی آن به وسیله کارکرد کور سیستمی اقتصادی که سود را به عنوان ملاک و موتور توسعه قرار داده، تهدید می‌شود.

ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن یک نفر از هر ۸ سیاهپوست در سنین ۲۰ سالگی زندانی شده است.

سوال این است: آیا باید اینگونه زندگی کنیم؟ آیا واقعاً می‌شود این وضع را کلاً عوض کرد؟ در این باره باید بحث‌های بسیاری جدی راه بیاندازیم. زیرا برد و باخت در این موضوع مساله‌ای جدی است.

یکی از مشکلات این است که مردم فکر می‌کنند می‌توانند بدون این که چیز زیادی در مورد کمونیسم بدانند، در مورد این که خوب است یا بد، ممکن است یا نیست، نظر دهند! اگر می‌خواهید بفهمید و قضاوت کنید که آیا کمونیسم هنوز موضوعیت دارد و یا این که فکری است که زمانش گذشته و مشمول مرور زمان شده، آن وقت اول باید بدانید که کمونیسم چیست: شالوده‌ها و اهدافش کدام است.

## بخش ۲

# کمونیسم و سوسیالیسم

در این جا می‌خواهم کمونیسم را تعریف کنم. می‌خواهم اول این کار را بکنم چون کمونیسم هدفی است که سوسیالیسم به سوی آن می‌رود.

جامعه‌ای را تصور کنید که مردمش آگاهانه به شناخت جهان دست می‌یازند و آگاهانه آن را تغییر می‌دهند. جایی که مردم دیگر اسیر زنجیرهای سنت و جهل نیستند. جایی که مردم نه تنها با تعاون برای تولید نیازهای زندگی کار می‌کنند بلکه درگیر فعالیت هنری، فرهنگی و علمی نیز هستند و از این کار لذت می‌برند. جایی که بینش علمی و خیال‌پردازی در مقابل هم نیستند بلکه یکدیگر را تقویت می‌کنند و به هم الهام می‌بخشند. جایی که وحدت و تنوع موجود است، مناظره‌های گسترده و مبارزه ایدئولوژیک بر سر جهت تکامل جامعه موجود است. با این فرق که در کمونیسم بر این مناظره‌ها و مبارزات دیگر مَهرِ تخاصم اجتماعی نخورده است. جایی که مردم بر اساس احترام متقابل، نگرانی متقابل و عشق به بشر مرادده می‌کنند. جهانی که از محیط زیستش حفاظت و نگهداری می‌کند. این کمونیسم است.

کمونیسم (که تا کنون به وجود نیامده است) جامعه‌ای جهانی است که در آن تمام طبقات و تمایزات طبقاتی از میان رفته است، تمام نظام‌ها و روابط استثمارگرانه محو شده است، تمام نهادهای اجتماعی ستمگرانه و روابط مبتنی بر نابرابری اجتماعی مانند تبعیض نژادی و سلطه مرد بر زن، رخت بر بسته‌اند؛ و افکار و ارزش‌های عقب مانده و ستمگرانه به دور ریخته شده‌اند. کمونیسم جهانی است که در آن وفور است و مردم به طور جمعی تمام منابع جامعه را مشترکاً در دست دارند. کمونیسم، ایدئولوژی کمونیستی نیز هست. این روزها خیلی‌ها فکر می‌کنند که «ایدئولوژی» یک رشته افکار سیاسی انگیزه‌دار است که همه چیز را تحریف شده جلوه می‌دهد. خیر! منظور از ایدئولوژی کمونیستی یک بینش همه جانبه و متد علمی پرولتاریا است برای شناخت یافتن از نیروهای طبیعت و جامعه. ایدئولوژی کمونیستی راه یک پیشرفت تاریخی را به بشر نشان می‌دهد، راهی که طی آن بشر قادر است نیروهای طبیعت و جامعه را بشناسد و تغییر دهد. به علاوه ایدئولوژی کمونیستی اخلاقیاتی را ارائه می‌دهد که منطبق است بر آن جهش تاریخی که بشریت انجام آن را شروع کرده است. کمونیسم یک نوع خوش‌خیالی رویائی و هوایی و یک اتوپی نیست. تکامل جامعه بشری، بشریت را به آستانه یک عصر تاریخی رسانده است. نیروهای تولیدی جامعه که فقط ماشین آلات، ابزار و تکنولوژی نیست بلکه مردم و دانش مردم نیز هست، تا بدان سطح تکامل یافته که به بشر اجازه می‌دهد نه تنها بر کمبود چیره آید، و نیازهای مادی اساسی مردم را تأمین کند بلکه مقدار زیادی از اضافه بر جای بماند که به رشد همه جانبه و آینده‌ی تکامل جامعه اختصاص دهد. نیروهای تولیدی جامعه به درجه بالایی اجتماعی شده‌اند. به طوری که لازم است هزاران و در نهایت میلیون‌ها نفر با هم کار کنند تا تولید انبوه کنند، از البسه تا کامپیوتر، تولیدی که توسط مردم در سراسر جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. و این نیروهای تولیدی در مقیاس بین‌المللی به شدت درهم تنیده شده و مرتبطند، مواد خام و ترانزیستورها و ابزار ماشینی که در بخشی از جهان تولید می‌شود در بخش‌های دیگر جهان

وارد روند تولید می‌شوند. اما این نیروهای تولیدی اجتماعی شده به طور خصوصی کنترل می‌شوند. یک طبقه سرمایه‌دار، نتایج تولید را به صورت دارایی سرمایه‌داری خصوصی تصاحب می‌کند.

## این است مشکل اساسی در جهان و این مشکل را انقلاب پرولتری حل می‌کند

پرولتاریا طبقه‌ای است که در جامعه سرمایه‌داری بر اساس نیروهای تولیدی اجتماعی شده به ظهور می‌رسد. پرولتاریا بازنمای کار تعاونی و تلاش تعاونی است که منطبق است بر ماهیت اجتماعی نیروهای تولیدی. پرولتاریا پایه‌ی مادی و جایگاه آن را دارد که بتواند یک راه کاملاً و بنیاداً متفاوت را برای سازمان دادن تولید جامعه و برای سازمان دادن جامعه ارائه دهد. سوسیالیسم چیست؟ سوسیالیسم یک دولت رفاه بزرگ که از مردم نگاهداری می‌کند نیست. سوسیالیسم همان اقتصاد سرمایه‌داری که شکل دولتی به خود گرفته نیست. سوسیالیسم یک دوره‌ی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، به جامعه بی‌طبقه، است. سوسیالیسم این است که پرولتاریا، در اتحاد با متحدینش که با هم اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند و ساختارهای اقتصادی، روابط اجتماعی، و افکاری که شکاف طبقاتی و اجتماعی را تبلیغ کرده و از آن نگرهبانی می‌کنند را آگاهانه عوض می‌کند. سوسیالیسم یعنی رها کردن خلاقیت و ابتکار آن کسانی که قبلاً در طبقه ترحمانی جامعه قرار داشتند. انقلاب سوسیالیستی یک حاکمیت سیاسی نوین برقرار می‌کند: دیکتاتوری پرولتاریا. این دیکتاتوری، طبقات استثمارگر قدیمی و نیروهایی که می‌خواهند فعالانه این نظام نوین را سرنگون کنند را مهار می‌کند. این حاکمیت سیاسی، به توده‌ها حق و توانایی تغییر جهان، مشارکت همه جانبه در جامعه و تبدیل شدن به اربابان جامعه را می‌دهد. در حال حاضر ما در سراسر جهان تحت نظام دیکتاتوری بورژوازی زندگی می‌کنیم. امروز در آمریکا این دیکتاتوری به شکل دمکراسی

به اجرا در می‌آید. این دیکتاتوری، تقویت‌کننده‌ی نظامی است که در خدمت سرمایه‌داران است و بر مردم طوری حکومت می‌کند که راه را برای شکوفا شدن نظام سرمایه‌داری باز کند.

انقلاب سوسیالیستی یک اقتصاد نوین برقرار می‌کند که بر اساس مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و برنامه‌ریزی اجتماعی قرار دارد. برای حل مشکلات و تأمین نیازهای اجتماعی بر تعاون مردم تکیه می‌کند و دارای یک رشته الویت‌های اقتصادی و اجتماعی است. دیکتاتوری پرولتاریا بر سرمایه‌داران اعمال دیکتاتوری کرده و تقویت‌کننده‌ی نظامی است که به انسان‌ها اجازه‌ی رهایی از سرمایه‌داری را می‌دهد. توده‌ها و هسته رهبری آن‌ها باید محکم به این قدرت بچسبند. اما نمی‌توانند به این قدرت به عنوان هدفی در خود نگاه کنند. این قدرت برای آن است که برای نیکبختی بشریت مورد استفاده قرار گیرد، برای آفریدن شرایطی که خود این دیکتاتوری هم در جامعه کمونیستی آینده به موزه سپرده شود، مورد استفاده قرار گیرد. در میدان نبرد، این‌ها اصول راهنمای پایه‌ای لنین برای رهبری اولین انقلاب پرولتری در اکتبر ۱۹۱۷ بودند.

## بخش ۳

# بلشویک‌ها انقلابی را رهبری کردند که جهان را تکان داد

در فوریه ۱۹۱۷ اعتصاب‌ها و تظاهرات‌های توده‌ای کارگران در شهری که امروز سن پترزبورگ نام دارد، تزار را سرنگون کرد. یک حکومت ائتلافی لیبرال قدرت را به دست گرفت اما نتوانست اولیه‌ترین نیازها و خواست‌های توده‌ها را برآورده کند و شرکت روسیه در جنگ جهانی اول -جنگی دهشتناک و نابود کننده- را ادامه داد. در اکتبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها دست به یک قیام مسلحانه‌ی توده‌ای زدند که رژیم کهنه را به طور کامل جاروب کرد. جان رید در کتاب *ده روزی که دنیا را تکان داد* شرح زنده‌ای از قهرمانی و شور و هیجان انقلاب اکتبر به دست می‌دهد: تشکیلات کارگران راه آهن، جلسات پر از تنش در کارخانه‌ها، بیانیه‌ها و تدارکات قیام، ملوانان و گردان‌های کارگران مسلح در کرونشئات<sup>۱</sup> که پیشتاز تهاجم نهایی به مراکز حکومتی بودند. یک حکومت انقلابی نوین تشکیل می‌شود. این حکومت بلافاصله دو حکم حیرت‌انگیز صادر

---

1- Kronstadt

می‌کند: یکم پایان شرکت روسیه در جنگ جهانی اول را اعلام می‌کند و دیگر این که به دهقانان قدرت می‌دهد که زمین‌های وسیع سلطنت تزار، نجبا و کلیسا را تصرف کنند. این اولین اقدامات، نشانه‌ی آغاز یک تغییر سیاسی و اجتماعی بی‌سابقه برای توده‌ها بود. هنگام سروری آنان بالاخره رسیده بود. در اواخر اکتبر، بقایای رژیم سرنگون شده دست به تلاشی ناامیدانه برای بازگرداندن قدرت به دست خود زدند. هزاران هزار کارگر، زن و مرد، از کارخانه‌ها و محلات کارگری برای دفاع از انقلاب به خیابان آمدند. یکی از دروغ‌هایی که به طور استاندارد در ادبیات ضد کمونیستی در مورد انقلاب بلشویکی تکرار می‌شود این است که این انقلاب، در واقع یک کودتای سازمان یافته توسط بلشویک‌ها بود. داستان را این طور حکایت می‌کنند: به دلیل از هم گسیختن نظم کهنه، یک خلاء سیاسی به وجود آمد بعد لنین به طور غیر قانونی قدرت را به دست گرفت و از طریق فریب و اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه موفق به تحکیم موقعیت خود شد. به چه دلیل این تصویر دروغین است؟ به دو دلیل اساسی. اولاً، بر روی آن شرایط ستمگرانه‌ای که موجب خیزش میلیون‌ها نفر شد، پرده می‌افکند. ریچارد پایپس<sup>۱</sup> که یکی از متخصصین بورژوازی در زمینه انقلاب اکتبر روسیه است در یکی از آثار اصلی‌اش می‌گوید «انقلاب اکتبر زندگی عادی مردم را به هم زد. انقلاب آغاز رنج‌های آنان بود.» منظورش آن است که قبل از انقلاب اکتبر رنجی در کار نبود و روسیه کشور ی بی‌غم بود.

پس بیایید نگاهی به اوضاع روسیه در قبل از انقلاب بیاندازیم. در روستاها که اکثریت مردم زندگی می‌کردند، دهقانان برای شخم زمین عمدتاً از شخم چوبی استفاده می‌کردند. خرافات و دین زندگی روزمره مردم را در حصارهای خود اسیر کرده بود. روستاییان زمان بذر پاشی را برحسب روزهای مقدس مذهبی تعیین می‌کردند. کتک زدن زن یک امر معمول بود. در شهرها امراض فراگیر، زندگی اهالی را تیره و تار کرده بود. جامعه تحت حاکمیت یک رژیم



خودکامه قرار داشت که برای حکومت از یک شبکه‌ی گسترده پلیسی و زندان و جاسوسی استفاده می‌کرد. زبان و فرهنگ اقلیت‌ها سرکوب می‌شد. «زندگی عادی» دوران قبل از انقلاب، این بود. وقتی روسیه وارد جنگ جهانی اول شد، این وضع غیر قابل تحمل شد. دهقانان را به زور به سربازی می‌بردند و کارگران را به گوشت دم توپ تبدیل کرده بودند.

داستان دروغین کودتای لنین این واقعیت را نیز پنهان می‌کند که انقلاب اکتبر عمیقاً با عملکرد کلکتیو و آمال کارگران و دهقانان رقم می‌خورد. انقلاب در فضایی رخ داد که نارضایتی اجتماعی وسیع و عمیق بود، مقاومت توده‌ای گسترده بود و جوشش فکری بزرگی در جریان بود. پس نقش لنین و حزب پیشاهنگ تحت رهبری وی، چه بود؟ در جامعه‌ی روسیه هیچ جریانی به اندازه این حزب خود را برای دست به عمل زدن و رهبری کردن، آماده نکرده بود. در کمیته‌های کارخانه‌ها، در نیروهای مسلح، و در شوراهای (سوویت‌ها)<sup>۱</sup> پایه و تشکیلات داشت. برنامه و چشم‌انداز بلشویک‌ها در جامعه طنین انداخت. ارزش‌ها و نهادهای نظم کهنه وسیعاً نقد و تحقیر شد. و قدرت نوین پرولتری اساس ارزش‌های اجتماعی نوین و همچنین روابط اجتماعی و اقتصادی انقلابی شد. جان رید شرح خود از انقلاب را ده روزی که دنیا را تکان داد خوانده است و واقعا غلو نکرده است.

در سراسر اروپای ویران از جنگ جهانی، سربازان و ملوانان بی‌جان و خسته و کارگران کشورهای درگیر در جنگ، وقتی شنیدند که کشور پیروزمند سوسیالیستی فراخوان صلح و ختم کشتار جهانی را داده است، فراخوان صلحی بدون فتح و الحاق، تکان خوردند و به جوش آمدند. در کیل و هامبورگ، ملوانان شورسگر نیروی دریایی آلمان از ادامه جنگ سرپیچی کردند. آنان پرچم سرخ را بلند کرده و قدرت نوین خود را «شوراهای» خواندند و تمام کشور

---

۱- شوراهای، مجامع نمایندگی غیرقانونی و ضد رژیم کارگران بودند که در شهرها و شهرهای بزرگ برای قدرت مبارزه می‌کردند

را فراخواندند که این راه را در پیش بگیرند. در آن سوی دیگر دنیا، در سیاتل<sup>۱</sup> در سال ۱۹۱۹ کارگران دست به یک اعتصاب عمومی پنج روزه زدند. بورژوازی محلی فریاد برآورد که این آغاز قیام است و سیاتل دارد سن پترزبورگ می‌شود. هر چند خیلی مانده بود تا سیاتل تبدیل به سن پترزبورگ شود اما نفوذ و مدل انقلاب روسیه در ذهن کارگران مثل روز روشن بود. چند ماه بعد از این، دولت آمریکا برای تسلیح ضد انقلاب در روسیه، مهمات برای آن‌ها ارسال کرد. وقتی قطارهای حامل بار مهمات از سیاتل رد می‌شد، کارگران ساحلی حاضر نشدند مهمات را به داخل کشتی‌ها بار بزنند.

هنگامی که انقلاب روسیه مانند آتشفشان فوران کرد، وقتی در ماه اکتبر یک چرخش رادیکال صورت گرفت - زمانی که کمونیست‌ها و نه صرفاً بورژوادمکرات‌هایی که می‌خواستند روسیه را مدرنیزه کنند، به مثابه رهبران یک جامعه در صحنه ظاهر شدند- در این زمان از تازگی این پدیده نوین، مو بر اندام جهان راست شد. به ناگهان همه مبارزات قدیمی در پرتوی نوین ظاهر شدند. چشمان ترس آلود ستمگران و چشمان خندان ستمدیدگان به آن دوخته شد. کارگران خواندن روزنامه را خود آموزی می‌کردند تا بتوانند آخرین خبرهای این موجود تازه مولود را دنبال کنند، در جلسات کوچک پس از کار روی روزنامه‌ها خم شده و معنای کلمات عجیب و غریب تازه را بحث می‌کردند. کلماتی مثل شورا و سوسیالیسم و نام‌های جدید مثل لنین، مارکس، استالین. مائو تسه‌دون تأثیرات انقلاب اکتبر بر چین را در یک جمله خلاصه کرد: «توپ‌های انقلاب اکتبر مارکسیسم را به چین آورد».

می‌خواهید درجه‌ی زمین لرزه انقلاب اکتبر را بدانید؟ پس به حرف سیاست‌مدار امپریالیسم انگلیس وینستون چرچیل<sup>۲</sup> گوش کنید که در سال ۱۹۴۹ یعنی ۳۰ سال پس از این که بلشویک‌ها در روسیه قدرت را گرفتند

---

1- Seattle

2- Winston Churchill

گفت: «ما امروز داریم بهای سنگین آن را می‌دهیم که نتوانستیم بلشویک‌ها را در نطفه خفه کنیم و روسیه را که در آن زمان از پا در آمده بود به طریقی به درون نظام عمومی دمکراتیک خود بکشانیم». اریک هابسبام<sup>۱</sup> تاریخ پژوه معاصر مقایسه جالبی می‌کند. او می‌گوید که در فاصله میان سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴، جنگ داخلی آمریکا بزرگ‌ترین جنگ در تاریخ آمریکا و نیز در مقیاس جهان بود. اما جنگ داخلی آمریکا تأثیر بزرگی بر رخدادهای نقاط دیگر جهان نداشت. در حالی که انقلاب بلشویکی پدیده‌ای تاریخ‌ساز بود که جهان را دگرگون کرد، هم به خاطر معنایی که برای مردم روسیه داشت، هم به خاطر معنایی که برای مردم جهان داشت و هم به خاطر معنایی که برای طبقات حاکمه و نیروهای ارتجاعی جهان داشت و به خاطر تأثیراتی که بر وقایع جهان گذاشت. سرمایه‌داری جهانی دیگر نمی‌توانست مانند سابق پیش برود زیرا درب‌های یک ششم جهان، بر روی استثمار امپریالیستی بسته شد. امپریالیست‌ها نگران سرایت ایدئولوژیک انقلاب بلشویکی بودند. این عامل بزرگی بود که در کشورهای اروپای غربی شروع به دادن برخی امتیازات به کارگران کردند با این هدف که «صلح اجتماعی» را تضمین کنند. امپریالیست‌ها سعی کردند انقلاب شوروی را درهم بشکنند. سعی کردند آن را در گهواره خفه کنند و مرتباً این سعی و کوشش خود را تکرار کردند. فشارهای اقتصادی را اعمال کردند و اولین تحریم نفتی تاریخ جهان را علیه روسیه سوسیالیستی انجام دادند. تهدید نظامی کردند. بی‌رحمانه نیروهای انقلابی را در کشورهای همسایه روسیه در اروپای مرکزی و شرق مرکزی اروپا سرکوب کردند. در درون جامعه شوروی دست به ساختن نیروهای اپوزیسیون زدند.

## بخش ۴

# تجربه شوروی:

## انقلاب اجتماعی توسط قدرت پرولتری آغاز می‌شود

از سال ۱۹۱۷ تا اوائل سال ۱۹۵۰ اتحاد شوروی یا در حال جنگ بود یا در حال تدارک برای جنگ، یا در حال مرهم گذاشتن بر زخم‌های جنگ و حل مشکلات در دوره پس از اختتام جنگ. هیچ دولت مدرن دیگر در تاریخ چنین وضع سختی را از سر نگذرانده است. این مساله عمیقاً بر شکل تکامل انقلاب و تصمیم‌گیری‌های سیاسی رهبری شوروی، و مبارزات درون جامعه شوروی و درون رهبری حزب تأثیر گذاشت. ساختن یک جامعه نوین در شرایط کمال مطلوب، دلپذیر است. اما طبقات تحت ستم و رهبران انقلابی‌شان دارای این انتخاب نیستند که اوضاع و شرایط کلی را به دلخواه تعیین کنند. هنگام انقلاب،

روسیه یک کشور عقب مانده بود. تنها یک نسل از سرواژ<sup>۱</sup> (بسته بودن رعیت به زمین ارباب) گذشته بود. انقلاب روسیه یک پدیده‌ی توده‌ای بود و دهقانان از آن حمایت کرده بودند. در واقع انقلاب با ضرورت جلب حمایت دهقانان و گسترش انقلاب به روستا مواجه شد. با جنبش‌های اجتماعی عقب مانده در جامعه مواجه شد. انقلاب یک میتینگ مؤدبانه شهروندان نبود. جامعه‌ای بود که جنگ آن را نابود کرده بود. راهی که روسیه برای دگرگونی اجتماعی در آن قدم گذاشته بود، قبلاً هیچ جامعه دیگری آن راه را طی نکرده بود.

در سال ۱۹۱۸ نیروهای ارتجاعی سیاسی و نظامی دست به ضد انقلاب برای احیاء نظم کهن زدند. ۱۷ کشور جهان از جمله آمریکا که سربازان خود را در سیبری پیاده کرد، یک ارتش مشترک برای ورود به روسیه و کمک به ضد انقلاب تشکیل دادند. بلشویک‌ها در شرایطی قدرت را گرفتند که اقتصاد جنگی روسیه در آستانه فروپاشی بود. در چنین شرایطی و با چنین اقتصادی توده‌های مردم را در دفاع از انقلاب و تکامل آن رهبری کردند. انقلاب در جنگ داخلی پیروز شد. اما به بهای سنگین: تلفات جنگی، بیماری و جابجایی اقتصادی. دولت نوین پرولتری برای زندگی‌اش مبارزه می‌کرد. یک انقلاب اجتماعی برای زنده ماندن می‌جنگید. تاریخ‌نگاری ضد کمونیستی به انقلاب بلشویکی و پروژه کمونیستی بهتان می‌زند و می‌گوید این پروژه هیچ نیست به جز قدرت‌پرستی محض. اسم رمز این تاریخ‌نگاری «توتالیتراریسم»<sup>۲</sup> (تمامیت خواهی) است. به ما گفته می‌شود که هدف کمونیست‌ها رام و کنترل کردن توده‌های مردم است. اما بیابید ببینیم که این قدرت طبقاتی نوین، قدرت خود را چگونه به کار برد.

---

1- Servage

2- Totalitarianism

## درهم شکستن زنجیرهای ستم بر زن

قدرت دیکتاتوری پرولتاریا برای از بین بردن ستم بر زن مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۹۱۸ قانون نوین ازدواج تصویب شد که ازدواج را تبدیل به یک مراسم مدنی کرد. در جامعه قبلی، ازدواج باید مورد تأیید کلیسا قرار می‌گرفت. دولت جدید طلاق را قابل دسترس کرد. مردان قانوناً از اعمال قدرت بر زن و فرزندان‌شان خلع شدند. قوانینی که روابط خارج از ازدواج را جرم قلمداد می‌کردند ملغی شدند. دستمزد زنان و مردان شاغل یکسان شد. زایمان زنان در بیمارستان مجانی شد. در سال ۱۹۲۰ اتحاد شوروی اولین کشور اروپایی بود که سقط جنین را قانونی کرد. در روزنامه‌ها و مدارس بحث‌های زنده در مورد نقش زن و مرد، ازدواج و خانواده به راه افتاد. رمان‌های جدید که روابط اجتماعی نوینی را رویاپردازی می‌کردند، منتشر شد. رسوم کهنه‌ی ستمگرانه و پدرسالارانه مورد نقد قرار گرفت و به چالش گرفته شدند. زنان جمهوری‌های آسیای مرکزی که در جامعه کهن به زور روبنده و چادر به سر می‌کردند، تشویق شدند و به آنان قدرت داده شد که از این قید و بند خود را برهانند. زنان اکنون به جای آن که زیر کنترل قدرت خانواده، کلیسا و دولت باشند، صاحب قدرت شدند که برای رهایی خود بجنگند. حال به چهره‌ی جهان کنونی بنگرید تا اهمیت همه این‌ها خوب درک کنید. تا آن زمان هیچ یک از جوامع جهان سعی نکرده بود که نظام جنسیتی خود را این چنین زیر و رو کند.

## درهم شکستن زنجیرهای ستم ملی

قدرت نوین پرولتری برای از بین بردن ستم بر ملل و تبعیض علیه اقلیت‌های ملی به کار برده شد. انقلاب بلشویکی اولین دولت چند ملیتی جهان را به وجود آورد، دولتی که مبانی‌اش بر تساوی ملل قرار داشت. دولت

سوسیالیستی نوین برای همه مللی که سابقاً در امپراطوری تزار تحت ستم بودند حق تعیین سرنوشت را به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۱۷ قانون حق ملل در تدریس زبان‌های خود در مدارس و دانشگاه‌ها تصویب شد. اتخاذ این اقدامات و بسیاری دیگر نشان داد که عزم جزم در حل مشکلات، واقعی است. برای مثال بسیاری از ملل اقلیت دارای زبان نوشتاری نبودند. برای شان الفبا درست شد تا صاحب زبان نوشتاری شوند. دولت شوروی منابع قابل توجهی را به تولید انبوه کتاب، مجله، روزنامه، فیلم سینمایی، موسیقی‌های فولکور و موزه در مناطق محل سکونت اقلیت‌های ملی اختصاص داد. سیاست‌های مربوط به ملل مقرر کرد که رهبری در مناطق ملی جدید باید از خود آن مناطق باشد و نه از سوی ادارات روسی. از میان مردم خود آن ملل، رهبران حزبی و حکومتی، مدیران مدارس و آموزش و اقتصاد تعلیم یافتند. در امپراطوری تزار، روس‌ها ملت مسلط و ستمگر بودند. در دولت سوسیالیستی، سرزمین روسیه به جمهوری‌های غیر روس تخصیص داده شد و از روس‌ها خواسته شد که ی غیر روسی کشور را یاد بگیرند. بر آزار و اذیت یهودیان نقطه پایان نهاده شد. روحیه مقابله با ستمگری ملی در جان و روح شوروی اولیه نفوذ یافت.

دولت نوین شوروی کارزارهای سراسری آموزشی و بهداشتی به راه انداخت. در فاصله میان جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم، هیچ کشور جهان در زمینه رشد تناسب میان تعداد دکتر و جمعیت، به پای شوروی نرسید. درصد سواد از ۳۰ به ۸۰ درصد در سال ۱۹۳۹ رسید. در آن زمان، در کدام نقطه‌ی دیگر جهان، چنین وقایعی در جریان بود؟ در هیچ کجا. می‌دانیم که وضع آمریکا چگونه بود. در آمریکا، آپارتاید نژادی و جدا سازی سفیدان و سیاهان در اماکن عمومی قانون بود. قانون جیم کرو در اوج خود بود. وقتی پل رابسون، این هنرپیشه، خواننده و فعال رادیکال بزرگ آفریقایی تبار آمریکایی برای اولین بار به اتحاد شوروی سفر کرد، از موفقیت‌های

انقلاب در چیره شدن بر تعصبات نژادی و ملی حیرت زده شد. اقلیت‌های ملی و فرهنگی اتحاد شوروی مانند اقلیت‌ها در جنوب آمریکا ضرب و شتم و کشتار نمی‌شدند. آمریکا و اتحاد شوروی دو دنیای کاملاً متفاوت بودند.



# بخش ۵

## تجربه اتحاد شوروی، ساختمان اولین اقتصاد سوسیالیستی جهان

لنین در سال ۱۹۲۴ درگذشت. پس از او، ژوزف استالین رهبری حزب کمونیست را در اتحاد شوروی به دست گرفت. انقلاب اجتماعی که از آن سخن راندم به طور لاینفک با رهبری استالین عجین است. در اواسط دهه ۱۹۲۰ این سوال مطرح بود که آیا می‌توان در اتحاد شوروی سوسیالیسم را ساخت؟ آیا در جامعه‌ای با اقتصاد و فرهنگ عقب مانده می‌توان چنین کرد؟ آیا در شرایطی که اتحاد شوروی به مثابه‌ی یک دولت پرولتری تنها است و معلوم نیست که انقلاب‌های دیگری در کشورهای دیگر رخ خواهد داد، می‌توان در این کشور سوسیالیسم را بنا کرد؟ استالین قدم پیش گذاشت و برای این نظریه مبارزه کرد که بله شوروی می‌تواند و در این شرایط باید راه سوسیالیستی را در پیش گیرد. در غیر این صورت نمی‌تواند بقاء یابد و نخواهد توانست در نقطه دیگری به انقلاب یاری برساند. با این جهت‌گیری، استالین مبارزات پیچیده و حادی را

برای اجتماعی کردن مالکیت صنایع و اشتراکی کردن کشاورزی هدایت کرد. در اواسط دهه ۱۹۲۰ اوضاع اقتصادی در اتحاد شوروی چگونه بود؟ زراعت به شکل سابق دیگر کفاف تغذیه جمعیت شوروی را نمی‌داد. صنعت محدود بود و قادر نبود کارخانه‌ها و ماشین‌هایی که برای مدرنیزه کردن اقتصاد لازم بود را بسازد و تولید کند. روسیه جامعه‌ای بود با بخش روشنفکری کوچک و فقط لایه نازکی از مردم دارای آموزش عالی در زمینه فنی و هنرهای لیبرال بودند. همچنین روسیه همیشه در خطر حمله نظامی امپریالیست‌ها قرار داشت. تضادهای اقتصادی و اجتماعی واقعی در مقابل انسان‌های واقعی که قصد داشتند جامعه و جهان را بر پایه‌ای نوین بسازند، قرار داشت.

ببینیم در همان دهه ۱۹۲۰ بقیه جهان به چه شکلی بود و چه شرایطی داشت؟ در اکثریت مناطق روستایی جهان، فئودالیسم غلبه داشت و سرمایه‌داری به شکلی بی‌رحمانه و بی‌برنامه در حال غرق کردن جهان بود. اما در اتحاد شوروی، در این یک تکه قلمروی آزاد شده، یک جنبش پرولتری نوین به قدرت رسیده بود که باید یک برنامه اقتصادی بریزد که به مردم خدمت کند. وقتی واژه «برنامه پنج ساله سوسیالیستی» بیان شد، تا قبل از آن چنین چیزی به گوش هیچکس نخورده بود. به نظر بورژوازی برنامه‌ریزی یک اقتصاد، اوج بی‌حرمتی و خطا بود.

## برنامه‌ریزی یک اقتصاد

انقلاب سوسیالیستی یک نوع اقتصاد نوین می‌آفریند. این به معنای آن است که تولید دیگر امر خصوصی یک بخش اقلیت جامعه نیست. تولید زیر کنترل کلکتیو جامعه قرار می‌گیرد. و این کلکتیو از طریق کنترل دولت پرولتری بیان می‌شود. منابع اقتصادی دیگر برای تولید حداکثر سود نیست بلکه برای برآورده کردن نیازهای اساسی و منافع توده‌ها و خدمت به انقلاب جهانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. تولید اجتماعی دیگر بدون نقشه‌ی از پیش ریخته شده یا

بدون هدف اجتماعی پیش برده نمی‌شود بلکه توسط اهدافی که آگاهانه اتخاذ شده‌اند شکل می‌گیرد و در کلیت خود هماهنگ می‌شود. برنامه پنج ساله در اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۸ آغاز شد. تمرکز آن آهن و فولاد بود. مجتمع‌های صنعتی عظیم جدید از صفر ساخته شدند. کارخانه‌های تراکتورسازی در الویت قرار داشتند. زیرا مناطق روستایی نیازمند تراکتور بودند و کارخانه‌های تراکتورسازی در صورت لزوم، یعنی در صورت بروز جنگ، قابل تبدیل شدن به کارخانه‌های تانک‌سازی بودند. کارخانه‌های تولید ابزار به سرعت گسترش یافتند تا اقتصاد وابسته به واردات نباشد. شعار برنامه پنج ساله این بود: «ما در حال ساختن یک دنیای نوین می‌باشیم». میلیون‌ها کارگر و دهقان با این روحیه به شور و حرکت در آمدند. در کارخانه‌ها و روستاها، مردم به بحث در مورد برنامه اقتصادی می‌پرداختند: اگر چنین اقتصادی ساخته شود چه تفاوتی در زندگی آن‌ها و مردم جهان به وجود خواهد آورد. خواست‌های‌شان را بیان می‌کردند و این که چه چیزهایی را می‌توانند بسازند و برای ساختن آن‌ها به چه چیزهایی نیاز دارند.

برنامه‌های محلی ریخته می‌شد و تحویل مراکز برنامه‌ریزی مرکزی داده می‌شد که با برنامه سراسری ادغام شده و دوباره به پایین فرستاده شود. در کنفرانس‌های کارخانه، همه در مورد این که روند تولید را چگونه سازمان دهند حرف می‌زدند و نظر می‌دادند. مردم داوطلب کمک به ساختن راه آهن در مناطق دور دست و بیابان‌ها می‌شدند. آن‌ها داوطلبانه ساعات درازی را کار می‌کردند. در کارخانه‌های فولاد، در راه رفتن بر سر کار آوازهای انقلابی می‌خواندند. تا پیش از این در تاریخ سابقه نداشت که مردم آگاهانه برای تحقق یک برنامه اقتصادی و اهداف اجتماعی آن چنین بسیج شوند. بگذارید یکبار دیگر سوال کنیم: در همین زمان، در باقی نقاط جهان چه خبر بود؟ اقتصاد سرمایه‌داری در رکود اوایل دهه ۱۹۳۰ دست و پا می‌زد و سطح بی‌کاری به ۲۰ تا ۵۰ درصد رسیده بود. اما در اتحاد شوروی بی‌کاری توده‌ای

خاتمه یافته بود. نه تنها بی کاری خاتمه یافته بود بلکه اتحاد شوروی با کمبود نیروی کار مواجه بود زیرا برای ساختمان جامعه نوین کارهای زیادی طلب می شد. صنعت سالیانه ۲۰ درصد رشد می کرد و سهم اتحاد شوروی از تولیدات صنعتی جهان که در سال ۱۹۲۱ فقط ۲ درصد بود در سال ۱۹۳۹ به ۱۰ درصد رسید. با کلکتیویزه کردن کشاورزی در سال ۱۹۲۹، حزب کمونیست دست به یک حرکت بزرگ زد. حکایت‌های ضد کمونیستی می گویند این نیز یک «توتالیتاریسم استالینی» بود. به ما می گویند استالین می خواست تمام قدرت را تحکیم کند و برای انجام این کار باید دهقانان را درهم می کوفت و گرسنه می کرد. اما این نیز یک دروغ عجیب و غریب است. واقعیت آن است که اشتراکی کردن جوابی بود به تضادهای اقتصادی و اجتماعی در روستا و جوابی بود به نیازهای عاجل انقلاب. واقعیتی را که با این بهتان‌ها می خواهند سرپوش بگذارند آن است که اشتراکی کردن آتش یک خیزش توده‌ای اصیل را در میان دهقانان که اسیر فقر و روابط اجتماعی برده‌وار بودند، روشن کرد. بیاید از نزدیک ببینیم این اشتراکی کردن چه بود؟

شوروی به طور جدی با این مشکل روبه‌رو بود که آیا می تواند به طور قابل اتکایی مواد غذایی شهرها را تأمین کند به خصوص با این حساب که صنعت در حال جهش و جمعیت شهری به سرعت در حال گسترش بود. پس از انقلاب، زمین در میان دهقانان تقسیم شد. اما دهقانان مرفه که کولاک خوانده می شدند، در اقتصاد روستایی که غرق در کشاورزی خصوصی مقیاس کوچک بود، در حال قدرت یافتن بودند. کولاک‌ها صاحب زمین‌های بیشتری و آسیاب‌ها بودند. بخش بزرگی از بازار دانه‌های خوراکی را کنترل می کردند و پول قرض می دادند. این وضعیت قطب‌بندی طبقاتی را در روستاها تشدید کرده بود. خطر واقعی بازگشت به شرایط دوران قبل از جنگ جهانی اول، کشاورزی را تهدید می کرد. این کولاک‌ها صرفاً مالکین بی گناه نبودند. بلکه برای اعمال حاکمیت خود دار و دسته‌هایی به راه انداخته بودند. دست به

سازماندهی علیه رژیم زده بودند و نیروهای اجتماعی دیگر را نیز در روستا به گرد خود جمع کرده بودند. جواب رهبری انقلابی، اشتراکی کردن بود. زمین و ابزار زراعت تبدیل به مالکیت جمعی شدند. بین سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳، ۱۴ میلیون دارایی‌های کوچک دهقانی غیر کارآمد با ۲۰۰ هزار مزرعه کلکتیو ادغام شدند. یک چنین مبادله پایه‌ای برقرار شد که دولت به این مزارع جدید تراکتور و ماشین آلات می‌داد و آن‌ها به دولت دانه‌های خوراکی تحویل می‌دادند. اشتراکی‌سازی عکس‌العمل‌های اجتماعی مختلفی را برانگیخت. بخش بزرگی از دهقانان فقیر به آن خوشآمد گفتند. بخش‌های دیگر دهقانان نمی‌خواستند با آن همراهی کنند. این اشتراکی کردن در برگزیده‌ی اعمال زور علیه بسیاری از این دهقانان بود اما یک جنبش اجتماعی بود. کارگران متعهد داوطلبانه به روستا رفتند تا در خط مقدم جبهه‌ی مبارزه علیه کولاک‌ها درگیر شوند و در اداره مزارع نقش رهبری را به دست گرفتند. در بسیاری از مناطق کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر که سابق بر این مرعوب کولاک‌ها شده بودند، وقتی دولت را پشتیبان خود و در مقابل باندهای کولاک یافتند، دست به تصرف زمین زدند. زنان که زندگی‌شان توسط سنت ستمگرانه و قیود پدرسالارانه تعیین می‌شد، تبدیل به رانندگان تراکتور شدند. برای تیم‌ها در مزارع کشاورزی کتابخانه‌های سیار روانه شد. در برخی دیگر از مناطق مزارع گروه‌های تئاتر خود را سازمان دادند. دین، خرافه و سنت‌هایی که مثل موریانه مغز آدم‌ها را می‌خوردند، به چالش کشیده شدند. مردم سرشان را بالا گرفتند و با ضرباهنگ جهت‌گیری نوین جامعه، هماهنگ و همراه شدند. مردم شروع به بحث در مورد برنامه اقتصادی ملی و پیشرفت‌های ملی کردند. کولاک‌ها انتقام‌جویانه مقاومت کردند. داستان‌هایی که مخالفین سوسیالیسم تعریف می‌کنند همیشه یک‌جانبه است و چنین می‌گویند که کولاک‌ها «قربانی» شدند. اما این دروغ است. کولاک‌ها دست به کمونیست‌کشی و تهاجمات سازمان یافته علیه مزارع اشتراکی می‌زدند، در برداشت محصول خرابکاری می‌کردند و باندهایی را برای تجاوز به زنان به حرکت در می‌آوردند. کولاک‌ها

بالاخره شکست خوردند، بسیاری دستگیر شدند و بسیار اخراج شده و کشته شدند. این یک «خونریزی استالینیستی» نبود، بلکه نبردی بود بر سر آینده روستاهای شوروی. نبرد بر سر این که آیا صنعتی کردن کشور و دگرگونی اجتماعی می‌تواند به جلو برود یا این که سرمایه‌داری احیاء شده در روستا جلوی آن را خواهد گرفت. این مبارزه‌ی طبقاتی حادی بود که مرگ و زندگی قدرت دولتی را رقم می‌زد.

اشتراکی کردن بخش مهمی از ساختمان اقتصاد سوسیالیستی است و این کار باید می‌شد. اما مائو تسه‌دون نسبت به روش‌های استالین در انجام این کار انتقادهای جدی داشت. او گفت که در زمان استالین اشتراکی‌سازی قبل از کسب تجربه‌ی دهقانان از طریق کار تعاونی در زمین و استفاده از ابزار صورت گرفت و مضافاً این که دهقانان دارای پایه محکم سیاسی و ایدئولوژیک که آگاهانه برای تحقق مالکیت اجتماعی اشتراکی مبارزه کنند، نبودند. یکی دیگر از انتقادات مائو به اشتراکی‌سازی شوروی آن است که دولت بیش از اندازه دانه‌های خوراکی را از روستاها به شهرها منتقل کرد. این مساله به روابط میان مناطق شهری و روستایی لطمه زد. مائو انتقادهای دیگر هم داشت و چین مائوئیستی وظیفه اشتراکی‌سازی کشاورزی را بسیار متفاوت از شوروی انجام داد. که بعداً در باره آن صحبت خواهیم کرد.

اما جنبش اشتراکی‌سازی در اتحاد شوروی بخشی از یک پیشسازی جسورانه و الهام‌بخش برای یافتن راهی بیرون از نظام کهنه مالکیت کوچک در کشاورزی و پیشروی بود. این جنبش به محرومان روستا امید بخشید و بدون آن، اتحاد شوروی نمی‌توانست آلمان نازی را شکست دهد.

## بخش ۶

# تجربه شوروی، جنگ جهانی دوم و پس از آن

اواسط دهه ۱۹۳۰ مقدمه‌های جنگ جهانی دوم آماده می‌شد. در سال ۱۹۳۱ ژاپن به منچوری در چین، واقع در مرز خاور دور اتحاد شوروی سوسیالیستی، حمله کرد. سال ۱۹۳۴ هیتلر پس از درهم شکستن حزب کمونیست آلمان قدرت خود را تحکیم کرده و شروع به نظامی کردن (میلیتاریزه) اقتصاد کرده بود. انقلاب شوروی به یک گرهگاه حساس نزدیک می‌شد. خطر جنگ امپریالیستی رشد کرده بود. اتحاد شوروی سوسیالیستی چگونه می‌توانست خود را به لحاظ اقتصادی، نظامی و سیاسی و اجتماعی برای مواجهه با این وضع آماده کند؟

### نبرد استالینگراد

سال ۱۹۳۴، استالین و دیگر رهبران شوروی احساس کردند که زمان تحکیم

دستاوردهای سیاسی و اجتماعی انقلاب است. دولت پرولتری نوین در حال مواجه شدن با شرایط عینی بسیار سخت و پیچیده‌ای بود و افق جنگ نمایان می‌شد. هیچ تجربه تاریخی‌ای در مواجهه با مشکلاتی با این مقیاس از مسایل موجود نبود. رهبران شوروی باید خودشان را آماده می‌کردند. اما در راه جواب دادن به این ضرورت عاجل، اشتباهاتی رخ داد. بر اساس تغییراتی که در زمینه‌ی مالکیت به وجود آمده بود، سیاستِ بالا بردن تولید در کارخانه‌جات و اعمال نظم بیشتر، در پیش گرفته شد. اما گفته شد که رشد نیروهای مولده ضامن سوسیالیسم است. رهبری هر چه کمتر بر فعالیت و ابتکار عمل آگاهانه توده‌ها تکیه کرد. تجارب رادیکال دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ متوقف شد و تحکیم به گونه‌ای پیش رفت که روابط سنتی‌تر را تقویت کرد. سوسیالیسم در اتحاد شوروی باید مورد حمایت قرار می‌گرفت. اما رهبری شوروی دفاع از شوروی را مساوی و همسنگ منافع انقلاب جهانی قرار داد، گویی تضادی بین این‌ها موجود نیست و در همان حال به جای انترناسیونالیسم پرولتری، میهن‌پرستی ناسیونالیستی را تشویق کرد.

## استالین و «تصفیه‌های بزرگ»

خطر فزاینده جنگ میان امپریالیست‌ها و احتمال تهاجم امپریالیستی به اتحاد شوروی صحنه را برای آنچه که محققین غربی «تصفیه‌های بزرگ»<sup>۱</sup> در حزب کمونیست شوروی نامیده‌اند، آماده می‌کرد. در تاریخ مدرن کمتر موضوعی تا به این اندازه تحریف شده است. یک بار دیگر، داستان‌سرایی بورژوازی را در این باره می‌بینیم. به ما گفته می‌شود که استالین مست قدرت بود و می‌خواست قدرت مطلق داشته باشد و هر کس که با او کمترین مخالفتی می‌کرد را زیر پا له می‌کرد. اما واقعیت اوضاع این بود که انقلاب با فشارها و مصاف‌های جدیدی مواجه شده بود و مبارزه سیاسی در درون حزب و حکومت



شوروی در حال تشدید شدن بود. این مبارزه بر سر مسائلی مانند سیاست داخلی و بین‌المللی از جمله اتحادهای بین‌المللی، جهتی را که انقلاب باید در پیش گیرد و این که آیا انقلاب می‌تواند دوام آورد یا خیر، در گرفت. به ما گفته می‌شود استالین پارانویا داشت. اما باید در مقابل بگوییم که دشمنان انقلاب، واقعی بودند و نه خیالی. خراب کاری‌هایی که علیه انقلاب صورت می‌گرفت بسیار واقعی بود. جنبش‌های عقب مانده در جامعه موجود بود. خطر بزرگ آلمان واقعی بود و در سال ۱۹۳۴ کسی که بعد از استالین بزرگ‌ترین رهبر شوروی بود و از نزدیکان وی بود، ترور شد. فضای آن دوران این گونه بود.

در مورد تصفیه‌ها صادقانه بگوییم که باید تحقیقات بیشتری در مورد این که در دهه ۱۹۳۰ در درون حزب کمونیست شوروی واقعا چه خبر بود صورت بگیرد. اما به نظر می‌آید که مساله این بود: با تشدید تنش‌های بین‌المللی، وضعیت حزب و ارتش، نگرانی استالین و دیگر رهبران انقلابی را برانگیخت. دلایل واقعی برای این نگرانی وجود داشت. آنان نمی‌دانستند در شرایطی که جامعه و اقتصاد به سرعت در حال حرکت به سوی جنگ بودند، می‌توانند برای پیشبرد رهنمودهای کشوری به رهبران منطق‌های حزب اتکاء کنند یا خیر. دلایل موجهی موجود بود که رهبران انقلابی در مورد قابل اتکاء بودن فرماندهی بالای ارتش شوروی نیز در تردید باشند. بعد از جنگ جهانی اول، آلمان و شوروی وارد توافقات همکاری‌های نظامی شده بودند. این توافقات شامل تعلیم افسران و فروش اسلحه بود. در مورد احتمال ایجاد روابط و بندهایی میان پرسنل ارتش شوروی و ارتش آلمان نگرانی موجود بود. سوال این بود که در شرایطی که شوروی آماده روبرویی با امپریالیسم آلمان می‌شد، می‌توانست به ژنرال‌های شوروی تکیه کند یا این که این ژنرال‌ها با آلمان سازش خواهند کرد؟ این بود فضایی که تصفیه‌های مقامات بالای حزبی و نظامی در آن صورت گرفت. استالین برای دفاع از انقلاب می‌جنگید. نمی‌خواست اجازه دهد که شوروی به سمت عقب یعنی به سرمایه‌داری بازگردد یا این که در

مقابل امپریالیسم به زانو درآید. اما درک استالین از تضادها و مبارزاتی که در سوسیالیسم بروز می‌کند در جوانب گوناگون غلط بود. درک استالین با ماتریالیسم مکانیکی رقم می‌خورد نه با ماتریالیسم دیالکتیکی. روش‌های او در حل پیچیدگی‌های اوضاع دارای اشکالات جدی بود که به نتایج وخیمی منجر شد. استالین برای حل مشکلات به تصفیه و عملیات پلیسی دست یازید. در حالی که می‌توانست توده‌ها را بسیج کند که مسائل عاجل سیاسی و ایدئولوژیک در مورد جهت‌گیری کلی کشور را بفهمند و بر اساس آن عمل کنند. مائو رویکرد استالین را نقد کرد و گفت استالین گرایش به آن داشت که دو نوع تضاد را که اساساً با هم متفاوتند مخلوط کند: تضاد میان مردم و دشمن و تضادهای میان خود مردم. سرکوب را که رویکرد مواجهه با دشمن است علیه مردمی که دشمن نبودند و صرفاً دچار اشتباهاتی شده بودند یا این که با سیاست حکومت ابراز مخالفت می‌کردند، به کار برده شد.

## قهرمانی شوروی‌ها و شکست هیتلر

در ژوئن ۱۹۴۱ نازی‌ها به اتحاد شوروی حمله کردند. آن‌ها مدرن‌ترین ارتش جهان و اکثر قدرت نظامی خود را علیه شوروی به میدان آوردند. هیتلر برای سربازانش روشن کرد که این یک جنگ نابود کننده است و در این جنگ هر گونه اصول بشری را باید دور بیاندازند. شوروی‌ها با قهرمانی بی نظیری جنگیدند. استالینگراد شاهد جنگ خانه به خانه و سرزمین‌های یخ زده، شاهد نبردهای حماسی تانک‌ها بود. زمان حمله آلمان، شوروی یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده داشت و همین به شوروی امکان داد که در عرض چند هفته ۱۵۰۰ کارخانه عظیم را پیاده کرده و به مناطق شرقی اتحاد شوروی منتقل کند. بیش از ۲۰ میلیون نفر از اهالی شوروی در جنگ جهانی دوم جان باختند. یعنی یک نفر از هر ده نفر. هر چند دروغ‌نویسان غربی به ما می‌گویند نقطه

عطف جنگ جهانی دوم «روز د»<sup>۱</sup> و پیاده شدن سربازان آمریکایی و بریتانیایی در منطقه نورماندی<sup>۲</sup> در شمال غربی فرانسه بود. اما واقعیت آن است که نبرد استالینگراد نقطه چرخش جنگ بود و شوروی‌ها در شکست هیتلر عامل اصلی و نیروی عمده بودند. این پیروزی بدون عزم بزرگ و فداکاری‌های عظیم مردم شوروی تحت رهبری حزب کمونیست که استالین در رأسش بود، امکان نداشت. این نیز از دستاوردهای انقلاب شوروی است.

به لحاظ نظامی شوروی از جنگ جهانی دوم، پیروز بیرون آمد. اما انقلاب به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک بسیار ضعیف شده بود. نیروها و جریان‌ها محافظه‌کار در حزب، حکومت و جامعه قوی شده بودند. پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ نیروهای بورژوازی جدید که در حزب کمونیست قوی شده بودند برای کسب قدرت مانور دادند. در سال ۱۹۵۶ خروشچف قدرت را به دست گرفت و حاکمیت یک طبقه سرمایه‌دار جدید را تحکیم کرد. تحت رهبری وی تجدید ساختار شوروی و تبدیل آن به یک جامعه سرمایه‌داری دولتی، به طور منظم پیش رفت. این پایان عمر اولین دولت پرولتری در تاریخ بود.

## جایگاه انقلاب شوروی

اگر از چشم‌انداز گسترده‌ی تاریخی بنگریم، انقلاب شوروی یک راهگشایی عظیم در زمینه‌ی رهایی مردم ستم‌دیده بود. توده‌های شوروی در مواجهه با موانع عظیم به دستاوردهای حیرت‌انگیزی رسیدند. جهان نوینی در فرایند آفریده شدن بود. این انقلاب الهام‌بخش ستم‌دیدگان جهان شد. پس از کمون پاریس انقلاب اکتبر شوروی بازنمای اولین گام‌ها در جاده رهایی و به سوی جهانی عاری از ستم و از استثمار بود. اما پروژه رهایی در جا نمی‌زند و رشد و

---

1- D-Day

2- Normandy

تکامل می‌یابد. رهبران انقلابی بزرگ که دارای افق روشن و درک علمی هستند می‌توانند درس‌ها را جمع‌بندی کنند و درک‌های جدیدی را تکامل دهند و راه حل جدیدی را برای مواجهه با چالش‌های ایجاد یک جهان بدون طبقه، بیابند. مائو تسه‌دون پروژه کمونیستی را به سطح کیفی‌تاً عالی‌تری رساند.

## بخش ۷

# راهگشایی مائو: پیروزی انقلاب در چین

اول اکتبر ۱۹۴۹، مائو تسه‌دون در مقابل میلیون‌ها نفر که در میدان صلح آسمانی در پکن گرد آمده بودند، سخنرانی کرد و تولد جمهوری خلق چین را به جهان اعلام کرد. او به مدت ۲۰ سال مردم چین را در مبارزه مسلحانه برای سرنگونی فئودال‌ها و بیرون راندن امپریالیست‌ها رهبری کرده بود. در این جشن پیروزی مائو اعلام کرد: «خلق چین به پا خاسته‌اند» و ولوله شادی جمعیت را فرا گرفت. اما مائو در عین حال که در شادی و غرور پیروزی آنان سهیم بود، به آینده نیز می‌نگریست. او گفت آن قهرمانی و فداکاری‌هایی که به جشن پیروزی امروز منجر شد «تازه اول کار است... صرفاً پیش درآمد کوتاه یک نمایشنامه طولانی است». به نظر مائو انقلاب نمی‌توانست در جا بزند و تمام شود. انقلاب در حال ورود به مرحله نوین دگرگونی سوسیالیستی اقتصاد، آفریدن نهادهای سیاسی نوین و شکلگیری ارزش‌های جدید مبنی بر کار برای سعادت همگانی بود. هدف نهایی کمونیسم، جهان بدون طبقات بود. اما در

رهبری حزب کسانی بودند که وضع را این طور نمی‌دیدند. از نظر آنان کسب قدرت در سال ۱۹۴۹ به منزله‌ی پایان انقلاب بود و اکنون وظیفه یک چیز بود: ساختن چین مدرن. این بخشی از آن وضع چالشگر و پیچیده‌ای بود که مائو و توده‌های چین با آن مواجه شدند.

نه طبقات زمیندار و سرمایه‌دارانی که سرنگون شده بودند حاضر بودند سرنوشت خود را قبول کنند و نه امپریالیست‌هایی که بر چین سلطه داشتند. هنوز یک سال از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در چین نگذشته بود که آمریکا جنگ کره را آغاز کرد. آنان جنگ را به نزدیک چین راندند و چین را تهدید به حمله هسته‌ای کردند. چین کمک‌های نظامی و نیروهای داوطلب را به کره اعزام کرد و آمریکا را به زانو در آورد. اما بهای آن گران بود. ۲۰۰ هزار چینی در جنگ جان باختند و تعداد تلفات حدود ۹۰۰ هزار نفر بود. آمریکا علاوه بر ناوگان ششم دریایی‌اش، شبکه‌ای از پایگاه‌های نظامی در تایوان، کره جنوبی و ژاپن علیه چین انقلابی به وجود آورد. به مدت ۲۰ سال آمریکا و کشورهای غربی با اعمال تحریم اقتصادی علیه چین، مانع از آن شدند که چین با اغلب نقاط جهان وارد روابط تجاری شود. انقلاب با یک فضای جهانی خصومت‌آمیز روبه‌رو شد.

## چرا در چین انقلاب شد

به تازگی یک کتاب ضد مائو به نام «مائو: داستان ناشناخته» نوشته جان هالیدی و جان چنگ منتشر شده است. این کتاب با روش ضد کمونیستی متعارف ادعا می‌کند که انقلاب چین محصول توطئه‌چینی‌های مائو تسه‌دون بود. در این کتاب طوری صحبت می‌شود که گویی پیش از انقلاب، وضع چین خیلی خوب بود و ستم اجتماعی هم موجود نبود. بیایید نگاهی به چین پیش از انقلاب بیندازیم. اکثریت عظیم مردم چین دهقانانی بودند که روی زمین کار می‌کردند اما زمین نداشتند یا مقدار اندکی زمین در اختیار داشتند و

تحت سلطه‌ی زمین‌دارانی بودند که بر اقتصاد محلی و زندگی مردم حکمرانی می‌کرد. دهقانان با زحمت زیاد بقای خود را تأمین می‌کردند. دهقانان در سال‌هایی که محصول کم بود، برگ و پوست درختان را می‌خوردند و مجبور می‌شدند فرزندان‌شان را بفروشند. یک سال سیل بود و یک سال خشکسالی. این توالی تمام نشدنی مشخصه‌ی کشاورزی چین بود. بین سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۳ به طور متوسط سالانه یک قحطی می‌آمد و صدها هزار نفر را از بین می‌برد. برای زنان، زندگی جهنم بود. کتک خوردن از شوهر، بستن پا از کودکی، ازدواج‌های از قبل تعیین شده، همبستری اجباری با ملاکین و جنگ‌سالاران محلی، شمه‌ای از زندگی اکثر زنان چین در قبل از انقلاب است. با هر معیاری که تصور کنید، توسعه اقتصادی در پایین‌ترین سطح قرار داشت. صنعت بسیار کم بود. برای مثال جمعیت نانجینگ<sup>۱</sup> ۷۰۰ هزار نفر بود که ۲۰۰ هزار نفرشان خدمتکار، گارسون، دختران میخانه‌ها، تن‌فروش، راننده‌گاری و از این قبیل بودند. فقط ۱۶۰۰۰ کارگر صنعتی موجود بود. در کارخانه‌جات نساجی شانگهای، زنان جوان را شب‌ها در محل کار حبس می‌کردند. مردم در کنار یکدیگر در دخمه‌های تک اتاقی و در کوچه‌های تنگ و تاریک زندگی می‌کردند. در این شهر گروه‌های بهداشت شهرداری سالانه ۲۵ هزار جسد از خیابان‌ها جمع‌آوری می‌کردند. ولی مناطق تحت کنترل امپریالیست‌ها مملو از هتل‌ها و کلوب‌های شبانه لوکس بود. در چین قبل از انقلاب، پزشکی سنتی به طور گسترده استفاده می‌شد اما برای کشوری که ۵۰۰ میلیون جمعیت داشت تنها ۱۲ هزار دکتر تحصیل کرده موجود بود. سالانه ۴ میلیون نفر از بیماری‌های انگلی و مسری می‌مردند. چین ۹۰ میلیون معتاد داشت. به این دلایل بود که مردم انقلاب کرده و قدرت را در دست گرفتند. تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین، انقلاب چین بلافاصله شروع به تغییر شرایط کرد.

## انقلاب جامعه چین را به طور تعیین کننده تغییر می دهد

وقتی ارتش سرخ تحت رهبری کمونیست‌ها بر شهرهای بزرگ مسلط شد، بانک‌های بزرگ، کارخانه‌جات و دیگر شرکت‌ها را در دست گرفت. دارایی‌های تولیدی را در خدمت یک اقتصاد نوین گذاشتند. ساعت کار از روزانه ۱۲ و ۱۶ ساعت به ۸ ساعت در روز تقلیل یافت. وقتی ارتش انقلابی، ارتش‌های چیانگ‌کایچک<sup>۱</sup> را که از سوی آمریکا حمایت می‌شد و نیروهای نظامی زمین‌داران محلی را درهم شکست، نظام فئودالی به سرعت سرنگون شد. در حقیقت سرنگون کردن ستمگران در جریان جنگ انقلابی در مناطق آزاد شده شروع شده بود. تیم‌های کار تحت رهبری حزب، روستا به روستا می‌رفتند و دهقانان را آموزش سیاسی می‌دادند و جلساتی از دهقانان ترتیب می‌دادند تا آنان در مورد مشکلات خود حرف بزنند. آنان روستاییان را فرا می‌خواندند که به پا خیزند و خود را سازمان داده و زمین‌ها را تصرف کنند. پس از پیروزی در سال ۱۹۴۹، اصلاحات ارضی تبدیل به قانون شد و سراسر چین را فرا گرفت، درست مانند آبی که سد را می‌شکند و سرازیر می‌شود. در سراسر چین، دهقانان زمین، ابزار و حیوانات را تقسیم کردند. در کشوری که زنان هرگز با مردان برابر نبودند، نه فقط مردان بلکه زنان نیز زمین دریافت کردند.

زنان سر خود را بالا گرفتند. در سال ۱۹۵۰ قانون جدید ازدواج به تصویب رسید و ازدواج کودکان و ازدواج‌های از پیش تعیین شده را پایان داد. قانون جدید، حق طلاق را برای زن و مرد تضمین کرد. اما از نظر مائو انقلاب چیزی بیش از تصویب قوانین جدید بود. انقلاب باید فکر مردم را عوض می‌کرد، باید روابط اجتماعی ستمگرانه‌ی کهنه را عوض می‌کرد و افکار و ارزش‌های کهنه که نگهبان آن روابط اجتماعی ستمگرانه بودند و در میان مردم فراگیر شده بود را تغییر می‌داد.



زندگی نامه‌های ضد مائو و هیستریک به ما می‌گویند که مائو تشنه قدرت بود. اما این تهمت‌ها صرفاً اعتراضی است نسبت به انقلابی که قدرت کهنه طبقات زمین‌دار، سرمایه‌داران بزرگ و سلطه‌گران خارجی را سرنگون کرد و قدرت نوینی به جای آن برقرار نمود. این قدرت نوین، یک شکل از دیکتاتوری پرولتاریا بود و به کارگران و دهقانان قدرت داد تا حاکمیت خود را بر جامعه آغاز کنند و استثمارگران قدیم و جدید را سرکوب کنند. به ما گفته می‌شود که مائو میلیون‌ها نفر را کشت. اما در واقع صدها میلیون نفر آزاد شدند، انقلاب مائوئیستی یک نظام اقتصادی و اجتماعی نوین آفرید که زندگی‌های بی‌شمار را از نابودی نجات داد. در سراسر تاریخ به ستم‌دیدگان فقط به عنوان دو دستِ کار کُن نگریسته شده است. اکنون اما آنان حق و توان ایستادن را داشتند و پشتوانه‌شان ارتش رهایی‌بخش خلق بود. فکرش را بکنید که در آمریکا جامعه‌ای بسازیم که قدرت در دست ستم‌دیدگان و در خدمت به منافع آنان باشد. دولت به جای این که پلیس را به جان مردم محله‌های محروم بیاندازد، به مردم کمک کند که میراث تبعیض را ریشه‌کن سازند. در چین مائوئیستی آنانی که پیش از انقلاب «عددی» نبودند، آزادی و قدرت آن را یافتند که حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را دگرگون کنند.

## بخش ۸

# مائو تسه دون، گست از مدل اقتصادی شوروی و پیشروی

هدف مائو تسه دون آفریدن یک اقتصاد سوسیالیستی بر اساس تعاون اجتماعی و مالکیت اجتماعی بود.

- اقتصادی که نیازهای مادی و اجتماعی مردم را برآورده کند بدون آن که بر استثمار تکیه داشته باشد.

- اقتصادی که مشکلات تاریخی چین مانند گرسنگی وسیع، سوء تغذیه و قحطی مکرر را حل کند.

- اقتصادی که به جای مکیدن منابع از روستا، روابط یاری متقابل میان صنعت و کشاورزی را به وجود آورده و تقویت کند.

- اقتصادی که به کم کردن و در نهایت از بین بردن شکاف میان شهر و روستا و نابرابری‌های منطقه‌ای خدمت کند.

- اقتصادی که در تولید بر دانش و مهارت جمعی تکیه کند.

- اقتصادی که بتواند در مقابل حمله امپریالیسم ایستادگی کند.

چنین اقتصادی نمی‌توانست و نباید برای وام یا کمک متکی به امپریالیسم باشد یا جوابگوی نیازهای بازار جهانی سرمایه‌داری باشد. انقلاب مائوئیستی برای خدمت به نیازهای اکثریت جمعیت چین و خدمت به انقلابی کردن جامعه یک نظام آموزشی جدید به وجود آورد. این انقلاب شروع به ایجاد یک فرهنگ نوین و مبارزه علیه شیوه‌های فکری کهنه کرد. همه این‌ها به ایدئولوژی کمونیستی ره‌گشود. هدف، رسیدن به کمونیسم بود یعنی جامعه‌ای بدون طبقات و عاری از هر شکل از ستم. استقرار یک قدرت دولتی جدید که بر اتحاد کارگر-دهقان متکی بود امکان دست زدن به تغییرات قاطع در شرایط دهشتناک چین را به وجود آورد.

زخم جانکاه اعتیاد از طریق درمان وسیع و آموزش کاملاً التیام یافت. کارزارهای توده‌ای برای تمیز کردن شهرها به راه افتاد. وبا و دیگر بیماری‌های مسری محو و مهار شدند. کارخانه‌های جدید و مسکن برای کارگران به سرعت ساخته و بیمارستان‌ها و مدارس پزشکی ایجاد شدند. در سال ۱۹۶۵ چین ۲۰۰ هزار دکتر عمومی داشت. یک نظام سراسری آموزشی ایجاد شد. کارزارهای سواد آموزی به راه افتاد و در اواخر دهه ۱۹۵۰ اکثر دهقانان سواد خواندن داشتند.

## گسست از مدل شوروی

این‌ها دستاوردهای حیرت‌انگیزی بود. اما در درون حزب کمونیست بر سر راه و مفهوم پیشروی انقلاب، مبارزه در گرفت. یکی از بزرگ‌ترین موضوعات این بود که چگونه اقتصاد را تکامل داده و آن را مدرن کنند. یک بخش از رهبران حزب کمونیست برنامه‌ی صنعتی کردن سریع را جلو می‌گذاشتند. رویکرد آن‌ها این بود که منابع را در بخش کارخانه‌جات بزرگ و تکنولوژی

پیشرفته متمرکز کنند. آن‌ها می‌خواستند توسعه در مناطق شهری را پیش ببرند. از نظر آنان بعد از توسعه شهرها، مواهب آن به روستاها هم می‌رسد. این رهبران می‌گفتند برای اداره اقتصاد ایجاد یک دستگاه برنامه‌ریزی متمرکز ضروری است و برای تأمین پرسنل اقتصاد جدید و ارگان‌های اداری جدید لازم است که لشگری از متخصصین تعلیم یابند. آنان می‌گفتند برای انگیزه دادن به مردم و کارکنان مؤسسات اقتصادی مختلف باید بر تفاوت دستمزدها و پاداش‌های مالی تکیه کرد. این برنامه بازتاب نفوذ مدل شوروی بود که در دهه ۱۹۵۰ در چین بسیار قوی بود. اما مائو مشکلات این مدل را دریافت و دید که در عمل در شوروی چه مشکلاتی آفریده است و در دهه ۱۹۵۰ مشاهده کرد که با عملی کردن آن در چین چه مشکلاتی بروز کرده است. این راه توسعه، روی فناوری و تخصص تأکید می‌گذاشت و ابتکار عمل آگاهانه و فعالیت آگاهانه توده‌ها را کنار میزد. در مدل شوروی، کشاورزی را تابع و در خدمت صنعتی کردن شهرها کرده بودند. مائو این مدل را نقد کرد. او گفت اگر قرار است چین بتواند در مقابل حملات امپریالیسم بایستد باید صنعت را غیر متمرکز کند و توسعه را در شهرها و سواحل که در مقابل تهاجم شکننده‌اند متمرکز نکند. مائو در تلاش بود که یک راه متفاوت برای توسعه اقتصادی و اجتماعی بیابد. در واقع پس از کسب قدرت سیاسی سراسری در سال ۱۹۴۹ مائو علیه دو گرایش مبارزه می‌کرد. اول و بیشتر از همه علیه میراث و فشارهای مستمر و نفوذ سرمایه‌داری و امپریالیسم غرب مبارزه می‌کرد. دوم در حال بریدن از میراث توسعه‌ی مدل شوروی بود که از بعد از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹ در چین پیاده کرده بودند.

## بخش ۹

# جهش بزرگ به پیش

جنبش جهش بزرگ به پیش در سال ۱۹۵۸-۱۹۵۹ در روستاهای چین به راه افتاد. این اولین گام جسورانه مائو در متولد کردن یک راه رهایی بخش نوین در زمینه‌ی اقتصاد و توسعه سوسیالیستی بود. مساله مرکزی «جهش بزرگ به پیش»، ایجاد کمون‌های روستایی بود. کمون‌ها فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، ملیشیا، و اداری را ترکیب کرده و تبدیل به واحدهای پایه‌ای قدرت پرولتری در روستاهای چین شدند. کمون‌های خلق محصول یک روند بسیار پیچیده و پویای مبارزه اجتماعی و اقتصادی و دگرگونی و خیزش توده‌ای و آزمون بود. در آغاز انقلاب دهقانان با حمایت حزب، دست به تشکیل تیم‌های کمک متقابل زده بودند. اعضای تیم‌ها در زمینه کاشت و برداشت به یکدیگر کمک می‌کردند. چند سال پس از انقلاب آنان دست به ایجاد تعاونی زدند. روستاییان عضو تعاونی‌ها به طور جمعی زمین خود را زراعت کرده و محصول زراعت را به نسبت زمین، ابزار و حیوان و کاری که هر خانواده در اختیار تعاونی قرار داده بود تقسیم می‌کردند. در اواسط دهه ۱۹۵۰ دهقانان دست به ایجاد تعاونی‌های سطح بالا زدند. آنان اسناد مالکیت زمین‌های‌شان را سوزاندند زیرا

اکنون به طور جمعی از زمین، ابزار و حیوانات استفاده می کردند. این یک روند پراز زیگزاگ بود که برخی از مناطق زودتر و برخی دیرتر به این مرحله رسیدند. برخی دهقانان وارد تعاونی‌ها شده و بعد خارج می شدند. اما مرحله‌ای رسید که دهقانان برای پیوستن به تعاونی‌ها در لیست انتظار نام‌نویسی کرده و منتظر ورود به تعاونی‌ها می شدند. بسیاری از دهقانان دست از قطعه زمین‌های منفرد خود کشیده، زمین و کارشان را یک کاسه کردند تا چهره زمین را دگرگون کنند. این امر به دهقانان امکان داد که بتوانند از تراکتور و ماشین‌آلات دیگر استفاده کنند در حالی که تا آن زمان فقط از شخم آهنی می توانستند استفاده کنند. این چارچوبه وقوع «جهش بزرگ به پیش» بود.

## تولد کمون‌های خلق

کمون‌ها به طور خودبه‌خودی شروع شدند. در سال ۱۹۵۷ در استان هونان<sup>۱</sup>، تعاونی‌های دهقانی نیروهای خود را با تعاونی‌های همسایه یکی کرده و یک پروژه عظیم انتقال آب از این سوی کوهستان به آن سوی کوهستان جهت آبیاری دشت‌های خشک راه اندازی کردند. دهقانان، تعاونی‌های خود را ادغام کرده و شکل نوینی آفریدند. یک شکل اقتصادی و سیاسی نوین که از طریق آن ده‌ها هزار تن زندگی اجتماعی مشترکی ایجاد می کردند. مائو به این مناطق سفر کرد و بعداً برای تشریح این تحولات از کلمه «کمون» استفاده کرد. بسیاری اوقات جهش بزرگ به پیش به عنوان یک آزمایش تخیلی غیرمعقول تخطئه می شود اما اگر از زاویه‌ی رهایی مردم و قدرت مولده‌ی آنان بنگریم، کمون چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی به جا و معقول بود. کمون‌ها نیروی کار ذخیره چین را که بسیار زیاد بود بسیج و سازماندهی کردند. در نتیجه توانستند کارهایی مانند آبیاری و کنترل سیل، راه‌سازی، احیاء جنگل‌ها، احیاء خاک و دیگر پروژه‌ها را در مقیاس‌های بزرگ برنامه‌ریزی و عملی کنند و

کارخانه‌های کود شیمیایی و سیمان و کارخانه‌های کوچک تولید برق بسازند. کمون‌ها برای تیم‌های متخصصین و دهقانان فضای آزمایشگاهی به وجود آوردند تا بتوانند درگیر زراعت علمی و زمین‌شناسی و هواشناسی شوند.

جهش بزرگ به پیش، زنان را از خانه‌ها بیرون کشید و آنان را وارد تندباد نبرد برای آفرینش جامعه نوین کرد. کمون‌ها برای تأمین نیازهای اجتماعی راه حل‌های جمعی پیش گذاشتند. به طور مثال سالن‌های غذاخوری عمومی، مهدکودک و تعاونی تعمیرات خانگی ایجاد کردند. زنان در راه اندازی کارخانه‌های جدید و در پروژه‌های آبیاری مانند پروژه آبیاری مشهور به کانال پرچم سرخ، سهمیم شدند. عادات و ارزش‌های کهنه به چالش گرفته شدند. علیه خرافه، تعصب، اعتقاد به سرنوشت محتوم، و همچنین علیه سنن و آداب فئودالی که از گذشته بر جای مانده بود، مانند ازدواج قراردادی، مبارزه ایدئولوژیک به راه افتاد. کمون‌ها شبکه‌های مدارس ابتدایی و متوسطه و تسهیلات بهداشت به راه انداختند.

جهش بزرگ به پیش تأکید را بر مناطق روستایی گذاشت تا شکاف میان شهر و روستا و میان کارگر و دهقان را به تدریج ببندد. صنایع کوچک در روستا ریشه دوانند، دهقانان در به کار بردن تکنولوژی مهارت یافتند و دانش علمی رواج یافت. در مقایسه با جابجایی اهالی روستا و مهاجرت‌های بزرگ به شهرها که در کشورهای جهان سوم تحت سلطه امپریالیسم در جریان است، رویکرد جهش بزرگ به پیش واقعاً یک بدیل رهایی‌بخش بود. برای کمونیست‌های چین روشن بود که با داشتن یک اقتصاد خودکفا که ظرفیت‌های صنعتی و فنی را به روستاها گسترش می‌دهد، بهتر می‌توان در مقابل حملات و تهاجمات امپریالیستی ایستاد و از انقلاب جهانی حمایت کرد.

## تهمت بی‌شرمانه

جان چنگ و جان هالیدی در کتاب *مائو: داستان ناشناخته بی‌شرمانه* می‌گویند جهش بزرگ به پیش و کمون‌ها صرفاً پوششی بودند برای کار بردگی! آن‌ها ادعا می‌کنند که در چین ۳۰ میلیون نفر به دلیل سیاست‌های مائو مردند. جواب این اتهامات را باید صریح و واضح داد. اولاً همان‌طور که توضیح داده‌ام، جهش بزرگ به پیش یک سیاست فکر نشده و خودبه‌خودی نبود بلکه سیاست‌های منسجم و اهداف روشنی راهنمای آن بود. آیا اشکالاتی وجود داشت؟ آیا کسانی از قحطی مردند؟ بله. اما اشکالات آن سال‌ها یک موضوع بسیار پیچیده است. در سال ۱۹۵۹ یک افت شدید در تولید مواد غذایی به وجود آمد. چین دچار یک فاجعه طبیعی بی‌سابقه در یک قرن گذشته شد. سیل و خشکی نیمی از زمین‌های زیر کشت چین را در بر گرفت. مبارزه ایدئولوژیک میان چین انقلابی و شوروی شدت گرفته بود. مائو اعلام کرد رهبری شوروی، تغییر ماهیت داده و از راه سوسیالیسم خارج شده و در حال فروش منافع انقلاب جهانی به امپریالیسم آمریکا است. به یک کلام او گفت رهبران شوروی رویزیونیست (سوسیالیست در حرف و بورژوا در عمل) شده‌اند. در جواب، شوروی برای تنبیه چین تمام مشاوران خود را از چین بیرون کشید، کمک‌های‌اش را قطع کرد و نقشه‌های تأسیسات صنعتی نیمه تمام را نیز با خود برد و چین را زیر بار قرضی که باید فوراً می‌پرداخت، رها کرد. این مساله فشارهای بیشتری بر اقتصاد چین گذاشت. مائو برخی اشتباهات در زمینه سیاست‌های جهش بزرگ مرتکب شد. یکی از اشتباهات این بود که در بسیاری از مناطق روستایی زمان کار زیادی توسط دهقانان صرف پروژه‌های غیر کشاورزی شد. این ضربه‌ای به تولیدات مواد غذایی زد. تحت تأثیر هیجانات دوران انقلابی، اغلب مقامات محلی درباره سطح بازده و ظرفیت‌ها غلو می‌کردند. در نتیجه امکان محاسبه موجودی واقعی غلات و برنامه‌ریزی دقیق مشکل بود. چنگ و هالیدی مائو را متهم می‌کنند که در



مقابل سختی و رنج‌های مردم بی‌تفاوت بود و مخصوصاً خبر مرگ و میر را پنهان می‌کرد. اما واقعیت آن است که در مورد اوضاع تحقیقات دامنه‌داری انجام شد و در سیاست‌ها تعدیل ایجاد شد. کمون‌ها کوچک‌تر شدند و در سطح ۱۵ تا ۲۵ هزار تثبیت شدند. مقدار غلات تحویل شده به دولت کمتر شد. برخی پروژه‌های غیر کشاورزی محدودتر شدند به طوری که روستاییان بیشتر اوقات کار خود را صرف تولید مواد غذایی می‌کردند. غلات در سراسر کشور جیره‌بندی شد و ذخیره‌های اضطراری غلات به مناطق قحطی زده ارسال شد. در مورد اتهام مرگ ۳۰ میلیون نفر باید گفت که اتهامی مزخرف و بی‌اساس و بر پایه تعصبات است و متکی بر منابع غیرقابل اتکا است. این آمار بر یک روش محاسبه قلابی اتکا دارد که شمار جمعیتی که «باید باشد» را با شمار جمعیتی که «هست» مقایسه می‌کند و نتیجه‌گیری می‌کند که رقم کسری جمعیتی است که مرده است. به عبارت دیگر کسانی که حتی به دنیا نیامده‌اند در ارقام مرگ و میر جای گرفته‌اند!

نکته عمده این است: در سال ۱۹۷۰، چین برای اولین بار در تاریخ خود مشکل مواد غذایی را حل کرد. جامعه نوین توانست حداقل رژیم غذایی و امنیت غذایی را برای صدها میلیون نفر از مردم این کشور تضمین کند. این دستاورد کاملاً با جهش بزرگ به پیش و تشکیل کمون‌ها مرتبط بود. مرتبط بود با بسیج جمعی مردم برای ساختن شبکه‌های آبیاری و سیل بندی، احیاء و بهبود خاک، مهارت یافتن در تکنیک‌های جدید کشاورزی، و ایجاد صنایع کوچک در روستا. کاملاً مرتبط بود با روحیه کار برای نیکبختی عموم که انقلاب سوسیالیستی در مردم می‌دمید.

# بخش ۱۰

## انقلاب کبیر فرهنگی

### پرولتاریایی در چین، نه یک

### تسویه حساب درونی بلکه

### رویارویی راه سوسیالیستی با

### راه سرمایه‌داری بود

سال‌های «جهش بزرگ به پیش» در چین سوسیالیستی سال‌های سختی بود. به دلیل بروز بحران غذایی و جابجایی‌های صنعتی در این دوره که مصادف شد با قطع ناگهانی کمک‌های فنی شوروی‌ها، دست زدن به یک رشته تعدیل‌های اقتصادی و تشکیلاتی ضروری شد. اما این تعدیل‌ها فرصتی را در اختیار نیروهای محافظه‌کار در حزب کمونیست چین گذاشت. اینان کسانی بودند که با «جهش بزرگ به پیش» مخالفت کرده و در هر گام برای تضعیف

آن تلاش می‌کردند. در اوایل دهه ۱۹۶۰ این نیروهای محافظه‌کار رشد یافته و قوی شده بودند. آنان در تعیین اولویت‌های سرمایه‌گذاری، سودآوری را معیار قرار می‌دادند. می‌خواستند یک نظام آموزشی نخبه‌پرور را مستقر کنند. این را در نظر داشته باشید که در دوره پس از انقلاب در سال ۱۹۴۹ نظام آموزش عالی در چین عمیقاً تحت تأثیر مدل نظام آموزشی شوروی بود که بر سلسله مراتب، تخصص‌گرایی و قبول دانشجویان «تعلیم یافته‌تر» استوار بود. نیروهای محافظه‌کار در عرصه فرهنگ دست بالا و سنگرهای محکمی داشتند. عرصه فرهنگی کماکان یکی از سنگرهای قوی سنت بود. اپرا که در چین یکی از محبوب‌ترین هنرها بود هنوز تحت تسلط مضمون‌ها و شخصیت‌های فئودالی بود. در زمینه بهداشت، سیاست این نیروهای محافظه‌کار، متمرکز کردن منابع در شهرها و فرودست نگاه داشتن روستاها بود. در زمینه سیاست به کارگران و دهقانان می‌گفتند سیاست کار شما نیست، آن را به کادرهای «با کفایت» حزب واگذار کنید، کار شما انجام بهتر شغل تان و تأمین زندگی تان است. این نیروهای سرمایه‌دار جدید دارای یک برنامه منسجم بودند و در اوایل دهه ۱۹۶۰ در حال مانور برای کسب قدرت بودند.

## دروغ‌هایی که در مورد انقلاب فرهنگی رواج داده می‌شود

گفته می‌شود مائوتسه انقلاب فرهنگی را به راه انداخت تا کسانی را که خوش ندارد از حزب تصفیه کند. این بزرگ‌ترین دروغی است که به انقلاب فرهنگی نسبت داده می‌شود. کتاب ارتجاعی، مائو: داستان ناشناخته می‌گوید که مائو از رهبران حزبی که جرئت کرده و با او مخالفت کرده بودند به طور سادیستی انتقام می‌گرفت.... و انقلاب فرهنگی یک طرح بزرگ برای ترور و توطئه بود. این‌ها دروغ‌های وقیحانه بیش نیست.

اولاً، مائو دشمن اختراع نمی‌کرد. به واقع در حزب نیروهای قدرتمند بورژوازی موجود بودند که در حال تدارک و سازماندهی برای کسب قدرت و استقرار

یک نظام سرمایه‌داری دولتی بودند. اگر فکر کنیم که این غلو است و یا این که مائو پارانویا گرفته بود، نگاهی به چین کنونی بیندازید. چین سوسیالیستی تبدیل به یک مشقت‌خانه تولیدی و بهشتی برای سرمایه‌داری بین‌المللی شده است. ثانیاً، انقلاب فرهنگی حتی ذره‌ای به تصفیه و خونریزی توده‌ای شباهت نداشت. برای مائو روشن بود که تصفیه‌های استالین مشکل ممانعت از احیاء ضدانقلاب را در شوروی نتوانست و نمی‌توانست حل کند و آن را به روشنی تجزیه و تحلیل کرده بود. مائو گفت در شوروی، توده‌ها را منفعل کرده بودند و اغلب به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی بسیج نبودند. اهرم‌ها و اقدامات تشکیلاتی نمی‌تواند به توده‌ها توانایی آن را بدهد که تمایز میان برنامه و بینش‌هایی که جامعه را به سوی کمونیسم سوق می‌دهند و برنامه و سیاست‌هایی که آن را به عقب به سوی سرمایه‌داری می‌رانند، تشخیص دهد. برای مائو چالش این بود: چگونه می‌توان توده‌ها را برای گرفتن نقش تعیین‌کننده و آگاهانه جهت پیش روی جامعه، برانگیخت.

مائو به دنبال راه حلی برای این مشکل بود که انقلاب‌ها شور اولیه و تازگی خود را از کف داده و با خطر عقب‌گرد مواجه می‌شوند. او در سال ۱۹۶۷ گفت: «در گذشته در مناطق روستایی، در کارخانه‌ها و در عرصه فرهنگی پیش بردیم و جنبش آموزش سوسیالیستی به راه انداختیم. اما هیچ یک از این‌ها نتوانستند مشکل را حل کنند زیرا ما شکل و روشی را نیافتیم که بتوانیم از طریق آن توده‌ها را برانگیزیم که برخیزند و از پایین جوانب تاریک ما را افشا کنند.»<sup>۱</sup> مائو در حال دست و پنجه نرم کردن با مشکل تاریخی جهانی انقلاب کمونیستی بود. باب آواکیان مساله را این‌طور توضیح می‌دهد: «در یک کشور سوسیالیستی چگونه می‌توانیم در عین حال که با تلاش‌های بورژوازی برای سرنگون کردن حاکمیت پرولتاریا مقابله می‌کنیم، این واقعیت را بازتاب دهیم

1- Quoted in the "9th National Party Congress Report," from *9th National Congress of the Communist Party of China (Documents)*, Peking: FLP, p.

که دیکتاتوری پرولتاریا از طریق توده‌ها حکومت می‌کند. و این امر چه اشکال کنکرت و نهادینه‌ای را باید بیابد و دولت سوسیالیستی چگونه به موازات قوی‌تر شدن، صاحب تمایزات کیفیتاً بیشتری با دولت‌های پیشینی شود.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، جلوی ضدانقلاب را با چه روشی باید گرفت که در تطابق با شیوه‌ها و اهداف انقلاب کمونیستی باشد؟

به تجربه انقلاب فرهنگی هم خواهیم پرداخت. اما اول می‌خواهم برخی مسائل تئوریک را که هنوز چالشی در مقابل انقلاب در کشور سوسیالیستی است، بیشتر باز کنم. مائو بر اهمیت تئوری تأکید کرد. او گفت خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین‌کننده است. این مربوط است به این که ما دنیا را چگونه می‌فهمیم تا تغییرش دهیم: درک تئوریک ما از قوانین حرکت و رشد جوامع و جهان چیست و سیاست‌هایی که این درک را بازتاب می‌دهند کدام‌اند. آن گروه از رهبران حزب کمونیست که می‌خواستند چین را به راه سرمایه‌داری بکشند تئوری‌ها و استدلال‌های خود را برای این برنامه تکامل داده بودند. مائو در مقابل آنان و در حال رهبری نیروهای انقلابی و خدمات تاریخی به تکامل درک کمونیست‌ها از دینامیک‌های جامعه سوسیالیستی بود. برخورد میان این چشم‌اندازهای تئوریک متفاوت، بخشی حیاتی از مبارزه طبقاتی در چین انقلابی بود.

---

1- Avakian, Bob - *Life and Death Situations...The Exercise of Power and the Rights of the People*- Revolutionary Worker NO 1224, December 28, 2003.

# بخش ۱۱

## مائو درباره تضادهای جامعه سوسیالیستی

مائوتسه دون، مارکسیسم را به لحاظ تئوریک تکامل داد. او تحلیل کرد که در جامعه سوسیالیستی تضادهای طبقاتی خصمانه کماکان ادامه دارد و مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، میان پرولتاریا که حاکم است و بورژوازی که تحت حاکمیت است، کماکان ادامه دارد. این مساله پیچیده‌ای است زیرا بورژوازی در جامعه سوسیالیستی همان بورژوازی نوع قدیم که رسماً دارای سند مالکیت و اوراق بهادار است، نمی‌باشد. بله، در سال‌های اولیه سوسیالیسم هنوز بقایای بورژوازی قدیم و انواع مرتجعین سیاسی از نوع قدیم که در هر گام علیه نظام جدید خود را سازمان می‌دهند، وجود خواهند داشت. اما با پیشروی انقلاب و تحکیم اقتصاد سوسیالیستی، یک نوع بورژوازی جدید نیز به وجود می‌آید. بورژوازی جدید در درون روابط و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک جامعه سوسیالیستی زندگی می‌کند. این مساله به لحاظ سیاسی بسیار پیچیده است. اگر بورژوازی نوین در تلویزیون ظاهر می‌شد و به توده‌ها

می‌گفت: «آهای، ما می‌خواهیم کل بنای سوسیالیسم را فروریزیم و شما را استثمار کنیم» مساله خیلی راحت‌تر بود. اما خیر! این بورژوازی در درون چارچوب نهادینه سوسیالیسم و در زیر پوشش ادبیات شبه مارکسیستی و شبه سوسیالیستی خود را سازمان داده و تلاش‌هایش را پیش می‌برد. این، دقیقاً مربوط است به خصلت متناقض جامعه سوسیالیستی.

## نابرابری در جامعه سوسیالیستی

سوسیالیسم یک جهش بزرگ به پیش است. در این سخنرانی من در مورد دستاوردهای عظیمی که برای بشریت دارد صحبت کردم. اما سوسیالیسم همچنین یک جامعه در حال گذار است. سوسیالیسم جامعه‌ای است که زخم‌های جامعه کهن را بر تن دارد. منظور چیست؟ میان تکامل صنعت و کشاورزی، شهر و روستا و مناطق مختلف با یکدیگر، ناموزونی هست. مهم‌تر آن که هنوز میان کار فکری و کار بدنی شکاف است: یعنی میان کسانی که عمدتاً درگیر کار فکری، اداری و فعالیت‌های فرهنگی هستند با کسانی که عمدتاً درگیر کار باستان خود هستند. هنوز اختلاف درآمد موجود است. هنوز پول، قیمت و قرارداد نقش مهمی در اقتصاد بازی می‌کنند. برای رسیدن به کمونیسم باید بر این‌ها و دیگر نابرابری‌های اجتماعی و همچنین بقای مبادله کالایی فائق آمد. این تمایزات بر افکار و ارزش‌های مردم تأثیر می‌گذارد. برای رسیدن به کمونیسم باید به لحاظ ایدئولوژیکی این‌ها را به چالش طلبید و بر آن‌ها فائق آمد. اما این کار طول خواهد کشید و نیازمند یک پروسه طولانی و پیچیده‌ی مبارزه انقلابی و دگرگونی انقلابی است. مائو تحلیل کرد که این تفاوت‌های اجتماعی و روابط کالایی خاکی است که نیروهای ممتاز جدید و یک بورژوازی جدید در جامعه سوسیالیستی از آن بر می‌خیزند. مائو این تحلیل را گسترش داده و نشان داد که هسته بورژوازی نوین در رده‌های بالای حزب کمونیست شکل می‌گیرد. چرا؟

## حزب پیشاهنگ به مثابه نقطه اصلی تضادها

در جامعه سوسیالیستی، حزب کمونیست نهاد سیاسی رهبری کننده و نیروی هدایت کننده اصلی اقتصاد است. توده‌ها نیازمند یک رهبری انقلابی هستند تا مبارزه را برای انقلابی‌تر کردن جامعه سوسیالیستی پیش برند. یک رهبری پیشاهنگ و یک دولت پرولتری برای هدایت جامعه و هماهنگ کردن اقتصاد به نفع توده‌ها و در خدمت به پیشروی انقلاب جهانی لازم است. یک دولت پرولتری قوی برای مقابله با امپریالیستی که دولت سوسیالیستی را محاصره می‌کنند ضروری است. تمام پیچیدگی مساله در این جا نهفته است. در رده‌های بالای رهبری حزب و دولت سوسیالیستی نیروهایی به ظهور می‌رسند که برای یک خط بورژوایی کار کرده و تلاش می‌کنند. منظورم از خط بورژوایی بینش و سیاست‌هایی است که برای بسط نابرابری‌هایی که در بالا در موردش صحبت کردم کار می‌کند. بینش و سیاست‌هایی که ابتکار عمل توده‌ها را محدود می‌کند. آن نیروهایی که در مقامات بالای رهبری هستند و یک خط بورژوایی را دنبال می‌کنند در موقعیت استراتژیک برای عملی کردن برنامه‌های‌شان قرار دارند و از این موقعیت برای تصویب و عملی کردن سیاست‌ها و برای بازسازی مناسبات اقتصادی و اجتماعی در یک جهت سرمایه‌دارانه استفاده می‌کنند. مائو اسم اینان را «رهروان سرمایه‌داری» گذاشت. در جامعه سوسیالیستی این رهروان سرمایه‌داری در موقعیت‌های کلیدی قرار دارند و با اتکا به این موقعیت می‌توانند بخشی از نیروهای جامعه را به حول برنامه نوکاپیتالیستی خود بسیج کرده و به حرکت درآورند. برخی‌ها می‌گویند اگر یک‌باره حزب پیشاهنگ و دولت را منحل کنیم این معضل حل می‌شود. اما این معضل نه تنها به این ترتیب حل نمی‌شود بلکه پرولتاریا را در مقابله با تضادهایی که شرح دادم شکننده‌تر و بی‌قدرت‌تر می‌کند. و با این کار بورژوازی سریع‌تر به قدرت باز می‌گردد. یعنی حزب پیشاهنگ از یک طرف باید پروسه پیشروی انقلاب را رهبری کند. اما از طرف دیگر خودش مرکز ثقل تضادهای جامعه



سوسیالیستی است. و مبارزه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری در درون حزب، مرکز ثقل مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم است. روشن کردن این واقعیت در مورد خصلت متناقض جامعه سوسیالیستی، یک کشف راهگشا و بی‌سابقه بود که توسط مائوتسه دون انجام گرفت. به علاوه، مائو پیش‌تاز کشف راه‌ها و روش‌های حل این معضل نیز بود: بسیج توده‌ها از پایین و سرنگونی سیاسی مراکز قدرت بورژوای در درون حزب و انقلابی کردن حزب و نهادهای جامعه سوسیالیستی و دست زدن به مبارزه ایدئولوژیک با هدف دگرگون کردن افکار و درک‌های مردم. به این ترتیب انقلاب سوسیالیستی خاکی را که تولید کننده سرمایه‌داری است شخم می‌زنند.

حال با توجه به این پیش زمینه تئوریک می‌توانیم نگاهی به وقایع انقلاب فرهنگی بیندازیم.

# بخش ۱۲

## انقلاب فرهنگی، آتشفشان رهایی بخش

۱۸ اوت ۱۹۶۶ است و مائو تسه‌دون در پکن، در همان بالکن مشرف به میدان «صلح آسمانی» که در سال ۱۹۴۹ پیروزی انقلاب را اعلام کرد، ایستاده است. با این تفاوت که این بار در حال تماشای اولین رژه‌ی جوانان انقلابی گارد سرخ است. یک میلیون نفر از آنان در این جا جمع شده‌اند. آنان جشن گرفته‌اند زیرا دو هفته پیش مائو تسه‌دون در یک روزنامه‌دیواری شعار خارق‌العاده‌ای را نوشت: مقرهای فرماندهی را بمباران کنید! این کاری بود که هیچ رهبر انقلابی در قدرت، و در واقع هیچ فرد قدرتمند دیگر در تاریخ، انجام نداده بود. مائو مردم را فراخواند که ساختارهای ستمگرانه‌ی حاکم را به چالش بطلبند. برخیزند و مقامات بالای حزبی را که سعی می‌کنند چین را به راه سرمایه‌داری بکشانند، سرنگون کنند. او مردم را فراخواند که از پایین، آن بخش‌هایی از قدرت سیاسی و آن بخش‌هایی از اقتصاد، فرهنگ و آموزش که به زیر سلطه

رهروان سرمایه‌داری رفته بود را باز پس گیرند.  
مائو در حال راه انداختن انقلابی در انقلاب، بود.

## گاردهای سرخ کاتالیزور انقلاب فرهنگی

در رژه‌ی ماه اوت، مائو جمعیت را تشویق کرد و بازوبند گارد سرخ را به بازو بست. این علامت حمایت از جوانان انقلابی و قوت قلب دادن به آنان بود. او می‌خواست روحیه چالشگری و شورشگری جوانان را رها کند. به این ترتیب، گارد سرخ نقشی کلیدی در راه افتادن انقلاب فرهنگی بازی کرد.

وضعیت جامعه‌ی آن زمان چین را باید درک کنیم. همان‌طور که گفتیم، بخشی از رهبران قدرتمند حزب و دولت، سیاست‌های بورژوازی را تحت پوشش مارکسیستی، رواج می‌دادند. خیلی از کارگران و دهقانان فکر می‌کردند چون رهبران‌شان خود را کمونیست می‌خوانند، پس باید آدم‌های خوبی باشند. مائو می‌خواست در این گرایش همراهی با وضع موجود که در توده‌ها بود، اخلاص ایجاد کند و در هیئت متفرعن رهروان سرمایه‌داری خدشه وارد کند. واقعیت آن است که در بسیاری از کارخانه‌ها و مناطق روستایی مردم از انتقاد به رهبران می‌ترسیدند.

## گارد سرخ وارد صحنه می‌شود

گاردهای سرخ هیجانی در جامعه ایجاد کردند. تظاهرات و میتینگ‌های بحث راه انداختند. سطوح مختلف مقامات حزبی و دولتی را به انتقاد گرفتند. رؤسای مدارس که مستبدانه رفتار می‌کردند را با هیاهو افشا کردند. نسل قدیم در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ تجربه‌ی انقلاب و جنگ ضد ژاپنی و سرنگون کردن نیروهای چیانکایچک که تحت‌الحمایه آمریکا بود را، از سر گذرانده بود.

اکنون یک نسل جدید انقلاب می‌کرد. دولت به جوانان اجازه داد تا رایگان با قطار به سفر بپردازند. گاردهای سرخ به اقصی نقاط کشور رفتند، دسته دسته روی کامیون‌های ارتشی سوار شده و خود را به مقصد می‌رساندند. به روستاها می‌رفتند تا با دهقانان حرف بزنند. در حالی که قبلاً یاد گرفته بودند همه چیز را از بالا نگاه کنند و هیچ ارتباطی با توده‌ها نداشتند. گاردهای سرخ کاتالیزور بودند. آنان به مردم جرئت دادند که سر خود را بالا بگیرند، جرئت کنند حرف بزنند، و جرئت کنند انتقاد کنند. به گفته‌ی یکی از دهقانان گوش کنید:

گاردهای سرخ خیلی سازمان یافته بودند. آنان میان خود تقسیم کار می‌کردند و به همه خانه‌های روستا سر می‌زدند. نقل قول‌هایی را برای ما می‌خواندند و به ما در مورد انقلاب فرهنگی در پکن و شانگهای می‌گفتند. پیش از آن هیچ‌وقت این همه بیگانه به روستا نیامده بود. آنان در مورد زندگی مان سؤال می‌کردند و می‌خواستند از ما چیزهایی بیاموزند. از ما می‌پرسیدند اوضاع مان در بریگاد چگونه است. وارد بحث با کادرهای رهبری بریگاد می‌شدند و در مورد امتیازات کاری پرس و جو می‌کردند. آنان کتاب سرخ مائو را در همه خانه‌ها توزیع کردند. دست آخر، به همه ما یک جلد کتاب سرخ رسید. آن گاردهای سرخ برای ما خیلی عزیز بودند. پس از این که از این‌جا رفتند، ما به خواندن آن نقل قول‌ها ادامه دادیم. آن‌ها را خوانده و با وضع خودمان و آن‌طور که امور در این‌جا می‌گذرد مقایسه کردیم و به این نتیجه رسیدیم که خیلی چیزها باید عوض

شود.<sup>۱</sup>

## جهت‌گیری مائو برای انقلاب فرهنگی

بورژوازی از انقلاب فرهنگی چین متنفر است. آن را به عنوان «کنترل افکار» تعریف می‌کنند. تصویرسازی آنان از گارد سرخ این‌طور است که یک عده دیوانه مرتباً این طرف و آن طرف می‌رفتند و همه چیز را نابود می‌کردند. انواع و اقسام «پژوهش‌های» سنگین و خاطرات منتشر کرده‌اند تا ثابت کنند انقلاب فرهنگی هیچ نبود جز خشونت و انتقام‌گیری. اما حقایق اساسی انقلاب فرهنگی در تضاد ۱۸۰ درجه با این تصویرسازی است.

اولاً، انقلاب فرهنگی یک خشونت بی‌بند و بار نبود. رهبری مائوئیستی برای پیشبرد انقلاب فرهنگی راهنمای عمل مشخصی را منتشر کرده بود. یکی از اسناد عمده که همه باید بخوانند به اسم *بیانیه‌ی ۱۶ نکته‌ای* بود. در این جا گزیده‌ای از آن رهنمودهای مائو را می‌خوانیم:

- بگذارید توده‌ها در جریان جنبش خودشان، خود را تعلیم دهند و یاد بگیرند که درست و غلط را از هم تمیز دهند و میان روش‌های صحیح انجام کارها و روش‌های غلط، تمایز قائل شوند.

- تمام نیروی خود را روی ضربه زدن به عده‌ی معدودی از راست‌های بورژوازی اولترا ارتجاعی، متمرکز کنید. آماج عمده‌ی جنبش اخیر آن افراد حزبی هستند که در مقامات اتوریته می‌باشند و راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند.

- اکیداً باید میان دو نوع تضاد تمایز گذاشت: تضاد درون خلق و تضاد میان ما و دشمن.

---

1- Myrdal, Jan and Kessle, Gun (1972) *China: The Revolution Continued* - New York - Vintage - pp:106-107

- وجود نظرات متفاوت در میان مردم امری عادی است. هر جا که مناظره است، جدل‌ها باید بر مبنای استدلال و ارائه دلیل اداره شود و نه با توسل به زور.<sup>۱</sup>

این جهت‌گیری مائو بود. آیا بی‌نظمی هم بود؟ بله. آیا افراط و خشونت هم بود؟ البته که بود. این یک انقلاب بود. اما انقلابیون مائوئیست تلاش کردند این جنبش را در جهت صحیح و با گذشت از تلاطم نگاه دارند: بحث‌های توده‌ای، انتقادهای توده‌ای، و بسیج سیاسی توده‌ای. یک صحنه‌ی جالب این نکته را نشان می‌دهد. در دانشگاه سینهوآ<sup>۲</sup> میان فراکسیون‌های مختلف دانشجویی، دعوای زیادی موجود بود که به خشونت کشید. در جواب به این واقعه، رهبری مائوئیست یک تیم از کارگران غیر مسلح به دانشگاه اعزام شد که مسائل را بررسی کرده و به حل آن‌ها کمک کند.

---

1- "Decision of the Central Committee of the Chinese Communist Party Concerning the Great Proletarian Cultural Revolution" - Adopted on August 8, 1966 - in **Important Documents on the Great Proletarian Cultural Revolution in China** – Peking - Foreign Languages Press, 1970

2- Tsinghua

## بخش ۱۳

# انقلاب فرهنگی، مبارزه‌های پیچیده و رهایی بخش

یکی از تحریف‌های بزرگ در مورد انقلاب فرهنگی آن است که تمام این ماجرا، طرح و نقشه مائو بود. گفته می‌شود پشت هر حرکت و مبارزه‌ای که در طول انقلاب فرهنگی انجام گرفت، مائو ایستاده بود. او مسئول همه موارد قهر و خشونت بود. خلاصه، این درک القاء می‌شود که همه چیز از یک مرکز قدرت و تصمیم‌گیری، صادر می‌شد. طبقات و نیروهای اجتماعی مختلفی در انقلاب فرهنگی درگیر بودند. در حزب و تشکلات توده‌ای، مائوئیست‌های اصیل بودند. اما گروه‌بندی‌های ضد مائو هم بودند که دانشجویان و کارگران و دهقانان را سازماندهی می‌کردند. نیروهای نظامی محافظه‌کار، گروه‌بندی‌های اولترا چپ، تشکلات توده‌ای که به دو اردوی شورشگران و محافظه‌کاران تقسیم می‌شدند، و به یک کلام منافع و انگیزه‌های طبقاتی متفاوت، همه در میدان حاضر و فعال بودند. بعضی‌ها از انقلاب فرهنگی برای تسویه حساب‌های شخصی سوءاستفاده

کردند. دشمنان مائو در حزب یعنی کسانی که زیر حمله‌ی سیاسی بودند، اغلب تاکتیک دفاع از مائو را در پیش می‌گرفتند و به نام انقلاب فرهنگی، فراکسیون‌نویسم و خشونت را دامن می‌زدند. آنان به طور هدفمند این کار را می‌کردند تا مبارزه را منحرف کرده و جنبش انقلابی را بی‌اعتبار کنند. واقعیت این بود که انقلاب فرهنگی مبارزه‌ای پیچیده بود بر سر این که کدام طبقه باید جامعه را رهبری کند: آیا پرولتاریا در ائتلاف با متحدانش که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد باید به انقلاب ادامه داده و جامعه را دگرگون کند یا این که یک طبقه بورژوازی نوین مهار جامعه را به دست گیرد. با وجود این گرایش‌ها و کشش‌های گوناگون در انقلاب فرهنگی، مائو و رهبری انقلابی قادر بودند آن را در جهت مشخصی هدایت کنند. یعنی، تمرکز مبارزه سیاسی را علیه رهروان سرمایه‌داری نگاه دارند، جامعه را انقلابی‌تر کنند و توده‌ها را قدرتمند کنند. فقط فکرش را بکنید که چه اتفاقی داشت می‌افتاد. مائو در حال شکستن قفل انرژی و ابتکار عمل صدها میلیون نفر بود، تا درگیر جدل بر سر جهت‌گیری جامعه شوند و مسئولیت سرنوشت آن را به دست گیرند. در آمریکا و دیگر دموکراسی‌های بورژوایی، زندگی سیاسی با رأی دادن تعریف می‌شود. هر چهار سال یک بار آدم‌ها در آئینی که نظم موجود را تقویت می‌کند و آنان را منفعل نگاه می‌دارد، شرکت می‌کنند. اما در چین انقلابی دوران انقلاب فرهنگی، یک جوشش و غلیان باور نکردنی در جریان بود. جوشش و غلیانی که برای جامعه عالی است. قدر مسلم است که در چنین وضعی، روندهایی با جهات گوناگون به راه می‌افتد و جامعه به سمت‌های مختلف کشیده می‌شود. می‌بینیم که در جریان انقلاب فرهنگی، گاردهای سرخ به افراط در غلتیدن و در تلاش برای زدودن اثرات بورژوایی از جامعه، زیاده‌روی کردند. در چنین فضایی بود که مائو و رهبران انقلابی، توده‌ها را در زمینه تجزیه و تحلیل و حل مشکلات و جمع‌بندی از درس‌ها و روش‌های مبارزه و تحکیم دستاوردها، رهبری می‌کردند.



مبارزه طبقاتی در جامعه بر سر این که جامعه در راه سوسیالیسم پیشروی می کند یا به عقب به سوی سرمایه داری باز می گردد، در رده های بالای حزب و دولت تمرکز یافته بود. در رویکرد به این مساله، برخلاف تبلیغاتی که می شود، مائو دنبال به چنگ آوردن قدرت برای شخص خودش نبود. او می توانست همه ی مخالفینش را دستگیر کند اما، همان طور که در بخش های قبل گفتم او این کار را نکرد زیرا این کار، راه حل ممانعت از احیای سرمایه داری و واژگون شدن انقلاب نبود. مائو حاضر بود به خاطر بسیج سیاسی توده های میلیونی، به خاطر این که این توده ها بیدار شده و با مسائل بزرگ جامعه رو در رو شوند و سرنوشت آن را به دست گیرند، همه چیز را به خطر بیندازد. او خطر اتکا به توده ها را به جان خرید. مائو تأکید کرد که انقلاب فرهنگی مبارزه ای است برای سرنگون کردن رهروان سرمایه داری اما در سطوح عمیق تر در برگیرنده ی مسائلی است مانند جهان بینی و توان بخشی به توده ها که بتوانند آگاهانه جهان را درک کنند و آگاهانه جهان و خود را تغییر دهند.

## یک جنبش توده ای بی نظیر

انقلاب فرهنگی شاهد مناظره های بزرگ و چالشگری های بزرگ بود. تظاهرات های سیاسی، گردهمایی های اعتراضی، راهپیمایی ها و تجمعات سیاسی توده ای، مشخصه ی انقلاب فرهنگی بود. روزنامه های محلی در همه جا منتشر می شد. فقط در پکن ۹۰۰ روزنامه در می آمد. اوراقی که با ماشین های ساده چاپ شده و روزانه پخش می شد، غیرقابل شمارش است. مصالح مورد نیاز برای این فعالیت ها مجانی بود: کاغذ، جوهر، پوستر، ماشین های چاپ، بلندگو، استفاده از سالن ها و میدان ها برای گردهمایی و غیره.

گارد سرخ برای گسترش این جنبش به پرولتاریا، کمک کرد. وقتی انقلاب فرهنگی در میان کارگران پایه گرفت، نقطه عطفی رخ داد. در سال ۱۹۶۷-۱۹۶۸، چهار میلیون کارگر درگیر مبارزه ی طبقاتی حاد، خیزش ها و مبارزات

توده‌ای پیچیده‌ی برای پس گرفتن قدرت از ارگان‌های حزبی محلات و شهرها شد که دژهای محافظه‌کاران بود. توده‌ها از طریق آزمایش کردن و مناظره و جمع‌بندی کردن، همراه با رهبری مائوئیست‌ها، ارگان‌های قدرت سیاسی پرولتری نوینی را برپا کردند.

انقلاب فرهنگی، در زمینه میدان فکر و عمل و شدت جریان، در تاریخ بشر بی‌نظیر است. زندگی روزمره بی‌مه‌با برهم زده شد. مردم از هر بخش جامعه درگیر مناظره و بحث‌های سیاسی و ایدئولوژیک بزرگ شدند. دهقانان درگیر بحث و تجزیه و تحلیل در مورد بقایای ارزش‌های کهنه و ارتجاعی کنفوسیوسی شدند که هنوز در زندگی آنان پابرجا بود. کارگران کارخانه‌های شانگهای به آزمایش اشکال جدید مدیریت مشارکتی پرداختند. هیچ چیز و هیچ کس در ماورای انتقاد قرار نداشت. مقامات سیاسی، اداری و آموزشی که از توده‌ها جدا شده بودند، مورد انتقاد قرار گرفتند. دیگر هیچ مقامی نمی‌توانست در دفتر خود سنگر گرفته و از آن‌جا دستور و رهنمود صادر کند. اکنون باید قدم رنجه می‌کرد و همراه با کارگران و دهقانان بخشی از وضعیت انقلابی می‌شد. انقلاب فرهنگی، یک روند خودآزمونی ایدئولوژیک عمیق به راه انداخت. مائو گفت بدون دگرگون کردن سنت‌ها، عادات، و طرز تفکر، انقلاب امکان ندارد. انقلاب باید افکار نوین، روابط نوین میان مردم به وجود آورد. «خدمت به خلق» شعاری بود که در دوره انقلاب فرهنگی فراگیر شد. «خدمت به خلق» هیچ شباهتی با رویکرد خیرخواه مآبانه‌ی بورژوازی که پولدارها نسبت به فقرا دارند، نداشت. بلکه ناظر بر نیازهای اکثریت عظیم جامعه و آرمان کمونیسم جهانی بود. همچنین چالشی بود علیه طرز تفکر «اول من» که سرمایه‌داری اشاعه می‌دهد. آنچه مائو تأکید می‌کند این است که می‌توان اقتصاد سوسیالیستی داشت، اما اگر روحیه‌ی کار برای مصالح اجتماعی بزرگ‌تر تقویت نشود، مالکیت سوسیالیستی تبدیل به یک ظرف توخالی می‌شود.

## تأثیرات بین‌المللی

در مورد تأثیرات انقلاب فرهنگی بر مردم خارج از چین، هر قدر بگوییم کم گفته‌ایم. دورانی بود که یک خیزش انقلابی رادیکال در سراسر جهان در جریان بود. دوره‌ای بود که اتحاد شوروی تبدیل به نیرویی شده بود که کاملاً با انقلاب پرولتری ضدیت می‌ورزید. در چین، مائو در حال ارائه‌ی چشم‌اندازِ یک انقلاب کمونیستی پیگیر بود. می‌توانم از تأثیراتی که گارد سرخ بر روی شخص من در آمریکا داشت صحبت کنم. آن زمان من دبیرستانی و یک دانش‌آموز شورشگر بودم. من هم می‌خواستم مانند آنان باشم. یادم می‌آید وقتی مائو آن بیانیه‌ی معروفش را در دفاع از خیزش سیاهان آمریکا در آوریل ۱۹۶۸ پس از به قتل رسیدن مارتین لوتر کینگ<sup>۱</sup> صادر کرد، چقدر روی من تأثیر گذاشت و به من الهام بخشید. چین مائوئیستی فقط از انقلاب‌های سراسر جهان حمایت نمی‌کرد بلکه در خود جامعه‌ی چین هم در حال انجام انقلابی دیگر بود. و این برای من حیرت‌انگیز بود. و هنوز هم هست...

---

1- Martin Luther King

# بخش ۱۴

## انقلاب فرهنگی، دستاوردهای فرهنگی و آموزشی

«روایت کلانی» که مطالعات معاصر غربی درباره انقلاب فرهنگی را جهت می‌دهد و کم و بیش «تاریخ رسمی» است که توسط رژیم‌های ضد مائو در چین ایجاد شده از این حکایت دارد که انقلاب فرهنگی آغازگر یک «عصر تاریکی» بود. دستاوردهای انقلاب فرهنگی به صورت نظام‌مند تحریف شده است. ولی اتفاقات فوق‌العاده‌ای رخ داد.

### آموزش : گسترش و نوآوری

می‌توانیم با آموزش آغاز کنیم. یک اتهام شایع این است که مائو علیه آموزش و یادگیری بود. جان چنگ و جان هالیدی در کتاب *مائو: داستان ناشناخته* تا جایی پیش می‌روند که رویکرد مائو به آموزش را این می‌دانند که توده‌های مردم را تسلیم سرنوشت «بردگان کارگر بی‌سواد یا نیمه بی‌سواد» کرده بود. باز می‌گوییم، واقعیت کاملاً وارونه جلوه داده شده است.

**شاهد ۱:** منابع آموزشی در سطح وسیعی در مناطق روستایی افزایش یافتند. در بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۶ ثبت نام در دوره ابتدایی از ۱۱۵ میلیون به ۱۵۰ میلیون و در دوره راهنمایی از ۱۵ میلیون به ۵۸ میلیون - تقریباً چهار برابر - افزایش پیدا کرد. دهقانان به شبکه مدارس ابتدایی روستایی، مدارس مشترک راهنمایی و دبیرستان‌های کمونی دسترسی داشتند. در مناطق کوهستانی کلاس‌های سیار درس وجود داشت. در ۱۹۷۳، ۹۰ درصد از کودکان در سن مدرسه، به مدرسه می‌رفتند. در دهه ۱۹۷۰ ثبت نام دهقانان و کارگران در دانشگاه‌ها رشد زیادی داشت.

**شاهد ۲:** حمله به نخبه‌گرایی در آموزش عالی

تا قبل از انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها قلمرو فرزندان اعضای حزب و طبقات ممتاز بود. بچه‌ها برای ورود به سلسله مراتب مدارس که بچه‌ها را برای ورود به دانشگاه آماده می‌کردند و به شدت گزینشی بودند، مجبور به رقابت در امتحانات بودند. چین تاریخ طولانی از نظام آموزشی فئودالی-کنفوسیوسی داشت که طبقه کوچکی از نخبگان را به وجود آورده و آن‌ها را از مردم عادی و کارگران تولیدی جامعه جدا می‌کرد. انقلاب فرهنگی این نظام نخبه‌گرا و امتحانات رقابتی را لغو کرد. با اتمام تحصیلات دبیرستانی، دانش‌آموزان در مناطق روستایی زندگی و کار می‌کردند یا شغلی در کارخانه‌ها می‌یافتند. تنها بعد از دو یا سه سال، دانش‌آموزان با هر زمینه طبقاتی که داشتند، می‌توانستند برای شروع تحصیلات دانشگاهی اقدام کنند. بخشی از فرایند پذیرش در دانشگاه شامل بررسی توصیه نامه‌هایی بود که افراد واحدهای کاری برای جوانان می‌نوشتند. برنامه درسی قدیم به عنوان بخشی از براندازی نخبه‌گرایی مورد بازبینی قرار گرفت. درس خواندن با کار تولیدی ترکیب شد. مردم تئوری انقلابی و سیاست انقلابی را درک می‌کردند. شیوه‌های قدیمی تولید که در آن دانش‌آموز دریافت‌کننده‌ی منفعل دانش است و معلمان قدرت مطلق را دارند، مورد انتقاد قرار گرفته شد. انقلاب فرهنگی ایده نخبه‌گرایانه‌ی

بورژوازی را که در آن دانش به عنوان نردبانی برای «جلو افتادن» از دیگران یا شیوه‌ای برای به دست آوردن مهارت‌هایی که افراد را در موقعیتی ممتاز نسبت به سایرین قرار می‌دهد، به چالش کشید. این امر ضد روشنفکری نبود، بلکه بیشتر مساله قرار دادن دانش در خدمت جامعه‌ای بود که کمر همت به نابودی نابرابری‌های اجتماعی بسته بود.

### شاهد ۳: تحقیقات «درهای باز»

یکی از هیجان‌انگیزترین دستاوردهای انقلاب فرهنگی چیزی است که به تحقیقات «درهای باز» معروف است. در مناطق روستایی، ایستگاه‌های علمی در نزدیکی زمین‌های کشاورزی برپا می‌شدند. دهقانان در کنار محققان شهری بر روی بذره‌های ترکیبی، چرخه حیات حشرات و سایر جنبه‌های علمی کشاورزی تحقیق می‌کردند. این مساله به توده‌ها کمک می‌کرد تا سؤالات و روش‌های علمی را بهتر بفهمند و به محققان نیز کمک می‌کرد تا شرایط جامعه از جمله جامعه روستایی را بهتر درک کنند. در شهرها، مؤسسات تحقیقی و آموزشی پیشرو با کارخانه‌ها، کمیته‌های محلی و سایر سازمان‌ها ارتباط برقرار کردند. مردم به آزمایشگاه‌ها می‌آمدند و آزمایشگاه‌ها به میان مردم می‌رفتند. و شما فعالیت‌های نوآورانه‌ای نظیر این دارید که زنان کارگر کارخانه‌های همسایه که قطعات پیشرفته کامپیوتر تولید می‌کردند - نه مانند کارگران فوق‌استثمار شده جهان سوم - بلکه در بخشی از یک رابطه مبتنی بر همکاری بین آزمایشگاه و موسسه، درباره علم و مسائلی از این قبیل کار می‌کردند و درباره دانش این کار آموزش می‌دیدند.

### متخصصان به مناطق روستایی می‌روند

در طی انقلاب فرهنگی از هنرمندان، پزشکان، کارکنان علمی و فنی و تمامی طیف‌های مردم خواسته شد تا به میان کارگران و دهقانان بروند تا

مهارت‌های‌شان را در خدمت برطرف کردن نیازهای جامعه به کار بگیرند، در زندگی کارگران با آن‌ها سهیم شوند، تا مبادله دانش کنند و از مردم عادی بیاموزند. به ما گفته شده است که به روستاها رفتن نوعی تنبیه برای متخصصین بود. خوب آیا این مساله شامل حال دهقانان هم می‌شود؟ چه کسی از دهقانان پرسیده است که آیا آن‌ها واقعاً می‌خواهند که در مناطق روستایی زندگی کنند؟ حقیقت این است که سیاست فرستادن متخصصان به مناطق روستایی بخشی از تلاش آگاهانه برای از بین بردن ناموزونی و اعوجاج جامعه و کاهش دادن شکاف فرهنگی و شکاف بین شهر و روستا بود.

این سیاست چگونه اجرا شد؟ با توسل به اسلحه؟ نه. اول از همه، به منافع و آرمان‌های متعالی خدمت به جامعه متوسل می‌شدند. دوم این که، دست به مبارزه ایدئولوژیک می‌زدند و یک سوال را به طور فراگیر در سطح جامعه طرح کردند: کدام یک مهم‌تر است؟ این که یک دکتر ماهر از «حق» یک زندگی مرفه در شهر برخوردار باشد یا این که خدمات بهداشتی در سطح وسیع‌تری قابل دسترس باشد؟ سوم این که، بسیاری مردم این مساله را با اشتیاق و تعهد انجام دادند و برای دیگران الگو شدند. نهایتاً این که درجه‌ای از اجبار وجود داشت. سیاست فرستادن مردم به مناطق روستایی نهادینه شد. ولی همه اجبارها بد نیستند. برای مثال، آیا یک دولت حق الغای سیاست جداسازی نژادی مدارس را ندارد ولو این که عده‌ای با آن مخالف باشند؟ همان‌طوری که گفتم متخصصان و جوانان بسیاری با اشتیاق به دعوت رفتن به مناطق روستایی پاسخ دادند. من قویاً توصیه می‌کنم که مردم نگاهی به کتاب بعضی / *ما* / بیندازند. این کتاب مقالات متعددی دارد که توسط زنان چینی که در انقلاب فرهنگی مشارکت داشته و اکنون در غرب زندگی می‌کنند، نوشته شده است. آن‌ها از این می‌گویند که چقدر تجربه رفتن به مناطق روستایی مثبت و متحول کننده بود: این که چگونه از دهقانان آموختند، کارهایی انجام دادند

که قبلاً هرگز فکر نمی‌کردند قادر به انجام باشند و نوعی احساس قدرت به عنوان زن کسب کردند و چگونه انقلاب فرهنگی روحیه تفکر انتقادی را تشویق می‌کرد.

## فرهنگ

بیاپید سراغ فرهنگ برویم. به ما گفته شده که انقلاب فرهنگی به یک برهوت فرهنگی تبدیل شد. ولی حقیقت بسیار متفاوت است. یک انفجار هنری در میان کارگران و دهقانان در شعر، نقاشی، موسیقی، داستان کوتاه و حتی فیلم به وجود آمده بود. پروژه‌های هنری توده‌ای و اشکال جدید اجراهای هنری مردمی و مشارکتی در مناطق مختلف از جمله در روستاها و مناطق دور افتاده، گسترش یافت. آثار مجسمه‌سازی کلکتیو در مقیاس بزرگ، مانند، مجسمه‌های *در بار جمع‌آوری/اجاره بها* به درجه بالایی از بیان هنری و محتوی انقلابی رسیده بودند. انقلاب فرهنگی آنچه «آثار انقلابی مدل» نامیده می‌شود را تولید کرد. آن‌ها نمونه‌های پیشاهنگی بودند که مردم در سراسر چین می‌توانستند در کارهای بی‌شمار هنری خود از آن به عنوان نمونه استفاده کنند. اپراها و باله‌های مدل، مردم را در مرکز و روی صحنه قرار داد. آن‌ها زندگی‌شان را، نقش‌شان در تاریخ و جامعه را بیان می‌کردند. این آثار مدل در سطح فوق‌العاده بالایی بودند و فرم‌های سنتی چینی را با ابزار و تکنیک غربی ترکیب می‌کردند. زنان بسیار قدرتمند، شخصیت‌های اصلی اپراهای انقلابی بودند. شرکت‌های مختلف اپرای پکن در مناطق روستایی تور برگزار می‌کردند و به توسعه گروه‌های فرهنگی محلی کمک کرده و در عین حال از اجراهای محلی نیز می‌آموختند. اجازه بدهید که یک نمونه برای تان از کسی مثال بزنم که درباره آثار انقلابی مدل و تأثیر عمومی فرهنگ انقلابی بر دهکده‌اش صحبت می‌کند. وی می‌گوید:

من شاهد یک پیشرفت بی‌سابقه در فعالیت‌های



فرهنگی و ورزشی در دهکده زادگاهم در گائو (Gao) بودم. روستاها برای اولین بار گروه‌های تئاتر تشکیل دادند و اجراهایی را به صحنه بردند که ترکیبی از محتوی و ساختار ۸ مدل اپرای پکنی و موسیقی و زبان محلی بود. دهقانان نه تنها خودشان را سرگرم می‌کردند، بلکه از طریق متن نمایش‌ها، خواندن و نوشتن را یاد گرفتند. آن‌ها دیدارها و مسابقات ورزشی با روستاهای همسایه ترتیب می‌دادند. همه این فعالیت‌ها به روستاییان این فرصت را می‌داد که با همدیگر ملاقات کنند، با همدیگر ارتباط برقرار کنند و عاشق شوند. این فعالیت‌ها به آن‌ها حسی از نظم و سازماندهی داد و یک سپهر عمومی اجتماعی ایجاد کرد که در آن ملاقات‌ها و ارتباطات ورای خانوارهای سنتی و کلان‌های دهکده می‌رفت. چنین مساله‌ای هرگز قبلاً رخ نداده بود و از آن زمان تاکنون نیز رخ نداده است.<sup>۱</sup>

---

1- Mobo Gao, "*Debating the Cultural Revolution*," *Critical Asia Studies*, 34:3 – 2002- pp: 427-28

# بخش ۱۵

## انقلاب فرهنگی: بهداشت و درمان و اقتصاد

### بهداشت و درمان

بیاپید به بهداشت و درمان در دوران انقلاب فرهنگی نگاهی بیندازیم. اجازه بدهید با عبارات ساده بگویم. چین مائوئیست، که کشور ثروتمندی هم نبود، توانست چیزی را خلق کند که ایالات متحده حتی نتواسته بود به آن نزدیک شود: یک نظام بهداشت و درمان فراگیر. خدمات بهداشتی با هزینه بسیار پایین یا رایگان ارائه می‌شدند، و نظام بهداشت و درمان با اصول مشارکتی و برابری خواهانه راهبرده می‌شد. در چین مائوئیستی تأکید بر پیشگیری از بیماری‌ها، بهداشت و سایر ملاحظات بهداشتی و سلامتی عمومی بود. در طی انقلاب فرهنگی، تمرکز بودجه‌ها و تخصیص منابع به مناطق روستایی منتقل شد. بهداشت و درمان حتی در شهرها هم به صورت عمومی بهبود پیدا کرد.

حتی در مناطق دورافتاده بعضی خدمات درمانی قابل دسترس شد. در مناطق روستایی هر کمونی یک شبکه بهداشتی داشت که شامل یک کلینیک بزرگ یا بیمارستان، ایستگاه‌های بهداشت و اتاق‌های پزشکی در حد روستا بود. هزینه متوسط خدمات بهداشتی برای روستاییان، یک یا دو دلار بود. یکی از هیجان‌انگیزترین پیشرفت‌های انقلاب فرهنگی جنبش «پزشکان پابره‌نه» بود. این‌ها روستاییان جوان و جوانان شهری بودند که با سرعت در زمینه‌ی پزشکی با هدف خدمت به نیازهای محلی تعلیم یافته و به روستاها اعزام شدند. آن‌ها آموزش‌های بهداشتی و درمانی اولیه دیده بودند و قادر بودند که بیماری‌های شایع در سطح روستاها را درمان کنند. پزشکان شهری هم در هر زمانی به مناطق روستایی می‌رفتند و یک گروه سوم از پزشکان شهری نیز بودند که در مناطق روستایی کار می‌کردند. و مراقبت‌های درمانی در شهرها هم بهبود پیدا کرد. در اوایل دهه ۱۹۷۰، شانگهای نرخ مرگ و میر نوزادان پایین‌تری نسبت به نیویورک در همان زمان داشت. و همان‌طوری که در آغاز این سخنرانی گفتم: میانگین طول عمر در دوران مائو دو برابر شد و از ۳۲ سال در ۱۹۴۹ به ۶۵ سال در ۱۹۷۶ رسید. شما درباره این اتهامات که مائو مسئول مرگ‌های زیادی بود بسیار می‌شنوید. ولی حقیقت ماجرا این است که جان ده‌ها میلیون انسان با انقلاب سوسیالیستی نجات پیدا کرد. اجازه بدهید که تمام مرگ‌های زودرس و قابل پیشگیری که ناشی از سوء تغذیه، فقر، کمبود خدمات پزشکی و فقدان آمادگی و توانایی نهادهای (دولتی) در مواجهه با بلایای طبیعی بود را هم به آن اضافه کنیم. اصلاً قابل مقایسه نیست.

آماراتیا سن<sup>۱</sup> برنده جایزه نوبل، به این اشاره می‌کند که چین و هند در ۱۹۴۹ شباهت‌های بسیار زیادی در توسعه اقتصادی و اجتماعی داشتند. ولی آماراتیا سن می‌گوید در طول سه دهه‌ی بعد از آن «شکی نیست که از نظر شاخص‌هایی نظیر طول عمر، نرخ مرگ میر و کنترل بیماری‌های واگیردار،

چین، هند را با فاصله زیادی پشت سر گذاشته است». آماراتیا سن چنین نتیجه‌گیری می‌کند که اگر هند نظام خدمات بهداشتی و درمانی و توزیع غذایی مائو را داشت در سال ۱۹۸۶ چهار میلیون انسان کمتر جان خود را از دست می‌دادند.<sup>۱</sup> نوام چامسکی با استفاده از داده‌های سن، محاسبات جالبی انجام داده است. یک کتاب ضد کمونیستی به اسم کتاب سیاه کمونیسم<sup>۲</sup> وجود دارد. این کتاب درباره «شکست بزرگ کمونیسم» و این امر که کمونیسم باعث مرگ ۱۰۰ میلیون نفر شد، صحبت می‌کند. حتی اگر این ارقام واقعی باشند طوری که چامسکی با آن برخورد می‌کند، که نیستند، اجازه بدهید صحبت چامسکی را این‌جا نقل کنم «از ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۹ «تجربه» دموکراسی کاپیتالیستی در هند تعداد مرگ و میری به بار آورده است که شمار آن بیش از مجموع مرگ و میری است که در آنچه «تجربه‌ی کاملاً شکست خورده» کمونیسم نامیده می‌شود، در سراسر جهان از سال ۱۹۱۷ صورت گرفت. یعنی ۱۰۰ میلیون کشته در فاصله‌ی ۱۹۴۹-۱۹۷۹ در هند و ده‌ها میلیون نفر از ۱۹۷۹ تاکنون.»<sup>۳</sup>

## تحولات اقتصادی

از نظر اقتصادی، چین مائوئیستی رکوردهای اقتصادی بی‌سابقه‌ای کسب کرد. چین به دستاوردهای خیره‌کننده‌ای در کشاورزی، صنعت، حمل‌ونقل و ساختمان‌سازی دست پیدا کرد. در دوران انقلاب فرهنگی، اقتصاد رشد سالیانه ۱۰ درصدی داشت که حتی با معیارهای سرمایه‌دارانه، نرخ بالایی است. چین بدون اتکا به وام‌ها یا سرمایه‌گذاری‌های خارجی یک شالوده‌ی صنعتی مدرن

1- Dreze, Jean and Sen, Amartya (1989) *Hunger and Public Action* – Oxford - Clarendon Press – pp: 205, 214

2- *The Black Book of Communism*

3- Chomsky, Noam “*Millennial Visions and Selective Vision*, Part One,” *Z Magazine* January 10, 2000

که ترکیبی از صنایع سنگین و سبک بود به وجود آورد. کشاورزی همگام با نرخ رشد جمعیت، رشد سالانه سه درصدی داشت. از شکاف بین شهر و روستا کاسته شد و رفاه اجتماعی دهقانان در همه جنبه‌ها بهبود پیدا کرد. همان طوری که قبلاً گفتم، در ۱۹۷۰ تولید و توزیع غذا در چین، این کشور را قادر به جلوگیری از قحطی و سوء تغذیه کرده بود. این امر از طریق نظام برنامه‌ریزی مرکزی انجام شد که در آن صنایع در خدمت کشاورزی بودند. نظامی از کشاورزی اشتراکی که بسیج مردمی را تشویق می‌کرد به وجود آمد. مهار سیلاب، سرمایه‌گذاری بلند مدت در زیرساخت‌های مناطق روستایی و توزیع تساوی گرایانه‌ی غذا در بین دهقانان و جیره‌بندی مواد غذایی اصلی در بین همه مردم برای تأمین حداقل نیازهای زندگی را پیش می‌برد. این یک گسست ریشه‌ای/رادیکال از گذشته چین بود. در دنیایی که نزدیک به یک میلیارد نفر از سوء تغذیه و قحطی رنج می‌برند، این‌ها درس‌های عمیقی هستند.

چین مائوئیست راه یگانه‌ای در توسعه اقتصادی در پیش گرفت. یک فرایند صنعتی شدن جریان یافت که در عین حال مصادف با روند پر هرج و مرج و گسترش یابی بی‌برنامه‌ی شهری نبود. تلاش‌های آگاهانه‌ای برای محدود کردن رشد و اندازه شهرها و ایجاد شهرهای با مقیاس کوچک و متوسط در جریان بود. از صنایع مرکز زدایی شده بود تا بر نابرابری‌های منطقه‌ای غلبه شود. منابع به مناطق فقیرتر منتقل می‌شدند. تراکتور و ماشین‌هایی که مناسب شرایط روستایی بودند، مورد تأکید بودند. تمام این‌ها درس‌های مهمی برای دنیای امروز دارند. سوسیالیسم به خاطر نظام‌های برنامه‌ریزی بیش از حد بوروکراتیزه شده‌اش، مورد انتقاد قرار گرفته است. بله، این خطری بود که باید به رسمیت شناخته و محدود می‌شد. ولی در چین مائوئیست، یک رویکرد منعطف‌تر قادر بود که مشارکت‌های مرکزی را با نوآوری‌های محلی ترکیب و آن را کنترل کند. شرکت‌های صنعتی و کشاورزی با همدیگر همکاری می‌کردند. سلامتی،

محیط زیست و امنیت کارگران از دغدغه‌های برنامه‌ریزی محلی بود. وقتی بلایای طبیعی رخ می‌داد، دولت پرولتری منابع را به کار می‌گرفت و مردم را برای اجرای عملیات مشترک و اجرای برنامه‌های منسجم بسیج می‌کرد. توسعه اقتصادی در چین مائوئیستی قبل از هر چیزی بر توده‌های مردمی متکی بود که به فهم سیاسی اهداف و تضادهای انقلاب سوسیالیستی و نقش تعیین کننده خودشان در نوسازی جامعه مسلح بودند. نظام مرکزی برنامه‌ریزی هدایت شده توسط اصول سوسیالیستی یک دنیا با اقتصاد سرمایه‌داری تفاوت دارد. در سرمایه‌داری اصل سودآوری تعیین می‌کند که چه کاری انجام می‌شود و این کار چگونه انجام می‌شود. واحدهای خصوصی سرمایه، هرکدام منافع خود را دنبال و در مقیاس بزرگی با یکدیگر رقابت می‌کنند. در این نظام هرج و مرج، هیچ برنامه‌ریزی عقلانی، برای بر طرف کردن نیازهای اجتماعی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. نگاه کنید ببینید سرمایه‌داری جهانی چه چیزی تولید می‌کند؟ منظورم تشدید شکاف بین فقیر و غنی است... من درباره کلان شهرهای جهان سوم با حاشیه‌های زاغه نشین آن صحبت می‌کنم... من درباره مناطق بزرگ استثماری صحبت می‌کنم که برای خدمت به شرکت‌های چند ملیتی ایجاد شده است... من درباره استفاده کالایی بی‌امان از طبیعت صحبت می‌کنم، من از ثبت حق انحصاری<sup>۱</sup> بذرها و ترکیبات طبیعی گرفته تا خصوصی‌سازی آب در کشورهای خشک و کم آب آفریقایی صحبت می‌کنم. چین مائوئیست در یک جهت کاملاً متفاوت حرکت می‌کرد.

# بخش ۱۶

## شکست سوسیالیسم در چین و درس‌های آن برای آینده

### چین دیگر سوسیالیستی نیست

چین دیگر جامعه‌ای نیست که من توصیفش کردم. چین دیگر سوسیالیست نیست. در سال ۱۹۷۶ دن سیاو پنگ کودتایی را رهبری کرد که حاکمیت پرولتاریا را برانداخت. جاده صاف‌کن‌های سرمایه‌داری که مائو مردم را به مبارزه علیه آن‌ها فراخوانده بود، پیروز شدند. سیاست‌های این طبقه جدید سرمایه‌دار به قطب بندی‌های شدید اقتصادی و اجتماعی منجر شد. چین به زمینی برای نیروی کار ارزان برای شرکت‌های بین‌المللی تبدیل شد. بله، بعضی از مردم در چین بسیار ثروتمند شدند و یک طبقه متوسط جدید به سرعت رشد کرد. ولی تمام این مسائل برای توده‌های وسیع مردمی به چه معنایی است؟ یک پاسخ سریع:

- کارخانه‌ها در مناطق اقتصادی ویژه کارگران را به کار در

ساعت‌های بسیار طولانی غیرقابل تحمل وا می‌دارند، غذا زیر استاندارد و خوابگاه‌های تنگ و کوچک است و کارگران توسط کارفرمایان مورد و سوء استفاده قرار می‌گیرند.

- دهقانان مجبور به پرداخت مالیات‌های سنگین هستند و دولت از پرداخت بهای محصولات کشاورزی سر باز می‌زند. دولت‌های محلی در همکاری با توسعه دهندگان در زمین‌خواری‌های بزرگ دخیل هستند. این مساله موج‌های اعتراضی دهقانان را برانگیخته است.

- ۲۰۰ میلیون کارگر دهقان مهاجر بدون هیچ تضمینی برای کار یا سرپناه، در مناطق روستایی در جستجوی کار سرگردان‌اند.

- در فاصله سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰، به تنهایی ۴۸ میلیون کارگر از بخش‌های دولتی اخراج شدند.

- فحشا در شهرها شیوع گسترده‌ای دارد. و اکنون یک بازار جهانی در حال توسعه برای نوزادان دختر ناخواسته در چین شکل گرفته است.

- ممنوع کردن کمون‌ها در مناطق روستایی به فروپاشی نظام مراقبت‌های بهداشتی منجر شد. این مساله عامل اصلی گسترش اپیدمی سارس در سال ۲۰۰۳ بود. صنعت سکس در حال رشد، رشد روزافزون مواد مخدر و این واقعیت که دهقانان مستأصل خون خود را برای زنده ماندن می‌فروشند، به بحران ایدز دامن زده است.

- آغاز بازار آزاد در مناطق روستایی به این معنا است که مدارس اکنون شهریه اخذ می‌کنند و نتیجه آن برای روستاییان فقیر این است که آنان دیگر قادر به فرستادن کودکان‌شان به مدارس نیستند.



- شهرها از آلودگی خفه شده‌اند، ضایعات صنعتی به رودخانه‌ها ریخته می‌شوند، ذخایر جنگلی ته می‌کشند، این‌ها هزینه‌های محیط زیستی هستند که برای رشد بی‌امان اقتصادی نابود کننده در چین پرداخته می‌شود. همان رشدی که در غرب مورد ستایش است. زمانی که مائو گفت «به خلق خدمت کنید» دن سیائو پنگ می‌گفت «ثروتمند شدن باشکوه است». سرمایه‌داری در چین احیا شده است.

### تکیه کردن بر موج نخست انقلاب‌های سوسیالیستی

شکست انقلاب چین در سال ۱۹۷۶ پایانی بر یک مرحله بود. اولین موج انقلاب‌های پرولتاریایی به پایان رسیده است. انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ اولین موفقیت در راه کسب قدرت و استفاده از قدرت برای بنا کردن یک جامعه نوین بود. انقلاب چین، به ویژه انقلاب فرهنگی، یک جهش فراتر از تجربیات شوروی بود. مائو تسه‌دون ابزار و شیوه‌هایی را جستجو می‌کرد تا از این که طبقه سرمایه‌دار دوباره قدرت را به دست بگیرد، جلوگیری کند. او راه جدیدی را برای حل این مساله باز کرد، او یک راه دگرگونی انقلابی را بازگشود که نسبت به مورد اتحاد شوروی در دورانی که سوسیالیستی بود (۱۹۱۷-۱۹۵۶) رهایی‌بخش‌تر و با ابزار و اهداف انقلاب کمونیستی بسیار سازگارتر بود با این وجود پرولتاریا در ۱۹۷۶ در چین شکست خورد. امروزه هیچ کشور سوسیالیستی در دنیا وجود ندارد. ولی ما هنوز در نقطه‌ای از توسعه اجتماعی هستیم که در آن بشر باید به ورای مرزهای سرمایه‌داری برود.

سرمایه‌داری پایان تاریخ نیست. سرمایه‌داری در واقع مانع اصلی در راه تحقق توان بالقوه یک دنیای متفاوت است. این چرایی است که ما باید از موج‌های نخستین انقلاب‌های سوسیالیستی بیاموزیم. ما باید بر بهترین جنبه‌های تجربه شوروی و تجربه چین مائوئیستی تکیه کنیم. اما همچنین باید آن چیزهایی

که مانعی در راه پیشروی به سوی کمونیسم بودند را به نقد بکشیم. ما به یک سنتز و درک نوین مارکسیست لنینیست مائوئیستی نیاز داریم. و این دقیقاً همان چیزی است که باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، به پیش گذاشته شده است. من قویاً توصیه می‌کنم که مردم آثاری از این قبیل را مورد مطالعه قرار دهند: *پایان یک مرحله-آغاز یک مرحله جدید، دیکتاتوری و دموکراسی و گذر سوسیالیستی به کمونیسم، گذر کردن از دو مانع بزرگ و مورد تازه انتشار یافته ملاحظاتی بر هنر، فرهنگ، علم و فلسفه.*

## نتیجه‌گیری: تجسم دوباره سوسیالیسم توسط باب آواکیان

باب آواکیان یک مدل رادیکال جدید از جامعه سوسیالیستی را ارائه کرد. دیکتاتوری پرولتاریا شکل قدرت دولتی و حاکمیت طبقاتی است که پرولتاریا و متحدانش را قادر می‌سازد تا کنترل جامعه را به منظور دگرگونی آن در دست بگیرند و آن را در راستای کمونیسم به حرکت وادارند، جامعه‌ای مبتنی بر همکاری آزادانه انسان‌ها. شما به یک رهبری قاطع و آرمان‌خواه نیاز دارید تا بتوانید مبارزه پیچیده و پر تضاد برای نیل به جامعه بی طبقه را هدایت کنید. شما باید قدرت را حفظ کنید. شما نمی‌خواهید که به سرمایه‌داری اجازه دهید که قدرت را از شما باز پس بگیرد. ولی همان طوری که باب آواکیان می‌گوید، این قدرت جدید باید ارزش حفظ آن را داشته باشد. سوسیالیسم باید جایی زنده و هیجان‌انگیز باشد که مردم دوست داشته باشند که در آن زندگی کنند... و درها را به سوی کمونیسم بگشاید. آواکیان طوری به جنبه‌های مختلفی از این مبارزه پرداخته که افق مارکسیستی را گسترش داده است. در این جا می‌خواهم برخی از نگرش‌های باب آواکیان در مورد جوشش فکری در میان روشنفکران و مخالفت و نارضایتی در جامعه‌ی سوسیالیستی تأکید بگذارم.

## اهمیت جوشش فکری در میان روشنفکران

در دوران سوسیالیسم انرژی توده‌های مردم برای اداره و تغییر جامعه به سوی هدف کمونیسم رها می‌شود. این جامعه‌ای است که شما مایلید و نیاز دارید که بخش‌های وسیع مردمش را برای فهم هدف کمونیسم و خلق یک دنیای نوین متحد کنید. آواکیان توجه ما را به اهمیت حوزه‌های روشنفکری، هنری و علمی در جامعه سوسیالیستی و به ویژه به نقش ویژه‌ای که روشنفکران در جامعه سوسیالیستی می‌توانند بازی کنند، جلب می‌کند. روشنفکران و جوش و خروش‌های فکری می‌تواند به پویایی و روحیه بحث و جدل که باید خصلت جامعه سوسیالیستی باشد، کمک کند. یکی از جنبه‌های بسیار مثبت زندگی روشنفکری تمایل به نگاه کردن به امور به شیوه جدید و از زاویه جدید و به چالش کشیدن وضعیت موجود و تفکر کوتاه‌بینانه است. این مورد حتی در دوران سوسیالیسم بیشتر مورد نیاز است. غلیان‌های علمی و روشنفکری برای جستجوی حقیقت ضروری هستند. وقتی که مردم دنیا را عمیق‌تر بفهمند، آن را بنیادی‌تر دگرگون خواهند ساخت. مردم طبقات فرودست جامعه تاریخاً از قلمرو «کار با ایده‌ها و کار نظری» محروم بوده‌اند. جامعه بورژوازی جزیره‌ها و حلقه‌هایی می‌سازد که اقلیتی بتوانند در عرصه‌ی ایده‌ها و کار نظری درگیر بشوند در حالی که اکثریت جامعه بشری مورد استثمار قرار می‌گیرد و از دنبال کردن فعالیت‌های فکری محروم می‌ماند. جامعه سوسیالیستی باید این وضعیت را دگرگون سازد. باید که به استثمار مردم خاتمه دهد و توده‌های مردم را قادر سازد تا با ایده‌ها کار کنند و هرگونه سوالی را مطرح کرده و در تمامی جوانب جامعه مشارکت کنند. این آن چیزی بود که انقلاب فرهنگی قویاً در پی آن بود.

همزمان باب آواکیان به این نکته اشاره می‌کند که جامعه سوسیالیستی باید به روشنفکران، هنرمندان و دانشمندان میدان و فضا بدهد. شما نمی‌خواهید روابط برج عاج نشینی که در جامعه طبقاتی سرمایه‌داری سرمایه‌داری وجود دارد را استمرار ببخشید یا بازتولید کنید ولی شما نمی‌خواهید که روشنفکران را

خفه و سرکوب هم کنید. شما می‌خواهید که با آن‌ها متحد شوید و رهبری‌شان کنید. این‌جا این نکته باید گفته شود که در جوامع قبلی سوسیالیستی مشکلی در این زمینه وجود داشت. تمایلی بود که فعالیت‌های روشنفکری که مستقیماً در خدمت یا مربوط به اهداف دولت سوسیالیستی در هر دوره زمانی مشخص نبود را بی‌اهمیت و یا حتی مخرب آن اهداف ببیند. با مطرح کردن این درک و اشاره به این نقاط ضعف، آواکیان تجربه انقلاب پرولتری در حوزه‌های علمی و فکری را ردیابی می‌کند.

## درس‌های ماجرای لیسنکو

لیسنکو<sup>۱</sup> ماجرای معروفی است. لیسنکو یک بذرشناس اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ بود که از زمینه طبقاتی پرولتری برمی‌خاست. او از این تئوری دفاع می‌کرد که ویژگی‌های اکتسابی می‌توانند به ارث برسند. این تئوری با زیست‌شناسی مدرن و علم ژنتیک ناهمخوان بود. ولی از این جهت جذابیت داشت که نوید بخش افزایش بسیار سریع تولید دانه‌های خوراکی بود. و همان‌طوری که در صحبت‌م درباره اتحاد شوروی گفتم در شوروی ضرورتی واقعی برای حل مشکلات عمده اقتصادی وجود داشت. استالین لیسنکو و افکار او را مورد حمایت قاطع قرار داد. بسیاری کسانی که با ایده لیسنکو مخالف بودند از اعضای قدیمی دانشگاه و بعضی از آن‌ها از نظر سیاسی ارتجاعی بودند و انتقادات آن‌ها سرکوب شد. مساله این بود که آن‌ها از نظر علمی برحق بودند و لیسنکو اشتباه می‌کرد. آواکیان این را نمادی از مشکل موجود در جنبش کمونیستی بین‌المللی می‌بیند. تمایلی وجود داشت که تصور کند که حقیقت تنها نزد مارکسیست‌ها است. تمایلی بود که فرض را بر این بگیرد که اگر فردی از نظر سیاسی ارتجاعی است به این معنی است که ایده‌های علمی یا فکری وی نیز مضمون و غلط هستند. ولی این یک رویکرد مارکسیستی

---

1- Lysenko

نسبت به حقیقت نیست. حقیقت، صرف نظر از این که از کجا می‌آید، حقیقت است. مرتجعین نیز می‌توانند به حقایق قسمی دست یابند. خاستگاه پرولتری داشتن یا به مارکسیسم و تحولات انقلابی تعهد داشتن تضمین نمی‌کند که حقیقت نزد آن فرد باشد. نظریه‌ها باید بر مبنای علمی مورد قضاوت قرار بگیرند. مارکسیسم را باید به عرصه‌های گوناگون پژوهش وارد کرد، آن را در دست گرفت و خلاقانه به کار بست زیرا مارکسیسم منظم‌ترین و علمی‌ترین بازتاب واقعیت مادی متغیر است. مارکسیسم اجازه غنی‌ترین سنتزها از افکار و کاوش‌های متفاوت را می‌دهد. مارکسیسم اجازه می‌دهد تا از مسائل مختلف در جهت منافع مردم و برای تغییر دنیا جمع‌بندی و نتیجه‌گیری شود. ولی مارکسیسم نمی‌تواند جایگزین ویژگی‌های خاص این و یا آن عرصه‌ی دانش و پراتیک علمی شود. و مارکسیست‌ها همیشه دارای نظر صحیح نیستند و دیگران اغلب حقیقت را در دست دارند.

خوب، شما می‌خواهید که در جامعه سوسیالیستی، پویایی داشته باشید، جایی که برای حقیقت با همه غنا و برهم کنش‌های درونی‌اش مبارزه می‌کنید، جایی که مارکسیسم پیش برده و خلاقانه به کار بسته می‌شود. شما می‌خواهید از حقیقت و به هر جایی که حقیقت شما را به آن هدایت می‌کند، پیروی کنید. این برای رسیدن به کمونیسم حیاتی است.

## نارضایتی و حقوق مردم

در تجسم دوباره سوسیالیسم، باب آواکیان بر نقش نارضایتی در جامعه سوسیالیستی تأکید کرده است. وی می‌گوید که نه تنها باید به این مخالفت‌ها اجازه بروز داد بلکه باید آن‌ها را فعالانه پرورش داد. این مساله شامل مخالفت‌ها با دولت نیز می‌شود. این مساله‌ای بسیار جدید در فهم از کمونیسم است. چرا نارضایتی تا این حد مهم هستند؟ به این دلیل که آن‌ها نواقص و مشکلات جامعه جدید را آشکار می‌کنند... به این علت که خدمت می‌کند به روحیه‌ی

انتقادی‌ای که جامعه سوسیالیستی باید مملو از آن باشد و جستجو برای حقیقت را به پیش می‌راند... به این خاطر که مخالفت‌ها می‌تواند به مبارزه برای دگرگونی فراتر جامعه کمک کند. شما بدون این دگرگونی‌های عمیق به کمونیسم دست نخواهید یافت. چیزی که من الان درباره آن صحبت می‌کنم یکی از جنبه‌های دموکراسی در دیکتاتوری پرولتاریا است. شما نمی‌توانید به مردم اجازه بدهید که برای براندازی نظام سوسیالیستی، خودشان را سازماندهی کنند، ولی شما نمی‌خواهید موقعیتی مانند وضعیت شوروی در دوران استالین ایجاد کنید که در آن مردم از صحبت کردن علیه رژیم هراس داشتند و سرکوب می‌شدند. مردم باید حس کنند که فضایی برای مخالفت با کسانی که در قدرت هستند دارند و جامعه سوسیالیستی باید امکانات و منابع برای بیان نظرات در اختیار مردم بگذارد. جامعه سوسیالیستی برای نیل به هدف نابودی همه طبقات و تمایزات طبقاتی، برای غلبه بر همه نظام‌ها و روابط استثمار، برای غلبه بر همه نهادها و روابط ستمگرانه، مانند ستم بر زنان باید مردم را برای به دور انداختن همه ارزش‌ها و ایده‌های سرکوبگرانه و اسارت بار توانا سازد.

این هدف در قانون اساسی کشور سوسیالیستی قید خواهد شد. این قانون اساسی همچنین حق اکثریت غالب جامعه برای ابراز عقیده، مخالفت، اعتصاب، اعتراض و غیره را نهادینه می‌کند. ولی طبقه حاکمه خلع قدرت شده و نمایندگان و عمال آن‌ها چنین حقوقی نخواهند داشت. و کسانی که فعالانه برای نابودی دولت سوسیالیستی تلاش می‌کنند حقوق‌شان ملغی خواهد شد و یا این که به نسبت جرائمی در جامعه قدیم یا در جامعه نوین مرتکب شده‌اند، حقوق‌شان کم خواهد شد.

درباره این مسائل نمی‌توان در جامعه سوسیالیستی دلبخواهی تصمیم گرفت. این مسائل از طریق آیین‌های دادرسی و که طبق قانون اساسی تعیین شده، پیش خواهند رفت. دیدگاه‌های ارتجاعی سیاسی و ایدئولوژیک از جمله

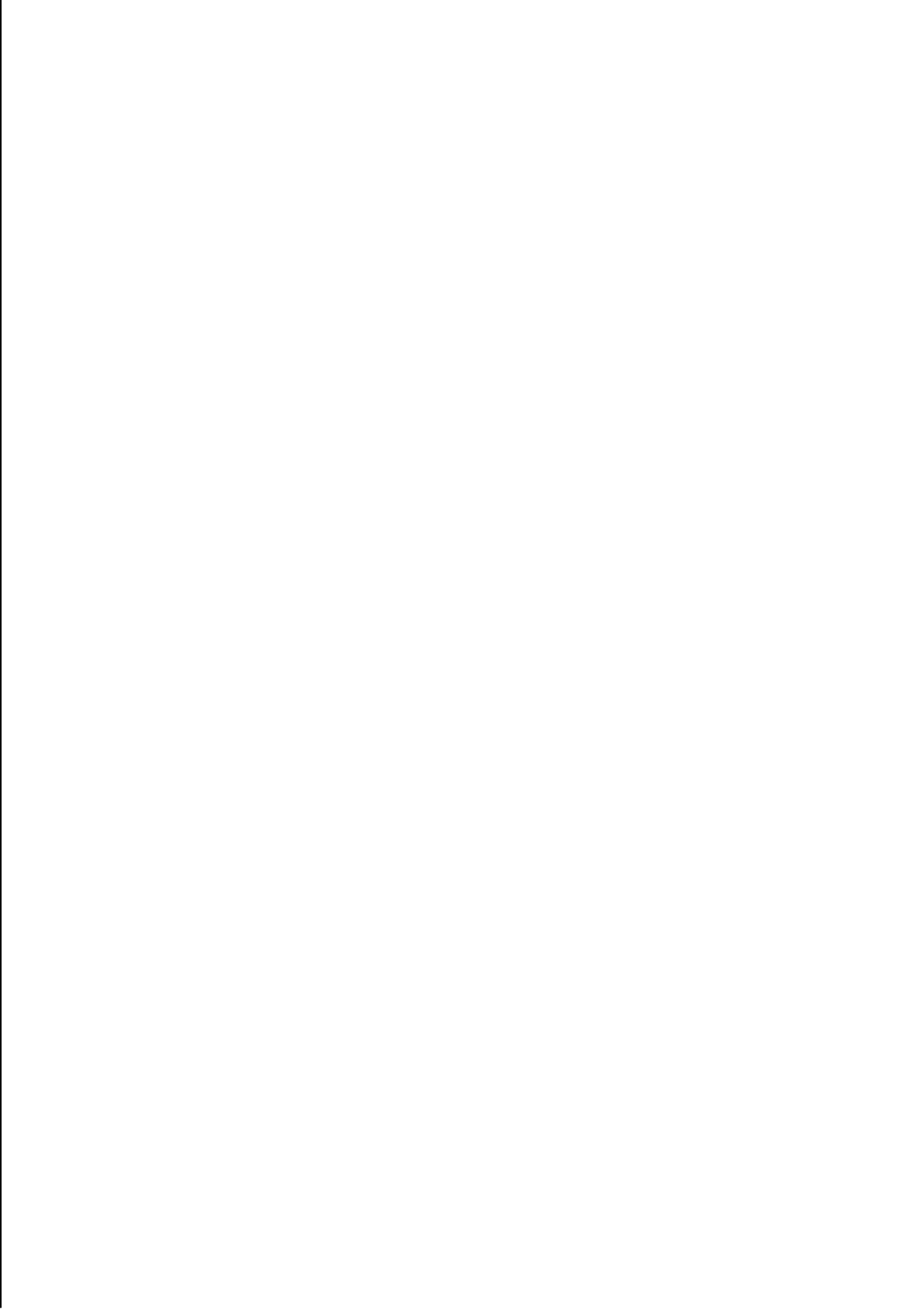
دیدگاه کسانی که با نظام سوسیالیستی و سیاست‌های دولت مخالفت می‌ورزند، سرکوب نخواهند شد. مگر این که در عمل برای نابودی دولت سوسیالیستی دست به سازماندهی و برنامه‌ریزی بزنند. آواکیان قید کرده است که خوب است که در نظام سوسیالیستی حتی به ارتجاعیون هم اجازه بدهیم که کتاب چاپ کنند و نظرات‌شان را بیان کنند. این امر کمک می‌کند که مردم دنیا را کامل‌تر بفهمند و عمیق‌تر این مساله را درک کنند که چه چیزی با واقعیت همخوانی دارد و چه چیزی ندارد و چه چیزی با منافع بنیادین‌شان در نابود کردن استثمار، ستم و نابرابری‌های اجتماعی همخوانی ندارد. این شیوه مهمی است که از طریق آن توده‌های مردم بهتر قادر خواهند بود که در اداره جامعه مشارکت کنند و جامعه و دنیا را به عنوان یک کل در جهت رسیدن به اهداف کمونیسم دگرگون سازند.

## چالش‌های پیش روی ما

این مدل جامعه سوسیالیستی در آنچه آواکیان آن را «هسته مستحکم با الاستیسیته بالا» می‌نامد، فشرده شده است. قدرت باید حفظ شود، جامعه باید به جلو و در جهت کمونیسم حرکت کند و نه به عقب و به سمت سرمایه‌داری. این است هسته محکم. و در چارچوب جامعه‌ای که در حال غلبه کردن بر همه اشکال استثمار، ستم و نابرابری است باید که الاستیسیته وجود داشته باشد. یعنی مناظره‌های بزرگ، نارضایتی‌ها، آشوب، تجربه کردن‌ها، خیزش و حرکت مردم در همه گونه جهات خلاق و گوناگون. باب آواکیان تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی را به شیوه انتقادی و چالشگرانه‌ی خود مورد مطالعه قرار داده است. این مطالعه از چشم‌انداز چگونگی نایل شدن انسان به کمونیسم است. آواکیان مجموعه کاملی از آثار تولید کرده است. و من مردم را به خواندن آثار وی دعوت می‌کنم. من تصور می‌کنم که مردم با خواندن آثار وی برانگیخته و شگفت‌زده بشوند و از این آثار الهام بگیرند.

اجازه بدهید که نتیجه‌گیری کنم. من با صحبت کردن درباره اضطراب این لحظه در تاریخ جهانی شروع کردم. آیا بشریت محکوم به شرایط بی‌رحم کنونی است؟ یا دنیای دیگری ممکن است؟... دنیایی به صورت عمیق و نفس‌گیر متفاوت؟ آری چنین چیزی ممکن است. نقش تجربیات انقلاب‌ها پرولتری ۱۰۰ سال گذشته در این باره چیست؟ یک نقش بزرگ. من می‌گویم که موج اول انقلاب کمونیستی مرحله شروع را رقم زد... یک شروع تاریخی. دستاوردهای بی‌نظیری کسب شد. ولی ما باید دستاوردهای بیشتری کسب کنیم. ما باید فراتر برویم و بهتر عمل کنیم.





## امیر حسن پور:

این کتاب شرح رویدادها یا سرگذشت نامداران جنبش کمونیستی و کارگری نیست. این کتاب در مورد تحریف شده‌ترین و پُر مناقشه‌ترین فصل از تاریخ جامعه‌ی بشری است. در این کتاب تاریخ پر فراز و نشیب موج اول انقلاب‌های کمونیستی اولین تلاش واقعی در پشت سر گذاشتن جامعه‌ی طبقاتی کهنه و گذار به سوی جامعه بی طبقه کمونیسم را می‌خوانیم.

اولین گام در کمون پاریس ۱۸۷۱ برداشته شد و در قرن بیستم با انقلاب‌های پرولتری به ویژه در روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۴۹) ادامه یافت. اما این انقلاب‌ها، با وجود جهش‌های بزرگ در تغییر نظام اجتماعی، شکست خوردند. هم به دلیل جنگ بی‌وقفه‌ی بورژوازی علیه آن‌ها و هم به خاطر محدودیت‌های تئوری و سیاسی و ایدئولوژی. امروز چالش اصلی جمع‌بندی از این شکست‌ها و مبارزه برای بازسازی و نوسازی جنبش کمونیستی است.

در این کتاب، ریموند لوتا، به این چالش پاسخ می‌دهد و مسائل، موانع، جهت‌ها، و مسیرهای آن را ترسیم می‌کند. لوتا رفیق نزدیک باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا است که در سه دهه‌ی اخیر در جریان مهم‌ترین مبارزات تئوریک و ایدئولوژیک بعد از شکست سوسیالیسم در چین، موفق به ارائه‌ی سنتز نوینی از کمونیسم و تجسم دوباره کمونیسم شده است. آواکیان و لوتا هشدار می‌دهند موج اول انقلاب‌های پرولتری پایان یافته است و وظیفه‌ی امروز تبدیل شکست به پیروزی و آغاز مرحله‌ی نوین انقلاب است و موج جدید انقلاب‌های پرولتری هرگز و در هیچ شرایطی نمی‌تواند به طور خودجوش سربلند کند. رسیدن به جامعه کمونیستی حتمی و اجتناب ناپذیر نیست و به همین دلیل الزامات تلاشی آگاهانه، هدفمند و سازمان یافته است. جنبش کمونیستی برای این که بتواند موج دوم انقلاب‌های پرولتری را رهبری کند باید پیشاهنگ آینده باشد و نه زائده‌ی گذشته. اهمیت سنتز نوین در این جا است. کتاب حاضر به زبانی ساده و بر بستر تشریح موج اول، مسائل پیچیده‌ی نوسازی جنبش کمونیستی بین‌المللی را توضیح می‌دهد. خواندن دقیق این کتاب و ترویج گسترده آن اهمیت فوق العاده‌ای در مقابله با دروغ‌ها و جعلیات بورژوازی در مورد تاریخ کمونیسم دارد.

انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)